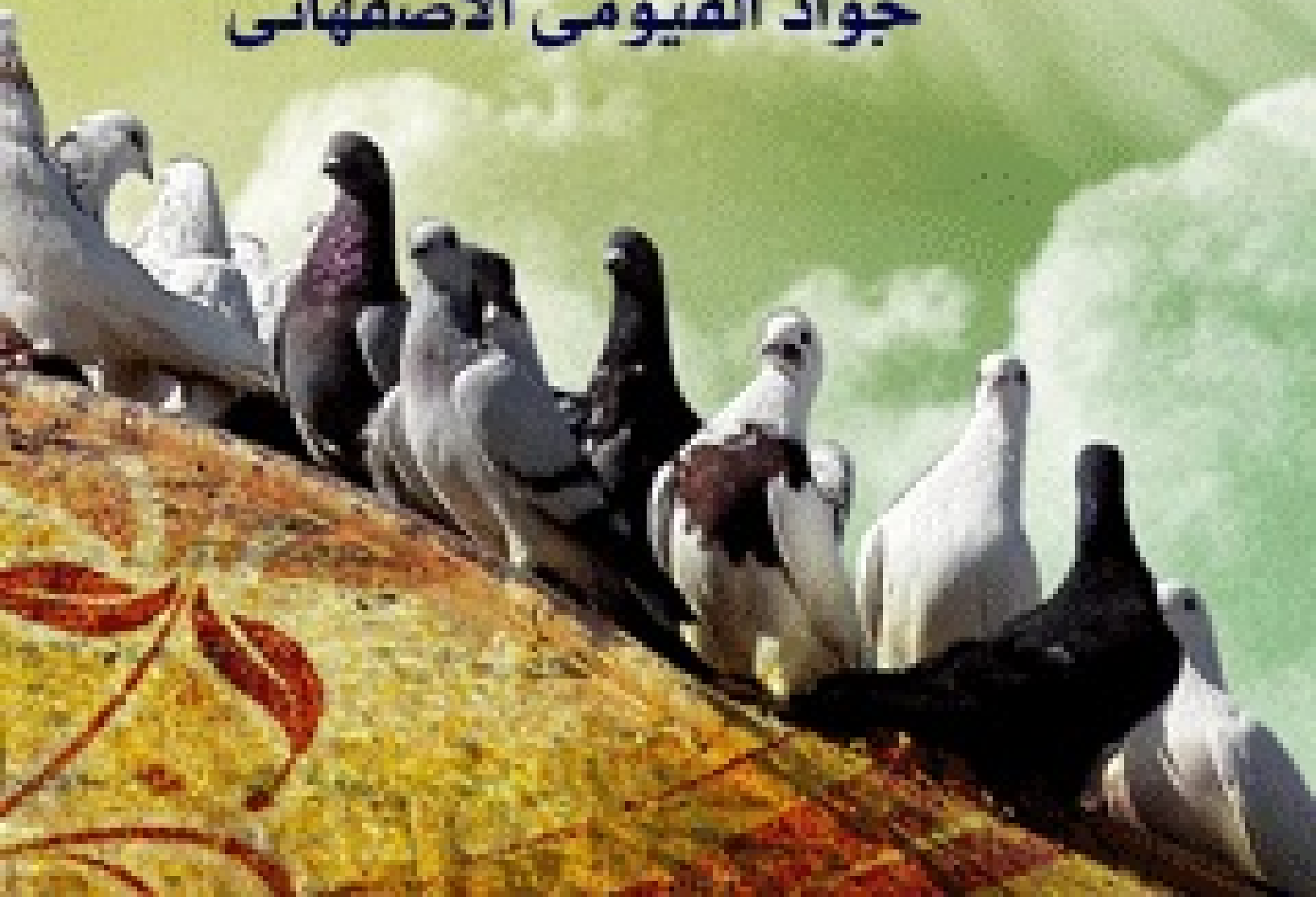
صحيفة الرضا عليه السلام

جواد القيومي الاصفهاني





www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

صحيفة الرضا عليه السلام

مشخصات کتاب

عنوان قراردادي: [صحيفه الرضا. (فارسي - عربي)]
عنوان و نام پديدآور: صحيفه الرضا(ع)/ [علي‌بن موسي الرضا]؛ تاليف [صحيح: مترجم] جواد القيومي الاصفهاني.
مشخصات نشر: قم: جماعه المدرسين في الحوزه العلميه، موسسه النشرالاسلامي، انتشارات، ۱۳۷۳.
مشخصات ظاهري: ۴۵۵ص.
فروست: موسسه النشرالاسلامي لجماعه المدرسين بقم؛ ۷۴۶.
شابك: ۵۷۷۰ريال: 964-470-295-6؛ ۱۵۵۰؟ (چاپ سوم)
يادداشت: عربي - فارسي
يادداشت: كتابنامه: ص. ۴۱۹- ۴۴۵.
موضوع: دعاها
شناسه افزوده: قيومي اصفهاني، جواد، ۱۳۴۲-
شناسه افزوده: جامعه مدرسين حوزه علميه قم. دفتر انتشارات اسلامي
رده بندي كنگره: BP۲۶۷/۲/ع۸۵ص ۴۱ ۳۰ ۱۳۷۳
رده بندي ديويي: ۲۹۷/۷۷۲
شماره كتابشناسي ملي: م۷۴-۱۹۳۹

مقدمه ناشر

بسم الله الرحمن الرحيم يكي از موضوعاتي كه در آيات و روايات بسيار مورد تأكيد قرار گرفته " دعا " است، بنابر آنچه از آيات و روايات مستفاد مي‌شود دعا وسيله نيست بلكه خود هدف ومقصد است. در آيه 77 سوره فرقان، توجه و اعتناي حق تعالي به مردم در گرو دعاي آنها قلمداد شده ومي فرمايد: " بگو اگر دعاي شما نبود پروردگار به شما توجهي نمي‌كرد "، از اين آيه استفاده مي‌شود كه ارزش و منزلت انسان نزد خداوند به اندازه دعا، وقيمت او به مقدار اهتمامش به مناجات وخواندن پروردگار خويش است. ودر آيه 60 سوره مؤمن دعا به عنوان عبادت، بلكه برترين عبادت شمرده شده، وبه استكبار كنندگان از آن وعده دوزخ داده شده است.
كساني كه مي‌خواهند فقر وضعف و عجز خويش را جبران كنند، و توجه و لطف و قرب وبخشش حق تعالي را بسوي خود جلب نمايند، بايد دعا كرده واعتراف كنند كه فقيرند وخداوند بزرگ غني وبي نياز و سميع و قريب و مجيب است. اگر چه در اين موضوع نيز شرائطي لحاظ مي‌شود، از آن جمله آنست كه دعا بايد خواسته ما باشد، نه تقليد از خواسته ديگران، كساني كه احساس نياز نمي‌كنند ناچار به " حضور " نخواهند رسيد، و " توجه " نخواهند يافت، از اينرو دعايشان شور و نوري ندارد، و اثري بر آن مترتب نيست. شرط ديگر آنست كه موانع اجابت دعا را از خود دور سازيم، كساني كه دلشان سرشار از هزار كينه و بغض و حسد و غفلت وظلم است، اثري بر دعايشان مترتب نخواهد بود، وجود آلوده و كثيف بر فرض استفاده از بهترين عطرها چه بهره اي خواهد برد، از اينرو بايد ابتدا خود را از رذايل اخلاقي پاك كرد آنگاه دست نياز بدرگاه بي نياز برد.
بدنبال صحيفة الزهراء (عليها السلام)، صحيفة المهدي (عليه السلام)، هم اكنون دعاهاي وارده از ثامن الحجج علي بن موسي الرضا عليه آلاف التحية والثناء، ونيز مناظرات و كلمات توحيدي و گزيده اي از سخنان آن حضرت، تحت عنوان: " صحيفة الرضا (عليه السلام) " به علاقمندان به معارف اهل البيت (عليهم السلام) تقديم مي‌گردد، اميد است مورد قبول پروردگار متعال قرار بگيرد، آمين. دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم روي عنهم عليهم السلام اللهم صل علي علي بن موسي الرضا المرتضي، الامام التقي النقي وحجتك علي من فوق الارض ومن تحت الثري، الصديق الشهيد، صلاة كثيرة تامة زاكية متواصلة متواترة، كأفضل ما صليت علي احد من اوليائك كامل الزيارات: 308 بحار الانوار 102: 50 از ائمه عليهم السلام روايت شده خداوندا! درود فرست بر علي بن موسي، آن خشنود روش و پسنديده صفات و پيشواي پرهيزگار و پاك

سيرت، وحجت و خليفه ات بر تمامي آنانكه در روي زمين ودر زير خاك قرار دارند، وآن راست پيشه وشهيد راه خدا، درود بسيار و كامل و پاكيزه و پيوسته و پي در پي، همانند برترين درودي كه بر يكي از اوليائت فرستاده اي.
در سال 148 هجري قمري، يعني حدود 1367 سال پيش [1]، در روز يازدهم ذيقعده خداي بزرگ در مدينه فرزندي به امام كاظم (عليه السلام) عطا كرد كه نامش را " علي " گذاردند، و بعدها لقب " رضا " به او داده شد، مادر ايشان بانويي با فضيلت بنام " تكتم " بود، كه پس از تولد حضرت، از طرف امام كاظم (عليه السلام) " طاهره " نام گرفت. پس از شهادت پدر بزرگوارش در زندان بغداد در سال 183 هجري، تقريبا 35 ساله بود كه عهده دار مسئوليت امامت وحفظ مباني اسلامي و رهبري شيعيان گرديد، مدت امامت آن حضرت كه در حدود بيست سال بود به سه بخش جداگانه تقسيم مي‌گردد: 1 - ده سال اول امامت آن حضرت، كه هنوز دوره زمامداري هارون ادامه داشت 2 - 2 سال بعد، كه دوره خلافت محمد معروف به امين فرزند بزرگتر هارون بود. 3 - 5 سال اخير امامت آن حضرت، كه مصادف با خلافت مأمون و تسلط او بر قلمرو اسلامي آنروز بود. امام رضا (عليه السلام) در هر يك از اين سه دوره به مقتضاي مسئوليت خطير امامت، با شرائط اوضاع و احوال پيچيده خلافت آن روز، كه بنام اسلام بر مردم حكومت مي‌شد، با وجود نابسامانيهاي زيادي كه از جهات مختلف در زندگي اجتماعي مردم وجود داشت، وظائف متناسب خود را در راه خدمت به اسلام انجام ميداد. امام در عصر هارون از سال 183 هجري كه امام كاظم (عليه السلام) در زندان بغداد به دستور هارون مسموم شد، امامت امام رضا (عليه السلام) آغاز و ده سال در زمان حكومت هارون ادامه يافت. با اين كه دوران حكومت هارون با اختناق و استبداد و خودكامگي او همراه بود، ولي اين دوران براي آن حضرت دوران آزادي نسبي براي فعاليت هاي فرهنگي وعلمي بشمار ميرود، زيرا هارون در اين مدت متعرض امام نمي‌شد وامام قادر بود آزادانه فعاليت نمايد، از اينرو شاگرداني كه امام تربيت كرد، وعلوم و معارف اسلامي و حقائقي از تعليمات قرآن، كه آن حضرت در حوزه اسلام منتشر نمود، عمدتا در اين مدت صورت گرفت. علت مهمي كه براي اين امر، يعني كاهش فشار از طرف هارون، مي‌توان شمرد، نگراني وي از عواقب قتل امام كاظم (عليه السلام) بود، زيرا گرچه هارون تلاش فراواني به منظور كتمان اين جنايت بعمل آورد، اما سر انجام جريان فاش شد و موجب نفرت و انزجار مردم گرديد، و هارون كوشش مي‌نمود خود را از اين جنايت تبرئه نمايد. شاهد اين مدعا آنست كه هارون به عموي خود سليمان بن ابي جعفر كه جنازه امام كاظم (عليه السلام) را از دست مزدوران حكومتي باز گرفت وبا

احترام بخاك سپرد، پيغام فرستاد كه: " خدا سندي بن شاهك را لعنت كند او اين كار را بدون اجازه من انجام داده است. " [2] مؤيد ديگر اين معني اظهارات هارون در پاسخ يحيي بن خالد برمكي در مورد امام رضا (عليه السلام) مي‌باشد، يحيي كه قبلا نيز در باره امام كاظم (عليه السلام) سعايت كرده بود، به هارون گفت: " پس از موسي بن جعفر اينك پسرش جاي او نشسته و ادعاي امامت مي‌كند، گويا نظر او اين بود كه ايشان نيز از هم اكنون تحت نظر قرار گيرد، هارون كه هنوز قتل امام كاظم (عليه السلام) را فراموش نكرده بود گفت: آنچه با پدرش كرديم كافي نيست، ميخواهي يكباره شمشير بردارم وهمه علويين را بكشم. " [3] خشم هارون درباريان را خاموش ساخت وديگر كسي جرأت نكرد در باره آن حضرت به سعايت و بدگويي بپردازد. امام رضا (عليه السلام) با استفاده از اين فرصت در زمان هارون علنا اظهار امامت مي‌نمود، ودر اين مورد بر خلاف پدران بزرگوارش تقيه نمي‌كرد، تا آنجا كه بعضي از دوستان خاص آن بزرگوار او را بر حظر مي‌داشتند وآن حضرت اظهار اطمينان مي‌نمود. از محمد بن سنان نقل شده كه گويد: به امام رضا (عليه السلام) در ايام خلافت هارون عرض كردم: " شما امر خلافت و امامت خود را آشكار ساخته بجاي پدر نشسته اي، در حالي كه هنوز از شمشير هارون خون مي‌چكد، ايشان فرمود: مرا گفتار پيامبر نيرو و جرأت مي‌بخشد كه فرمود: اگر ابوجهل توانست مويي از سر من كم كند بدانيد من پيامبر نيستم، ومن بشما مي‌گويم: اگر هارون مويي از سر من گرفت بدانيد من امام نيستم. " [4] مرگ هارون و درگيري دو برادر بر سر خلافت هارون دو پسر داشت: محمد امين، عبد الله مأمون، او محمد امين را وليعهد اول و عبدالله مأمون را وليعهد دوم خود قرار داد. در سال 193 هجري به هارون گزارش رسيد كه انقلاب در شهرهاي خراسان بالا گرفته و فرماندهان ارتش از خاموش ساختن آن عاجز مانده اند، از اينرو هارون صلاح ديد كه شخصا به آن سامان سفر كند، وي پسرش محمد امين را در بغداد گذارد، و مأمون را كه ضمنا از طرف پدر والي خراسان بود همراه خود به خراسان برد. هارون توانست اوضاع آشفته خراسان را آرام كند، اما ديگر نتوانست به مركز خلافت - بغداد - برگردد، ودر سوم جمادي الاخري سال 193 هجري در طوس درگذشت. شبي كه هارون در طوس درگذشت، مردم با پسر او محمد امين در بغداد بيعت كردند، پس از آن كه امين به خلافت رسيد مأمون را از ولايتعهدي خلع كرد و فرزند خود موسي را وليعهد نمود، مأمون نيز در مقابل امين را از خلافت خلع كرد، پس از يك سلسله درگيريهاي نظامي سر انجام امين در سال 198 كشته شد، و اختيارات كامل كشور اسلامي در دست مأمون قرار گرفت.

امين و مأمون كيستند؟ امين يك عباسي بشمار مي‌آمد، پدرش هارون و

مادرش زبيده بود، زبيده خود يك هاشمي وهم نوه منصور بود، و بزرگترين زن عباسي بطور اطلاق بشمار مي‌رفت، او در دامان فضل بن يحيي برمكي برادر رضاعي رشيد و متنفذترين مرد دربار وي پرورش يافت. مأمون از كنيزي خراساني بنام " مراجل " كه زشت ترين و كثيف ترين كنيز در آشپزخانه رشيد بود متولد شد [5]، او پس از تولد مأمون از دنيا رفت، مأمون را پدرش به جعفر بن يحيي برمكي سپرد تا او را در دامان خود بپروراند، ولادتش به سال 170 هجري يعني در همان شبي كه پدرش به خلافت رسيد، روي داد، در گذشتش به سال 218 هجري بود، فضل بن سهل كه به ذوالرياستين شهرت داشت مربي او بود، وبعد هم وزير مأمون گرديد. امام در عصر امين در دوران حكومت امين و سالهائي كه بين مرگ هارون وحكومت مأمون فاصله شد، برخوردي ميان امام و مأموران حكومت عباسي در تاريخ به چشم نمي‌خورد، و پيداست كه دستگاه خلافت بني عباس در اين سالهاي كوتاه كه گرفتار اختلاف داخلي و مناقشات امين و مأمون و خلع مأمون از ولايتعهدي و واگذاري آن به موسي فرزند امين بود، فرصتي براي ايذاء و آزار علويان عموما، وامام رضا (عليه السلام) خصوصا نيافت، واز اينرو ميتوان سالهاي حكومت امين را ايام آزادي نسبي امام و فرصت خوبي براي فعاليتهاي فرهنگي آن حضرت داشت. امام در عصر مأمون با استقرار مأمون بر سرير خلافت كتاب زندگاني امام (عليه السلام) ورق خورد و صفحه تازه اي در آن گشوده شد، ودر اين قسمت آن حضرت سالهائي را با اندوه و ناملايمات بسيار بسر برد. بررسي اوضاع و شرائط سياسي زمان مأمون نشان مي‌دهد كه وي با يك سلسله دشواريها ومشكلات سياسي روبرو شده بود وبراي رهائي از اين بن بست ها تلاش مي‌كرد، او سر انجام به منظور حل اين مشكلات يك سياست چند بعدي را در پيش گرفت، كه همان طرح ولايتعهدي امام (عليه السلام) بود. مشكلات سياسي مأمون را مي‌توان در چند امر دانست: 1 - ناخشنودي عباسيان از مأمون: با آن كه به گواهي مورخان مأمون در افكار عمومي به مراتب از امين شايسته تر وسزاوارتر به خلافت بود، اما بني عباس با وي مخالف بودند، هارون خود به تفاوت آشكار بين شخصيت اين دو برادر كاملا توجه داشت واز مخالفت بني عباس با مأمون شكوه مي‌كرد. راز روي گرداني عباسيان از مأمون آن بود كه مي‌ديدند برادرش امين يك عباسي اصيل بشمار مي‌رود و مربيانش نيز عرب و دوستدار عباسيان بودند، اما مادر مأمون ايراني و مربيايش ايراني بودند، عباسيان از ايرانيان مي‌ترسيدند واز دستشان به ستوه آمده بودند، از اينرو جاي آنها را در دستگاه خود به تركان و ديگران واگذار كردند.

2 - موقعيت برتر امين: امين داراي افراد نيرومند و ياران بسيار قابل اعتمادي بود، كه در راه تحكيم حكومتش فعاليت مي‌كردند، وآنان عبارت

بودند از دائي هايش، فضل بن يحيي برمكي، بيشتر برمكيان اگر نگوئيم همه آنها، مادرش زبيده، و بلكه عربها. با توجه به اين نكته كه همينان بودند كه هارون را تحت تأثير قرار داده و نقش اصلي در صحنه سياست دولت او داشتند، ودر نتيجه همين اطاعت از آنان بود كه مجبور شد مقام ولايتعهدي را به امين، كه يك ماه از مأمون كوچكتر بود بسپارد، و فرزند بزرگتر را رها كرده وفقط او را وليعهد دوم اعلام دارد. گر چه هارون مقام دومي ولايتعهدي را براي مأمون اعلام كرد ولي او همچون برادرش اصالتي براي خود احساس نمي‌كرد، ونه تنها به آينده خود مطمئن نبود، بر عكس اين نكته را مسلم مي‌پنداشت كه عباسيان به خلافت وحكومت او تن در نخواهند داد، از اينرو خود را فاقد هرگونه پايگاهي كه بدان تكيه كند مي‌ديد. از اينرو مأمون آستين همت بالا زد وبراي آينده اش به برنامه ريزي پرداخت، از اشتباهات امين پند آموخت، مثلا فضل با مشاهده امين كه خود را به لهو و لعب سرگرم ساخته بود به مأمون گفت: تو پارسائي و ديندارِي و رفتار نيكو از خود بروز بده، مأمون نيز همين گونه مي‌كرد. در هر حال او در علوم وفنون مختلف تبحر يافت و بر اطرافيان خويش و حتي بر تمام عباسيان برتري يافت، وبرخي مي‌گفتند: در ميان عباسيان كسي دانشمندتر از مأمون نبود.

مأمون بدنبال يافتن تكيه گاه در اينجا موضع گروههاي مختلف در برابر مأمون را مورد بررسي قرار ميدهيم، تا ببينيم او در ميان كداميك از آنها ممكن بود تكيه گاهي براي خويش پيدا كند، تا به هنگام خطرات و مبارزه طلبي هائي كه انتظارشان مي‌رفت به مقابله برخيزد. 1 - موضع علويان در برابر مأمون: اين گروه خود داراي افرادي بودند كه به مراتب سزاوارتر از عباسيان براي تصدي خلافت بودند، از اينرو طبيعي بود كه به خلافت آنان تن در نمي‌دادند، ضمن آن كه او به دودماني تعلق داشت كه قلوب خاندان علي (عليه السلام) نسبت به آنان چركين بود، چه آنان از دست ايشان بيش از دست بني اميه زجر و آزار كشيده بودند. [6] براي مأمون همين لكه ننگ كافي بود كه فرزند هارون بشمار مي‌آمد، كسي كه درخت نبوت را از شاخ و برگ برهنه كرد و نهال امامت را از ريشه بر افكند.

2 - موضع اعراب در برابر مأمون: اعراب نيز به خلافت مأمون در نمي‌دادند، و علت آن همان امري است كه در بحث گذشته گفتيم، چرا كه مادرش، مربيش، متصدي امورش همه غير عرب بودند، واز آن روز كه اينان متصدي امور شده بودند عرب از گوسفند خوار تر واز حيوان هم كوچكتر شده بود، سروري عرب بدست ايرانيان از ميان رفت، و آنانكه روزي صاحب همه گونه نفوذ وقدرت بودند اكنون در چنگال ديگران زجر مي‌كشيدند. از اينرو طبيعي بود كه اعراب نسبت به ايرانيان وهر كه به نحوي با آنان در ارتباط است، كينه ورزند. 3 - كشتن امين و مخدوش شدن

مأمون: كشتن امين به ظاهر يك پيروزي نظامي براي مأمون بشمار مي‌رفت، ولي در واقع عكس العمل هاي منفي بر ضد مأمون و نقشه هايش بدنبال داشت، بويژه با آنچه مأمون براي تشفي خاطر خود بعد از مرگ او اعمال كرد، مثلا به كسي كه سر امين را آورد پس از سجده شكر يك ميليون بخشيد، واينكه سر امين را در تخته چوبي نهاد و دربارگاهش نصب كرد، سپس دستور داد كه آنرا در خراسان بگردانند. اين امور اعتماد مردم را نسبت به مأمون متزلزل نمود و نفرت ايشان - چه عرب وچه ديگران - را برانگيخت، علاوه بر اين خراسانيان كه مأمون را به حكومت رسانده بودند اكنون از او برگشته، ودر شرف تكوين خطري بر ضد او قرار گرفته داشتند، در اين ميان علويان از فرصت بر خورد ميان مأمون و برادرش به نفع خود بهره برداري كردند، ودر گوشه و كنار كشور به شورش برخاستند.
ولايتعهدي امام: راه حل چند بعدي دانستيم كه مأمون در چه موقعيت دشواري قرار داشت، او مي‌دانست كه بايد چند كار را به انجام رساند: 1 - فرونشاندن شورشهاي علويان، و گرفتن اعتراف از آنان مبني بر قانوني بودن حكومت عباسيان، و زائل ساختن محبت آنان در بين مردم. 2 - كسب اعتماد ومهر اعراب. 3 - راضي نگاه داشتن عباسيان و يارانشان. 4 - استمرار تأييد خود از طرف ايرانيان. 5 - تقويت اعتماد مردم به خود كه پس از مرگ امين سست شده بود. 6 - ايجاد مصونيت براي خويش در برابر شخصيت با نفوذ امام رضا (عليه السلام). او دانست كه با ولايتعهدي امام و شركت او در حكومت، تمامي اين اهداف تأمين مي‌شود، چرا كه ايشان در رأس علويان قرار داشت وبا وجود ايشان علويان خلع سلاح گرديده و شعارهايشان از بين رفته و محبوبيت شان بين مردم از ميان مي‌رود، از طرف ديگر از سوي عموم ايرانيان كه طرفدار اهل بيت بودند مورد تأييد قرار مي‌گرفت. وبا آمدن امام به مرو و كنترل فعاليتهاي ايشان خطر ايشان نيز از بين مي‌رفت، وتنها اعراب و عباسيان مي‌ماندند كه به كمك ايرانيان و علويان در برابر آنان مي‌توانست مقاومت كند.
دعوت مأمون از امام مأمون ابتداء از امام محترمانه دعوت كرد كه همراه با بزرگان علويان به مركز خلافت بيايد، ولي آن حضرت از قبول دعوت مأمون خودداري ورزيد، ولي اصرار و تأكيدهاي فراواني صورت گفت و مراسلات و نامه هاي متعددي رد وبدل شد، تا سر انجام به قهر و اجبار بعد از مسافرتي به مكه امام همراه با جمعي از خاندان ابي طالب به طرف مرو حركت كرد. مأمون به " جلودي " ويا به نقل ديگر " رجاء بن ابي ضحاك " كه مأمور آوردن و همراهي كاروان شده بودند، دستور داده بود كه به هيچ وجه از حفظ احترام و تكريم كاروانيان، وبه خصوص امام (عليه السلام) خودداري ننمايد، اما ايشان براي آگاهي مردم آشكارا از اين سفر

اظهار ناخشنودي مي‌نمود. روزي كه مي‌خواست از مدينه حركت كند خاندان خود را به دور خود گرد آورد وبه آنان دستور داد تا گريه نمايند وفرمود: " من ديگر به ميان خانواده ام بر نمي‌گردم " [7]، آنگاه وارد مسجد پيامبر گرديد تا با پيامبر وداع كند، چندين بار وداع كرد و باز بسوي قبر بازگشت وبا صداي بلند گريه نمود. مخول سجستاني گويد: " در اين حال خدمت ايشان شرفياب شده وسلام كردم، و سفر بخير گفتم، فرمود: مخول مرا خوب ببين كه از كنار جدم دور مي‌شوم ودر غربت جان مي‌سپارم ودر كنار هارون دفن مي‌شوم ". [8].
حركت امام به سوي مرو طريق حركت كاروان امام از مدينه به مرو - طبق دستور مأمون - از راه بصره و اهواز بود، به اين جهت كه از جبل و كوفه و كرمانشاه وقم، كه مركز اجتماع شيعيان بود عبور ننمايند. [9] از مكه تا بصره قافله با تشريفات خاص براه افتاد، هود جهائي مجلل دستگاه خلافت وسائل مفصل و اعجاب انگيزي، كه خود آنها نيز جزء نقشه هاي طرح شده بود، همراهان امام را حمل مي‌كرد، اين همراهان شامل والي مدينه و گروهي از رجال و اشراف آن روز بودند، اما امام هيچ كس از افراد خانواده خود را همراه نياورد، حتي يگانه فرزند عزيز خود، " امام جواد (عليه السلام) " را در مدينه گذاشت وخود تنهائي راهي شده بود. امام در طول مسير حركت خويش در هر شهري به مناسبت با مردم مذاكراتي داشت، وآنان را با گفتار خود به راه حق راهنمائي مي‌كرد، و اينگونه به مسافرت خود ادامه مي‌داد. طبقات مختلف مردم كه از جريان اين دعوت آگاه شده بودند به عناوين مختلف آنرا مغتنم مي‌شمردند، زيرا از جمله فرصتهاي ذي قيمت، مطالبي بود كه مردم علاقمند مي‌توانستند بدون واسطه در چنان موقعيتي از امام فراگيرند، امامي كه وارث آن همه خاطرات از فداكاريها وتحمل مشكلات، وتنها يادگار علم و تقواي پيامبر گرامي اسلام، و يگانه عالم به حقائق قرآن بود.
گفتار امام در شهر نيشابور شهر نيشابور كه مركزيت علمي خاصي داشت، از جمله شهرهائي بود كه اين تقاضا شديدا از طرف مردم و به خصوص طبقه دانشمند آن شهر، كه پايگاه علمي قابل ملاحظه اي بود، ابراز شد، و بيانات آن حضرت در چنان شرائط وموقعيتي، كه مسأله توحيد اسلامي را به عنوان مايه نجات و امن و اطمينان طرح كرده، وسپس شرطي براي حصول آن نتيجه قرار داده است، جالب و قابل تأمل مي‌باشد. امام با چهره جذاب و متين خود، در حاليكه لباسي ساده بتن داشت، در برابر همگي مردم كه از طبقات مختلف بودند، قرار گرفت، وهمه در انتظار شنيدن بياناتش بر سر پا ايستاده بودند و فريادهاي شوق از هر طرف بلند بود. دو نفر از محترمين مردم حاضر با صداي بلند ندا دادند: اي مردم آرام بايستيد تا امام سخن گويد، همه خاموش شدند، تنها صدائي كه شنيده مي‌شد

صداي امام بود، كه حديث معروف " سلسلة الذهب " را بيان فرمود، متن حديث چنين است: پدرم بنده صالح موسي بن جعفر كاظم، از پدرش جعفر بن محمد صادق، از پدرش محمد بن علي باقر، از پدرش علي بن حسين زين العابدين، از پدرش حسين بن علي سيد الشهداء، از پدرش أمير المؤمنين علي بن ابي طالب برادر و پسر عموي پيامبر، از آن حضرت روايت كرد كه فرمود: از جبرئيل شنيدم كه گفت: از خداوند بزرگ شنيدم كه فرمود: " كلمة لا اله الا الله حصني، فمن قالها دخل حصني، ومن دخل حصني امن من عذابي ".

امام در شهر نيشابور، در پاسخ تقاضاي مردم و خواهش بزرگان و دانشمندان آنروز، در اجتماعي كه هزاران نفر در آن گرد آمده بودند ودر انتظار شنيدن جملاتي از آن حضرت بودند، كه روشنگر راه زندگي آنان باشد، سخن از جهان بيني توحيدي اسلام به ميان آورد. با مقدمه اي بسيار جالب و گيرا، حديث توحيد را مطرح كرد، با توجه به اين كه بايد مأموريت واقعي خود را از نظر رهبري واقعي انجام داده و مسأله اي اساسي عنوان كرده مي‌شد، نه از يك گوشه زندگي يك مطلب ساده اي را به عنوان پند و موعظه، آنهم در آن زمينه كه از هر پند و موعظه اي تنها در راه هدفهاي شخصي سياسي واجتماعي حاكم استفاده يا سوء استفاده مي‌شد. آري، امام حديث توحيد را مطرح كرد، از قول خداي بزرگ كه همه عوالم هستي را آفريده است: " كلمة لا اله الا الله حصني ... " توحيدي كه هم افراد وهم ملتها را از همه نكبت ها و عذابها نجات مي‌بخشد، توحيدي كه نداشتن آن مستلزم همه گونه اسارت ها و نكبت ها و سختي‌ها در اين جهان وآن جهان است. بعد از بيان آن حديث، وقتي قافله خواست حركت كند، امام سر از هودج بيرون آورد، بطوري كه توجه همه مردم كه در حال حركت آن حضرت را نگاه مي‌كردند جلب كرد، مثل اين كه مي‌خواست مطالب ديگري بگويد. آري، مي‌خواست با زمينه مساعد تري كه ايجاد مي‌كند مطلب مكمل و اساسي را يادآوري كند، لذا اضافه كرد: " ولكن بشرطها وشروطها " وسپس اشاره بخود كرد و ادامه داد: " وانا من شروطها " يعني مسأله ولايت تكميل كننده توحيد است، اگر مسأله سرپرستي و رهبري عادلانه و آگاهانه در جامعه مسلمين حل نشود، يگانه پرستي واقعي استقرار نخواهد يافت و باز هم طاغوتها بجاي خدا مي‌نشينند و حكمروائي خواهند كرد. ورود به مرو موكب امام (عليه السلام) روز دهم شوال به مرو، پايتخت كشور بزرگ اسلامي آنروز رسيد، چند فرسنگ مانده به شهر مورد استقبال مأمون و فضل بن سهل و گروه كثيري از بزرگان آل عباس و علويان قرار گرفت. بعد از چند روز كه به عنوان استراحت و رفع خستگي راه گذشت، مذاكرات آغاز شد، مأمون پيشنهاد خود، مبني بر واگذاري خلافت به آن حضرت را مطرح كرد، امام از پذيرش آن امتناع نمود. [10]

بسياري از مردم از اين كه امام چنين پيشنهاد جالبي را نمي‌پذيرفت در شگفت ماندند، فضل بن عيسي با شگفتي مي‌گفت: خلافت را هيچ گاه چون آن روز بي ارزش و خوار نديدم، مأمون به علي بن موسي (عليهما السلام) واگذار مي‌نمود و ايشان از قبول آن خودداري مي‌كرد.
چرا امام پيشنهاد خلافت را نپذيرفت امام (عليه السلام) با اين كه بخوبي از موقعيت و نقش رهبر آگاه بوده، ومي دانست كه يك رهبر چه تأثير عميق وهمه جانبه اي در طريق اصلاح يا افساد جامعه دارد، وچگونه همه نيروها وانديشه هاي افراد وجامعه با يك رهبري شايسته براي اصلاحات بسيج مي‌شوند، وبا وجود رهبري فاسد و خودكامه همه چيز، حتي كارهائي كه ظاهرا كار شايسته معرفي شده اند، در راه بيشتر غافل نگاهداشتن، مي‌توانند مؤثر بوده و رجحان عادي خود را هم از دست مي‌دهند، با همه اينها امام، امام بر حق، اين پيشنهاد را نپذيرفت. بايد ديد آيا امام مي‌توانست پيشنهاد امامت و زمامداري را بپذيرد، و آنگاه اوضاع جاري، كه در طول نيم قرن با خلافكاريهاي بني عباس پيش آمده است را بحال خود بگذارد. اگر امام بخواهد اقداماتي اساسي در زمينه اصلاحات اجتماعي بنمايد وطبق وظيفه امامت خود ريشه هاي فساد را كه خوب مي شناخت از بيخ و بن براندازد، بايد ديد با چه مسائلي روبرو مي‌بود. او كه اهل سكوت در برابر مظالم نبود تا به همين اندازه كه بعنوان رياست دست يابد قانع باشد، وبراي اين كه مبادا ناراضي درست شود همه بي بند و باري ها را بحال خود بگذارد. البته شرائط انجام دگرگونيهاي بنيادي و تغييرات اساسي، تا آنجا كه مربوط به كارداني امام بود محققاً وجود داشت، اما طرف ديگر قضيه، يعني پذيرش محيط و امكانات زماني و مكاني، آيا مقتضي پذيرش اين پيشنهاد بود، محققاً جواب منفي است.
طرح مسأله ولايتعهدي مأمون كه شايد خود رأي امام را از پيش ميدانست وبا همه زيركي اين چنين طرحي را تهيه كرده بود، محققاً نمي‌توانست با اين عدم پذيرش امام دست بردارد، از اين رو مرحله دوم طرحش را ذكر كرده وگفت: حالا كه اين طور است پس ولايتعهدي را بپذير، امام از پذيرش آن عذر خواست، مأمون ديگر عذر امام را نپذيرفت و جمله را با خشونت و تندي بيان كرده وگفت: عمر بن خطاب وقتي از دنيا مي‌رفت شورا را در ميان شش نفر قرار داد، كه يكي از آنها أمير المؤمنين علي (عليه السلام) بود و چنين توصيه كرد: هر كس مخالف كرد گردنش زده شود، شما هم بايد پيشنهاد مرا بپذيري زيرا من چاره اي جز اين نمي‌بينم. [11] و صريح تر از اين امام را تهديد كرد وگفت: همواره بر خلاف ميل من پيش مي‌آيي وخود را از قدرتم در امان مي‌بيني، بخدا سوگند اگر از قبول پيشنهاد ولايتعهدي خودداري كني تو را مجبور ميكنم وگرنه بقتل مي‌رسانم. [12] تهديد و اكراه امام از اين جمله ايشان بيشتر روشن ميشود كه

فرمود: اللهم انك قد نهيتني عن الالقاء بيدي الي التهلكة، وقد اشرفت من قبل عبد الله المأمون علي القتل، متي لااقبل ولاية عهده، وقد اكرهت واضطررت كما اضطر يوسف ودانيال، اذ قبل كل واحد منهما الولاية من طاغية زمانه. اللهم لاعهد الا عهدك ولا ولاية الا من قبلك، فوفقني لاقامة دينك واحياء سنة نبيك، فانك انت المولي والنصير، ونعم المولي انت ونعم النصير. پروردگارا! تو مرا از اين كه خود را بدست مرگ بسپارم منع نمودي، و ولايتعهدي را نپذيرم، اگر از طرف مأمون تهديد به مرگ شده ام و اكراه و اجبار گرديده ام، همچنانكه يوسف و دانيال مجبور شدند، چه اين كه اين دو ولايت را از طرف طاغوت زمانشان پذيرفتند. پروردگارا! تنها عهد و پيمان تو محكم بوده، و ولايت تنها از طرف تو اعتبار دارد، پس مرا براي بر پا داشتن دينت وزنده نگاه داشتن سنت پيامبرت موفق گردان، بدرستي كه تو مولي و ياوري، وتو بهترين مولي و بهترين ياوري. امام اين پيشنهاد را پذيرفت با اين شرط كه: اگر ناچار بايد اين پيشنهاد را بپذيرم مشروط به اين است كه در هيچ امري از امور مربوطه از حكومت، قضاء، فتوي، و عزل و نصب شركت و دخالتي نداشته باشم. به عبارت ديگر نبايد با نام من كارهايي صورت گيرد ويا قلمداد شود كه با وجود آن كه من در اين دستگاه حضور دارم آن كارها انجام مي‌پذيرد، تصميماتي اجراء مي‌شود كه من ناظر آنها هستم، و بنابر اين مورد رضايت ضمني من است، زيرا امام نمي‌توانست مهره اي بي اراده در چنان دستگاهي باشد كه امور اساسي آن مورد تصويب اسلام نيست. پس از مباحثات و تبادل نظرات مختلف بالاخره قرار شد مأمون عهدنامه اي مبني بر تجليل از مقام شايسته امام بنويسد و ضمنا آن حضرت را بعنوان كسي كه شايسته ترين فرد براي احراز مقام خلافت است معرفي نمايد، تا همه طبقات مردم او را وليعهد و جانشين مأمون براي رهبري جامعه اسلامي بشناسند. مردم مرو خود را براي روزه داري ماه مبارك رمضان سال 201 آماده كرده بودند كه خبر ولايتعهدي امام (عليه السلام) منتشر شد، واين بشارت را با سروري آميخته به شگفتي تلقي كردند، روز دوشنبه هفتم ماه رمضان منشور ولايتعهدي بخط مأمون نگاشته شد، امام در پشت ورقه اي كه مأمون نوشته بود با خط خود مطالبي نوشتند كه با اين جمله‌ها شروع مي‌شد: " بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله الفعال لما يشاء، لا معقب لحكمه ولا راد لقضائه، يعلم خائنة الاعين وما تخفي الصدور، وصلي الله علي محمد نبيه خاتم النبيين واله الطيبين الطاهرين.. ". بنام خداوند بخشنده مهربان، ستايش خداي را سزاست كه آنچه را بخواهد مي‌كند، بدنبال حكم او ودر راه تغييرش كسي كاري نتواند كرد و قضاء او رد كننده اي ندارد، او از خيانت ديدگان و اسرار نهاني سينه‌ها آگاه است، و درود خدا بر محمد پيامبرش كه آخرين پيامبران است وبر خاندان پاك و پاكيزه

اش. امام در نوشته اش ياد آوري كرد كه پيش بيني مي‌كنم كه اين امر به انجام نرسد، و آنگاه در كنار همان مكتوب بزرگان و فرماندهان كشور عهدنامه را گواهي كردند.
سپس تشريفات بيعت طي مراسمي شكوهمند در روز پنج شنبه دهم ماه بعمل آمد وحضرت بر مسند ولايتعهدي جلوس فرمود، اولين كسي كه به دستور خليفه دست بيعت به امام داد عباس پسر مأمون بود، آنگاه ديگر درباريان با ايشان بيعت كردند. موضوع ولايتعهدي امام براي دوستان و شيعيان ايشان موجب سرور و شادماني بود، ولي خود آن حضرت اندوهگين و متأثر بود و وقتي مردي را مي‌ديد كه زياد اظهار خوشحالي مي‌كند او را نزد خود فرا خوانده وفرمود: دل به اين كار مبند وبه آن خشنود مباش كه دوامي ندارد. علت پذيرش ولايتعهدي آن هنگام كه امام وليعهدي مأمون را پذيرفت به اين حقيقت پي برده بود كه در صورت امتناع بهائي را كه بايد بپردازد تنها جان خويش نمي‌باشد، بلكه علويان و دوستداران شان همه در معرض خطر واقع مي‌شوند، در حاليكه اگر بر امام جائز بود كه در آن شرائط جان خويشتن را به خطر بيفكند ولي در مورد دوستداران و شيعيان خود ويا سائر علويان هرگز بخود حق نمي‌داد كه جان آنان را نيز به مخاطره اندازد. از طرف ديگر نيل به مقام وليعهدي يك اعتراف ضمني از سوي عباسيان بشمار مي‌رفت كه علويان نيز در حكومت سهم شايسته اي دارند، ونيز مردم اهل بيت را در صحنه سياست حاضر ببينند و فراموش ننمايند، وگمان نكنند كه ايشان همان گونه كه شايع شده فقط علما و فقهائي هستند كه در عمل هرگز بكار ملت نمي‌آيند.
شايد امام گفتارش با " ابن عرفه " به اين معنا اشاره كرده باشد، كه از ايشان پرسيد: اي پسر رسول خدا به چه انگيزه اي وارد ماجراي ولايتعهدي شدي؟ فرمود: بهمان انگيزه اي كه جدم علي (عليه السلام) را وادار به ورود به شورا نمود. گذشته از اينها امام در ايام ولايتعهدي چهره واقعي مأمون را به همه شناساند و اهداف او را از اين كار برملا ساخت. ضمن آن كه عكس العمل هاي ايشان در بر خورد با مأمون نشانگر آنست كه ايشان تمايلي به پذيرش آن نداشتند، خروج با اكراه از مدينه، عدم آوردن اهل بيت و فرزند، و گفتار ايشان در نيشابور، همگي حاكي از اكراه ايشان به پذيرش اين مقام است. شرائط خاص فرهنگي جامعه آنروز، و موضع امام در برابر آن با اين كه اسلام در عصر پيامبر از محيط حجاز بيرون نرفت، ولي چون زير بنائي محكم و استوار داشت، بعد از رحلت ايشان به سرعت رو به گسترش نهاد، آنچنانكه در مدت كوتاهي سراسر دنياي متمدن آن عصر را فراگرفت و باقيمانده تمدنهاي پنجگانه عظيم روم، ايران، مصر، يمن، كلده و آشور را در كوره داغ خود فرو برد، تا آنچه خرافه وظلم وانحراف و فساد و استبداد بود، بسوزد، وآنچه مثبت و مفيد بود زير

چتر تمدن شكوهمند اسلامي با صبغه الهي و توحيدي بماند. طبيعت علم دوستي اسلام سبب شد كه به موازات پيشرفتهاي سياسي و عقيدتي در كشورهاي مختلف جهان، علوم و دانشهاي آن كشورها به محيط جامعه اسلامي راه يافت وكتب علمي ديگران، از يونان گرفته تا مصر، واز هند تا ايران و روم، به زبان تازي، كه زبان اسلامي بود ترجمه شود، علماي اسلام كه فروغ انديشه خود را از مشعل قرآن گرفته بودند دانشهاي ديگران را مورد نقد وبررسي قرار دادند و ابتكارات و ابداعات جديد و فراواني بر آن افزودند. ترجمه آثار علمي ديگران از اواخر زمان امويان (كه خود از علم و اسلام بيگانه بودند) شروع شد، ودر عصر عباسيان مخصوصا زمان هارون و مأمون به اوج خود رسيد، همان گونه كه در اين زمان وسعت كشور اسلامي به بالاترين حد خود در طول تاريخ ارتقاء يافت. بديهي است كه اين حركت علمي نتيجه مستقيم تعليمات اسلام در زمينه علم بود كه براي علم ودانش سرزميني را قائل نبود، و مسلمانان را براي يافتن آن به دور افتاده ترين نقاط جهان يعني چين، وبه پرداختن هرگونه بها حتي خون قلب وامي داشت. مأمون چند تن از دانشمندان را مأمور كرد تا كتابهاي ارزشمند روم را آورده، دستور ترجمه آنها را داد ودر اين راه بسيار تلاش ميكرد. قصد مأمون از اين امور را مي‌توان بطور خلاصه در چند امر دانست: خود را طرفدار علم جلوه دهد، براي مردم در مقابل مشكلات اجتماعي و خفقان سياسي سرگرمي درست كند، با جلب آنان پايه هاي حكومتش را تقويت كند، با اين راه دكاني در برابر اهل بيت ايجاد نمايد. آنچه مايه نگراني بود اين بود كه بين اين گروه دانشمندان و مترجمان، همه در كار خود حسن نيت نداشتند، و گروهي سعي داشتند از اين بازار داغ انتقال علوم بيگانه، براي نشر عقائد فاسد و مسموم خود فرصتي بدست آورند، از اينرو افكار انحرافي و عقائد خرافي بسرعت در ميان مردم انتشار يافت، چرا كه هيئت علمي نيرومندي براي نقد وبررسي آنها وجود نداشت.
در اين شرائط خاص فكري وفرهنگي وظيفه سنگيني بر دوش امام قرار داشت، و ايشان با توجه به آن دامن همت به كمر زد و انقلاب فكري ايجاد فرمود ودر برابر اين امواج سهمگين و تندباد خطرناك اصالت جامعه اسلامي را حفظ كرد وسرانجام اين كشتي را با لنگر وجود خويش از سقوط در گرداب خطرناك انحراف و التقاط رهائي بخشيد. همچنين امام در مناظراتي كه مأمون تشكيل ميداد وبا پيروان مكاتب مختلف صورت مي‌گرفت شركت مي‌كرد، گرچه مناظرات فراوان است ولي از همه مهمتر هفت مناظره اي است كه فهرست آنها از اين قرار است: 1 - مناظره با جاثليق. 2 - مناظره با رأس الجالوت 3 - مناظره با هربز اكبر 4 - مناظره با عمران صابي اين چهار مناظره در يك مجلس وبا حضور مأمون و جمعي از دانشمندان ورجال خراسان صورت گرفت. 5 - مناظره با سليمان

مروزي. 6 - مناظره با علي بن محمد بن جهم. 7 - مناظره با ارباب مذاهب مختلفه در بصره. هر يك از اين مناظرات داراي محتواي عميق و جالبي است كه امروز هم با گذشت حدود هزار و دويست سال از آن تاريخ رهگشا و روشنگر وبسيار آموزنده و پربار است، هم از نظر محتوا وهم از نظر فن مناظره و طرز ورود و خروج در بحثها.
زمزمه هاي مخالفت اين جريان با پيچيدگي هاي سياسي كه داشت بطور طبيعي پيش رفت، اما كم كم زمزمه هايي در گوشه و كنار پيدا شد، كساني كه در سايه حمايت دستگاه حكومتي بوده ودر ولايات مختلف از قلمرو وسيع اسلامي آنروز ثروتهاي بيكران اندوخته بودند و زندگي هاي مرفه و آسوده داشتند، از نتايج وآثار اين اقدام سخت نگران بودند. مخالفان حسود و سوء استفاده كنندگان ناراحت، سعي داشتند به هر نحوي شده در اشاعه تخم بدبيني نسبت به خاندان علي (عليه السلام) بكوشند، حتي انتشار مي‌دادند كه امام رضا (عليه السلام) شيفته جاه و مقام است، و به محض آن كه از طرف مأمون از او دعوت بعمل آمد او را اجابت كرد. كساني كه داعيه هايي در زمينه علوم و كمالات داشته و موقعيت هايي را براي خود كسب كرده بودند، با بودن امام پايه هاي منصب هاي سطحي خود را متزلزل مي‌ديدند، وبا وجود ايشان در خود احساس حقارت مي‌نمودند. از جمله حوادثي كه در آشنايي با شكوه وعظمت معنوي امام مؤثر بود و مخالفان و اشخاص ذينفع از وضع موجود، نمي‌توانستند شاهد آن پيشرفتها و عظمت ها باشند اقامه نماز عيد فطر بود. در سال 202 هجري مأمون اصرار كرد كه امام نماز عيد فطر را اقامه فرمايد، امام نپذيرفت، با اصرار هاي مأمون امام با يك شرط اقامه آنرا پذيرفت وآن اين كه به همان گونه كه پيامبر اسلام انجام ميداده ايشان انجام دهد، مأمون پذيرفت.
امام پس از غسل وسائر مقدمات با پاي برهنه براه افتاد، بزرگان كه با شكوه و جلال آمده بودند بناچار پاها را برهنه ساخته و به راه افتادند، جمعيت كم كم رو به فزوني نهاد، عده اي جريان را به مأمون گزارش دادند و خاطر نشان ساختند كه ادامه اين كار ممكن است تا پايان نماز و خطبه‌ها منجر به ايجاد انقلابي گردد وچاره آن مشكل باشد، مأمون نيز امام را از انجام آن معذور داشت. اين موارد باعث شد كم كم زمزمه هاي مخالفت در گوشه و كنار كشور اسلامي آغاز شود ودر بغداد اين زمزمه بصورت حادي ظهور كرد، وابراهيم بن مهدي عموي مأمون آهنگ مخالفت را شروع نمود. دنباله اين جريانات منتهي به نقشه اي شوم شد وآن اين كه سه نفري را كه مسئول اين وقايع مي‌دانستند، يعني مأمون، و وزيرش فضل بن يحيي وامام رضا (عليه السلام) را بقتل رسانند. قرار بود در روز جمعه سوم شعبان - كه از ابتداي تشريفات ولايتعهدي فقط حدود 11 ماه

مي‌گذشت - اين سه نفر در حمام معروف سرخس با هم باشند، از اينرو بهترين موقعيت براي قتل آنان را اين روز مقرر كردند. از قرائني كه بدست آمد قرار شد برنامه تغيير پذيرد، ولي فضل بن سهل كه تا اندازه اي ادعاي آگاهي از علم نجوم و خواص ساعات و ازمنه داشت، طبق قرار قبلي در ساعت مقرر وارد حمام شد، بيچاره مورد اجراي نقشه قرار گرفت و مهاجمان بدن برهنه او را قطعه قطعه كردند. شهادت آن حضرت وضعي كه مأمون فكر مي‌كرد با اجراي اين نقشه پيش مي‌آيد واو خواهد توانست با خيال آسوده خلافت كند و كارهاي مورد نظر را انجام دهد،به هم خورد، بديهي است او به عنوان خليفه و زمامدار در فكر چاره جوئي از اين نارضايتي ها ودر صدد تبرئه خويش بود، اما در هر حال سر انجام كار به اينجا رسيد كه امام رضا (عليه السلام) هم پس از چندي مسموم شد. يك شبانه روز هم قضيه را مكتوم نگاه داشتند، مأمون هم شديدا از اين جريان اظهار تأسف كرد و دستور داد با احترام تمام بدن آن حضرت را در كنار قبر هارون دفن نمايند. آن حضرت در حدود دو سال در شهر مرو ونزديك به هفت ماه در سرخس اقامت داشت، ماههاي آخر عمر را هم در سناباد طوس بسر بردند ودر همانجا بود كه به شهادت رسيد. شهادت آن حضرت را در روز آخر ماه صفر سال 203 هجري قمري و عمر ايشان را هنگام شهادت 54 سال و 3 ماه و 19 روز نوشته اند. مدفن آن حضرت قبر امام (عليه السلام) در مشهد قرار دارد، در اوائل اسلام شهري بنام " مشهد " وجود نداشت، در محل فعلي اين شهر دهكده گمنامي بود كه آنرا سناباد گفته و جزء اراضي طوس بود. هارون كه براي رفع اغتشاش و اصلاح اوضاع نواحي خراسان به ايران سفر كرده بود، ودر اثناء سفر بيمار شده واز دنيا رفته بود، در قصر حميد بن قحطبه كه در اين ناحيه قرار داشت بخاك سپرده شد. مدفن امام را هم پس از شهادت ايشان قرار شد در كنار قبر هارون قرار دهند.
اين قبرها در كنار هم تا سال 500 هجري شكل و وضعي عادي داشت، به آن محل كم كم پس از چندي عنوان مشهد الرضا (عليه السلام) داده شد (يعني محل شهادت رضا يا شهود رضا) بطوري كه نوشته اند اولين بار در زمان حكومت سلجوقيان يك ضريح نقره اي توسط مردي از اهالي ايران قبل از اين كه مسلمان شود و هنوز زرتشتي بود براي دور قبر درست شد، زيرا وي در اثر توسل به آن حضرت از بيماري صعب العلاج كه داشت بهبود يافته بود. ابن بطوطه در سفر نامه خود ياد آور شده است كه در سال 734 هجري از حريم رضوي ديدن كرده است كه بصورت صندوقي چوبين بود كه از صفحاتي از نقره پوشيده شده بود. در زمان صفويه كه به جهاتي توجه به اين گونه امور زياد شد، براي اولين بار ضريح طلاكوب براي آن قبر تهيه و نصب شد. البته پس از مدتي آن ضريح و اشياء قيمتي توسط

يكي از " ازبكيان " مورد هجوم و غارت قرار گرفت، واز جمله اشياء غارت شده قطعه الماس منحصر به فردي بود كه بزرگي آن به اندازه يك تخم مرغ بوده است. از آن روز به بعد مرتبا اين قبر مورد توجه علاقمندان بوده است و هدايا و موقوفات بسياري به عنوان صاحب آن قبر تقديم شده و ميشود. پيامي از آن حضرت به دوستانش حضرت عبد العظيم نقل مي‌كند: در ديداري كه از امام داشتم وقتي خواستم حركت كنم آن حضرت فرمود: " يا عبد العظيم! بلغ عني اوليائي السلام ومرهم بصدق الحديث واداء الامانة ... " اي عبد العظيم! سلامم را به دوستانم برسان و آنان را به راستي در گفتار و اداء امانت امر و توصيه نما. جواد قيومي اصفهاني 1 / 7 / 1373

نیایش ها و ادعیه آن حضرت علیه السلام

اشاره

1 - ادعيه آن حضرت در ثناء الهي
2 - ادعيه آن حضرت در مدح و مذمت افراد
3 - ادعيه آن حضرت در مورد نماز وآنچه به آن ارتباط دارد
5 - ادعيه آن حضرت در قضاء حوائج و اداء دين
6 - ادعيه آن حضرت در رفع خطرات و شر دشمنان
7 - ادعيه آن حضرت در درمان بيماريها وآنچه به آن ارتباط دارد
8 - ادعيه آن حضرت در ايام هفته و ماهها
9 - ادعيه آن حضرت در آداب سفر
10 - ادعيه آن حضرت در امور متفرقه
11 - ادعيه آن حضرت در زيارات

ادعيه آن حضرت در ثناء الهي

اشاره

در تسبیح و تنزیه خداوند
در تسبیح و تنزیه خداوند در روز دهم و یازدهم ماه
در مناجات با خداوند
در مناجات با خداوند

دعاؤه في التسبيح لله سبحانه

اشاره

سبحان من خلق الخلق بقدرته، واتقن ما خلق بحكمته، ووضع كل شئ منه موضعه بعلمه، سبحان من يعلم خائنة الاعين وما تخفي الصدور، وليس كمثله شئ، وهو السميع البصير.

پاك ومنزه است كسي كه مخلوقات را به قدرت خود آفريد، و آنان را بر اساس حكمتش متقن و ثابت خلق فرمود، و براساس علمش هر چيز را در جاي خود قرار داد، پاك ومنزه است آن كه بر خيانت ديدگان وآنچه قلبها پنهان مي‌دارند آگاه است، چيزي همانند او نبوده واو شنوا و بينا است.

دعاؤه في التسبيح لله في اليوم العاشر والحادي عشر من الشهر

اشاره

سبحان خالق النور، سبحان خالق الظلمة، سبحان خالق المياه، سبحان خالق السماوات، سبحان خالق الارضين، سبحان خالق الرياح والنبات، سبحان خالق الحياة والموت، سبحان خالق الثري والفلوات، سبحان الله وبحمده.

پاك ومنزه است آفريننده نور، پاك ومنزه است آفريننده تاريكي، پاك ومنزه است آفريدگار آبها، پاك ومنزه است خالق آسمانها، پاك ومنزه است آفريننده زمينها، پاك ومنزه است آفريدگار بادها و گياهان، پاك ومنزه است خالق زندگي و مرگ، پاك ومنزه است پديد آورنده خاك و بيابانها، پاك ومنزه است خدا، و حمد وستايش براي او است.

دعاؤه في المناجاة

اشاره

الهي وقفت بين يديك، ومددت يدي اليك، مع علمي بتفريطي في عبادتك، واهمالي لكثير من طاعتك، ولو اني سلكت سبيل الحياء لخفت من مقام الطلب والدعاء، ولكني يا رب لما سمعتك تنادي المسرفين الي بابك، وتعدهم بحسن اقالتك وثوابك، جئت ممتثلا للنداء، ولائذا بعواطف ارحم الرحماء. وقد توجهت اليك بنبيك صلي الله عليه واله، الذي فضلته علي اهل الطاعة، ومنحته بالاجابة والشفاعة، وبوصيه المختار المسمي عندك بقسيم الجنة والنار، وبفاطمة سيدة النساء، وبابنائها الاولياء الاوصياء، وبكل ملك خاصة يتوجهون بهم اليك، ويجعلونهم الوسيلة في الشفاعة لديك، وهؤلاء خاصتك. فصل عليهم وامني من اخطار لقائك، واجعلني من خاصتك واحبائك، فقد قدمت امام مسالتك ونجواك ما يكون سببا الي لقائك ورؤياك، وان رددت مع ذلك سؤالي، وخابت اليك امالي، فمالك رأي من مملوكه ذنوبا فطرده عن بابه، وسيد رأي من عبده عيوبا فاعرض عن جوابه. يا شقوتاه ان ضاقت عني سعة رحمتك، ان طردتني عن بابك علي باب من اقف بعد بابك. وان فتحت لدعائي ابواب القبول، واسعفتني ببلوغ السؤال، فمالك بدء بالاحسان واحب اتمامه، ومولي اقال عثرة عبده ورحم مقامه. وهناك لادري اي نعمك اشكر؟ احين تطولت علي بالرضا، وتفضلت بالعفو عما مضي، ام حين زدت علي العفو والغفران باستيناف الكرم والاحسان. فمسألتي لك يا رب في هذا المقام الموصوف، مقام العبد البائس الملهوف، ان تغفرلي ما سلف من ذنوبي، وتعصمني فيما بقي من عمري، وان ترحم والدي الغريبين في بطون الجنادل، البعيدين من الاهل والمنازل. صل وحدتهما بانوار احسانك، وانس وحشتهما باثار غفرانك، وجدد لمحسنهما في كل وقت مسرة ونعمة، ولمسيئهما مغفرة ورحمة، حتي يأمنا بعاطفتك من اخطار القيامة، وتسكنهما برحمتك في دار المقامة، وعرف بيني وبينهما في ذلك النعيم الرائق حتي تشمل بنا مسرة السابق واللاحق به. سيدي وان عرفت من عملي شيئا، يرفع من مقامهما ويزيد في اكرامهما، فاجعله ما يوجبه حقهما لهما، واشركني في الرحمة معهما، وارحمهما كما رباني صغيرا

دعاي آن حضرت در مناجات با خدا

پروردگارا! درپيشگاه تو ايستاده، و دست هايم را بسوي تو بلند نموده ام، با آگاهيم به اين كه در بندگيت اهمال نموده ودر بسياري از طاعت هايت تقصير دارم، واگر راه حياء را مي‌پيمودم از خواستن و دعا نمودن مي‌ترسيدم، ولي پروردگارا آنگاه كه شنيدم گناهكاران را به درگاهت فرا خوانده، و آنان را به بخشش نيكو و ثواب وعده مي‌دهي، براي امتثال ندايت آمده وبه عواطف مهربانترين مهربانان پناهنده گرديدم. و به وسيله پيامبرت كه او را بر اهل طاعتت برتري داده، و اجابت وشفاعت را به او بخشيدي، وبه وسيله وصي برگزيده اش كه نزد تو به تقسيم كننده بهشت ودوزخ ناميده شده، وبه وسيله برترين زن، وبه فرزندانش، كه پيشوايان و جانشينان اويند، وبه تمامي فرشتگاني كه بوسيله اينان بتو روي مي‌كنند، ودر شفاعت نزد تو آنان را وسيله قرار مي‌دهند، و اينان خاصان درگاه تواند، بتو روي مي‌آورم. پس برايشان درود فرست، و مرا از اضطرابات ملاقاتت در امان دار، و مرا از خاصان و دوستانت قرار ده، پيشاپيش خواسته و سخنم آنچه سبب ملاقات و ديدن تو مي‌شود را قرار دادم، واگر با اين همه خواسته ام را رد كني اميد هايم از توبه يأس مبدل مي‌گردد، همچون مالكي كه از بنده خود گناهاني ديده واو را از درگاهش طرد نموده، و آقايي كه از بنده اش عيوبي ملاحظه نموده واز جوابش سرباز مي‌زند. واي بر من اگر رحمت گسترده ات مرا فرا نگيرد، اگر مرا از درگاهت طرد كني، بعد از درگاهت بدرگاه چه كسي مراجعه كنم. واگر براي دعايم درهاي قبول را گشوده، و مرا به رساندن به آرزوهايم شادمان گرداني، همچون مالكي مي‌باشي كه لطف و بخششي را آغاز نموده، ودوست دارد آنرا به انجام رساند، و مولايي كه لغزش بنده اش را ناديده انگاشته وبه او رحم نموده است. و در اين حالت نمي‌دانم كدام نعمتت را شكر گذارم، آيا آن هنگام كه به فضل و بخششت از من خشنود شده، و گذشته هايم را بر من ببخشائي، يا آنگاه كه با آغاز نمودن كرم و احسان بر عفو و بخششت مي‌افزايي. پروردگارا! خواسته ام در اين جايگاه، يعني جايگاه بنده فقير نا اميد، آنست كه گناهان گذشته ام را آمرزيده، ودر باقيمانده عمرم مرا از گناه بازداري، وپدر ومادرم كه دور از خانه وخانواده و غريبانه در زير خاكها قرار دارند را مورد آمرزش قراردهي. تنهائي شان را با انوار احسانت از بين برده، و وحشت شان را با آثار غفران و بخششت به انس مبدل ساز، وبه نيكو كارشان در هر وقت نعمت و شادماني عطا كرده، وبراي گناهكار شان مغفرت و رحمت عنايت نما، تابه لطف و مرحمتت از خطرات قيامت در امان بوده، وبه رحمتت در بهشت ساكن شان گرداني، وبين من وآنان

در آن نعمت گسترده شناسائي برقرار كن، تا مشمول شادماني سابق ولا حق شويم. آقايم! واگر در اعمالم چيزي قرار دارد كه بر مقامشان افزوده وبر اكرام شان مي‌افزايد، آنرا در صحيفه اعمال ايشان قرار داده و مرا در رحمت با آنان شريك كن وآنان را مشمول رحمتت بگردان، همچنانكه مرا در كودكي تربيت كردند، سپس براي كساني كه مرده اند و نسبت به او حق دارند دعا كند، ان شاء الله.

دعاؤه في المناجاة

اشاره

الهي بدت قدرتك ولم تبد هيئة [13] لك، فجهلوك وقدروك، والتقدير علي غير ما به شبهوك، فانا برئ يا الهي من الذين بالتشبيه طلبوك، ليس كمثلك شئ ولن يدركوك، ظاهر ما بهم من نقمتك دلهم عليك لو عرفوك. وفي خلقك يا الهي مندوحة ان يتناولوك، بل شبهوك بخلقك، فمن ثم لم يعرفوك، واتخذوا بعض اياتك ربا، فبذلك وصفوك، فتعاليت يا الهي وتقدست عما به المشبهون نعتوك. يا سامع كل صوت، ويا سابق كل فوت، يا محيي العظام وهي رميم، ومنشئها بعد الموت، صل علي محمد وال محمد، واجعل لي من كل هم فرجا ومخرجا وجميع المؤمنين، انك علي كل شئ قدير.

پروردگار! قدرتت آشكار گشت ولي از تو نمودي پيدا نشد، واز اينرو تو را نشناخته وتو را محدود نمودند، واين كارشان با آنچه نسبت به تو اعتقاد دارند منافات دارد، خداوندا من از كساني كه در پي شناخت تو بوسيله مخلوقاتت مي‌باشند بيزارم، چيزي همانند تو نيست تو را نخواهند يافت، آنچه از عذابت هويداست آنان را بسوي تو فرا مي خواند، اگر تو را بشناسند. خدايا! در مخلوقاتت راه رسيدن بتو وجود دارد، اما تو را به آنان تشبيه كردند، واز اينرو تو را نشناختند و بعضي از موجوداتت را بعنوان پروردگار خود قرار دادند، و بدين وسيله تو را توصيف كردند، خداوندا تو از آنچه تو را بدان توصيف نمودند بهتر و والاتري. اي شنونده هر صدا واي پيشي گيرنده هر زوال يابنده، اي زنده كننده استخوانها پس از پوسيده شدن، وايجاد كننده آنها بعد از مرگ، برمحمد و خاندانش درود فرست وبراي من وتمام مؤمنين از هر غم واندوه راه رهايي مقرر كن، تو بر هر كار قادري.

ادعیه آن حضرت در مدح یا مذمت افراد

اشاره

براي فرزندش حضرت مهدي (عليه السلام)
براي موسي بن عمر بن بزيع
براي دعبل بن علي خزاعي
بر ابن ابي سعيد مكاري

دعاؤه لولده المهدي

اشاره

روي يونس بن عبد الرحمان عن مولانا ابي الحسن علي بن موسي الرضا (عليهما السلام)، انه كان يأمر بالدعاء للحجة صاحب الزمان (عليه السلام)، فكان من دعائه له (عليهما السلام): اللهم صل علي محمد وال محمد، ادفع عن وليك، وخليفتك وحجتك علي خلقك، ولسانك المعبر عنك باذنك، الناطق بحكمتك، وعينك الناظرة في بريتك، وشاهدا [14] علي عبادك، الحجاج المجاهد المجتهد، عبدك العائذ بك. [15] اللهم واعذه من شر ما خلقت وذرأت وبرأت، وأنشأت وصورت، واحفظه من بين يديه ومن خلفه، وعن يمينه وعن شماله، ومن فوقه ومن تحته، بحفظك الذي لايضيع من حفظته به.
واحفظ فيه رسولك ووصي رسولك واباءه، ائمتك ودعائم دينك، صلواتك عليهم اجمعين، واجعله في وديعتك التي لا تضيع، وفي جوارك الذي لايخفر، وفي منعك وعزك الذي لايقهر. اللهم وامنه بأمانك الوثيق الذي لايخذل من امنته به، واجعله في كنفك الذي لايضام [16] من كان فيه، وانصره بنصرك العزيز، وايده بجندك الغالب، وقوه بقوتك، واردفه بملائكتك. اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه، والبسه درعك الحصينة، وحفه بملائكتك حفا، اللهم وبلغه افضل ما بلغت القائمين بقسطك من اتباع النبيين. اللهم اشعب به الصدع، وارتق به الفتق، وامت به الجور، واظهر به العدل، وزين بطول بقائه الارض، وايده بالنصر، وانصره بالرعب، وافتح له فتحا يسيرا، واجعل له من لدنك علي عدوك وعدوه سلطانا نصيرا.
اللهم اجعله القائم المنتظر، والامام الذي به تنتصر، وايده بنصر عزيز وفتح قريب، وورشه مشارق الارض ومغاربها، اللاتي باركت فيها، واحي به سنة نبيك صلواتك عليه واله، حتي لايستخفي بشئ من الحق مخافة احد من الخلق، وقو ناصره، واخذل خاذله، ودمدم علي من نصب له، ودمر علي من غشه. اللهم واقتل به جبابرة الكفر، وعمده ودعائمه، والقوام به، واقصم به رؤوس الضلالة، وشارعة البدعة، ومميتة السنة، ومقوية الباطل، واذلل به الجبارين، وابر به الكافرين والمنافقين وجميع الملحدين، حيث كانوا واين كانوا، من مشارق الارض ومغاربها، وبرها وبحرها، وسهلها وجبلها، حتي لاتدع منهم ديارا، ولاتبقي لهم اثارا. اللهم وطهر منهم بلادك، واشف منهم عبادك، واعز به المؤمنين، واحي به سنن المرسلين، ودارس حكم النبيين، وجدد به ما محي [17] من دينك، وبدل من حكمك، حتي تعيد دينك به وعلي يديه، غضا جديدا صحيحا محضا، لاعوج فيه ولابدعة معه، حتي تنير بعدله ظلم الجور، وتطفئ به نيران الكفر، وتطهر به معاقد الحق ومجهول العدل، وتوضح به مشكلات الحكم. اللهم وانه عبدك الذي ائتمنته علي غيبك [18]،

وعصمته من الذنوب، وبرأته من العيوب، وطهرته من الرجس، وصرفته عن الدنس، وسلمته من الريب. اللهم فانا نشهد له يوم القيامة، ويوم حلول الطامة، انه لم يذنب ذنبا، ولم يأت حوبا، ولم يرتكب لك معصية، ولم يضيع لك طاعة، ولم يهتك لك حرمة، ولم يبدل لك فريضة، ولم يغير لك شريعة، وانه الامام الهادي المهدي [19]، الطاهر التقي، الوفي [20] الرضي الزكي. اللهم فصل عليه وعلي ابائه، واعطه في نفسه وولده، واهله وذريته، وامته وجميع رعيته، ما تقر به عينه، وتسر به نفسه، وتجمع له ملك المملكات كلها، قريبها وبعيدها،وعزيزها وذليلها، حتي يجري حكمه علي كل حكم، ويغلب بحقه علي كل باطل. اللهم واسلك بنا علي يديه منهاج الهدي، والمحجة العظمي، والطريقة الوسطي، التي يرجع اليها الغالي، ويلحق بها التالي. اللهم وقونا علي طاعته، وثبتنا علي مشايعته، وامنن علينا بمتابعته، واجعلنا في حزبه، القوامين بامره، الصابرين معه، الطالبين رضاك بمنا صحته، حتي تحشرنا يوم القيامة في انصاره واعوانه، ومقوية سلطانه. اللهم صل علي محمد وال محمد، واجعل ذلك كله منا لك، خالصا من كل شك وشبهة، ورياء وسمعة، حتي لانعتمد به غيرك، ولانطلب به الا وجهك، وحتي تحلنا محله، وتجعلنا في الجنة معه، ولاتبتلنا [21] في امره بالسأمة والكسل، والفترة والفشل، واجعلنا ممن تنتصر به لدينك، وتعز به نصر وليك، ولاتستبدل بنا غيرنا، فان استبدالك بنا غيرنا عليك يسير وهو علينا كبير، انك علي كل شئ قدير.

اللهم وصل علي ولاة عهده، [22] وبلغهم امالهم، وزدفي اجالهم، وانصرهم، وتمم له ما أسندت اليهم من امر دينك، واجعلنا لهم اعوانا، وعلي دينك انصارا، وصل علي ابائه الطاهرين الائمة الراشدين. اللهم فانهم معادن كلماتك، وخزان علمك، وولاة امرك، وخالصتك من عبادك، وخيرتك من خلقك، واولياؤك وسلائل اوليائك، وصفوتك، واولاد اصفيائك، صلواتك ورحمتك وبركاتك عليهم اجمعين. اللهم وشركاؤه في امره، ومعاونوه علي طاعتك، الذين جعلتهم حصنه وسلاحه، ومفزعه وانسه، الذين سلوا عن الاهل والاولاد، وتجافوا الوطن، وعطلوا الوثيرمن المهاد. قد رفضوا تجاراتهم، واضروا بمعايشهم، وفقدوا في انديتهم، بغير غيبة عن مصرهم، وحالفوا البعيد ممن عاضدهم علي امرهم، وخالفوا القريب ممن صد عن وجهتهم، وائتلفوا بعد التدابر والتقاطع في دهرهم، وقطعوا الاسباب المتصلة بعاجل حطام من الدنيا.

فاجعلهم اللهم في حرزك، وفي ظل كنفك، ورد عنهم بأس من قصد اليهم بالعداوة من خلقك، واجزل لهم من دعوتك من كفايتك ومعونتك لهم، وتأييدك ونصرك اياهم، ما تعينهم به علي طاعتك. وازهق بحقهم باطل من اراد اطفاء نورك، وصل علي محمد واله واملابهم كل افق من الافاق، وقطر من الاقطار، قسطا وعدلا، ومرحمة وفضلا. واشكر لهم علي حسب كرمك

وجودك، وما مننت به علي العالمين بالقسط من عبادك، واذخر لهم من ثوابك ماترفع لهم به الدرجات، انك تفعل ماتشاء، وتحكم ما تريد، امين رب العالمين. وفي رواية اخري: ان الرضا (عليه السلام) كان يأمر بالدعاء لصاحب الامر بهذا: اللهم ادفع عن وليك وخليفتك، وحجتك علي خلقك، ولسانك المعبر عنك باذنك، الناطق بحكمك، وعينك الناظرة علي بريتك، وشاهدك علي عبادك، الجحجاح المجاهد، العائذ بك عندك.
واعذه من شر جميع ما خلقت وبرأت، وانشأت وصورت، واحفظه من بين يديه ومن خلفه، وعن يمينه وعن شماله، ومن فوقه ومن تحته، بحفظك الذي لايضيع من حفظته به. واحفظ فيه رسولك واباءه ائمتك، ودعائم دينك، واجعله في وديعتك التي لا تضيع، وفي جوارك الذي لايخفر، وفي منعك وعزك الذي لايقهر، وامنه بأمانك الوثيق الذي لايخذل من امنته به. واجعله في كنفك الذي لايرام من كان فيه، وايده بنصرك العزيز، وايده بجندك الغالب، وقوه بقوتك، واردفه بملائكتك، ووال من والاه، وعاد من عاداه، والبسه درعك الحصينة، وحفه بالملائكة حفا. اللهم وبلغه افضل ما بلغت القائمين بقسطك من اتباع النبيين. اللهم اشعب به الصدع، وارتق به الفتق، وامت به الجور، واظهر به العدل، وزين بطول بقائه الارض، وايده بالنصر، وانصره بالرعب، وقوناصريه، واخذل خاذليه، ودمدم علي من نصب له، ودمر من غشه، واقتل به جبابرة الكفر، وعمده ودعائمه.
واقصم به رؤوس الضلالة، وشارعة البدع، ومميته السنة، ومقوية الباطل، وذلل به الجبارين، وابر به الكافرين، وجميع الملحدين، في مشارق الارض ومغاربها، وبرها وبحرها، وسهلها وجبلها، حتي لاتدع منهم ديارا ولاتبقي لهم اثارا. اللهم طهر منهم بلادك، واشف منهم عبادك، واعز به المؤمنين، واحي به سنن المرسلين، ودارس حكمة النبيين، وجدد به ماامتحي من دينك، وبدل من حكمك، حتي تعيد دينك به وعلي يديه، جديدا غضا، محضا صحيحا، لاعوج فيه ولابدعة معه، وحتي تنير بعد له ظلم الجور، وتطفئ به نيران الكفر، وتوضح به معاقد الحق ومجهول العدل. فانه عبدك الذي استخلصته لنفسك، واصطفيته من خلقك، واصطنعته علي عينك، وائتمنته علي غيبك، وعصمته من الذنوب، وبرأته من العيوب، وطهرته من الرجس، وسلمته من الدنس. اللهم فانا نشهد له يوم القيامة، ويوم حلول الطامة، أنه لم يذنب ذنبا، ولاأتي حوبا، ولم يرتكب معصية،ولم يضيع لك طاعة، ولم يهتك لك حرمة، ولم يبدل لك فريضة، ولم يغير لك شريعة، وانه الهادي المهدي، الطاهر التقي النقي، الرضي الزكي. اللهم أعطه في نفسه وأهله، وولده وذريته، وامته وجميع رعيته، ما تقر به عينه، وتسر به نفسه، وتجمع له ملك المملكات، كلها، قريبها وبعيدها وعزيزها وذليلها، حتي يجري حكمه علي كل حكم، ويغلب بحقه كل باطل. اللهم اسلك بنا علي يديه، المنهاج الهدي، والمحجة العظمي، والطريقة الوسطي، التي يرجع اليها الغالي، ويلحق بها التالي،

وقونا علي طاعته، وثبتنا علي مشايعته، وامنن علينا بمتابعته، واجعلنا في حزبه، القوامين بأمره، الصابرين معه، الطالبين رضاك بمناصحته، حتي تحشرنا يوم القيامة في انصاره واعوانه، ومقوية سلطانه.
اللهم واجعل ذلك لنا خالصا من كل شك وشبهة، ورياء وسمعة، حتي لانعتمد به غيرك، ولانطلب به الا وجهك، وحتي تحلنا محله، وتجعلنا في الجنة معه، واعذنا من السأمة والكسل والفترة، واجعلنا ممن تنتصر به لدينك، وتعز به نصر وليك، ولاتستبدل بنا غيرنا، فان استبدالك بنا غيرنا عليك يسير، وهو علينا عسير. اللهم صل علي ولاة عهده، والائمة من بعده، وبلغهم امالهم، وزد في اجالهم، واعز نصرهم، وتمم لهم ما اسندت اليهم من امرك لهم، وثبت دعائمهم، واجعلنا لهم اعوانا، وعلي دينك انصارا. فانهم معادن كلماتك، واركان توحيدك، ودعائم دينك، وولاة امرك، وخالصتك بين عبادك، وصفوتك من خلقك، واولياؤك وسلائل اوليائك، وصفوة اولاد رسلك، والسلام عليهم ورحمة الله وبركاته.

دعاي آن حضرت براي فرزندش حضرت مهدي

يونس بن عبد الرحمان از امام رضا (عليه السلام) روايت كرده كه آن حضرت به دعا براي صاحب الزمان (عليه السلام) امر مي فرمود، ويكي از دعاهاي ايشان براي آن حضرت چنين بود: پروردگارا! بر محمد و خاندانش درود فرست، واز دوستت و جانشينت و حجتت بر خلقت، و زبانت كه از جانب تو معرف توست، گوياي به حكمتت و چشمان بيناي تو در مخلوقاتت، و گواه بر بندگانت، بزرگمرد مجاهد كوشا، بنده پناهنده بتو دفاع كن. خداوندا! او را از شر آنچه آفريده و پديد آورده وايجاد نموده و پرورانده و تصوير نمودي، در امان دار، واو را از پيش رو و از پشت سر واز طرف راست و چپ، واز بالا و پائينش محافظت بفرما، آنگونه كه هر كه در حفاظت تو باشد ضايع نگردد.
(در وجود او) پيامبر ووصي او و پدرانش، پيشوايانت و اركان دينت - كه درود تو بر تمامي آنان باد - را حفظ نما، و او را در امانت خودت كه هرگز ضايع نگردد، ودر همسايگي ات كه مورد تعرض قرار نگيرد، ودر حراست و حفاظت خودت، كه مورد ظلم واقع نشود، قرار ده. خدايا! و او را به امنيت محكمت در امان دار، كه هر كه در آن امان قرار گيرد هرگز شكست نخورد، و او را در كنف حمايتت قرار ده كه هر كه را در آن قرار دادي مورد ظلم واقع نشود، و او را به ياري قدرتمندت ياري ده، و او را به لشكريان غالبت تأييد فرما، و او را به قدرت و نيرويت تقويت كن و فرشتگانت را پشت سر او قرار ده. بارالها! دوست دار هر كه او را دوست دارد، ودشمن دار هر كه با او به ستيز برخيزد، و زره محكمت را بر او بپوشان، و فرشتگانت را گرداگرد او قرار ده، پروردگارا او را به برتر از مقامي كه عدالت گستران از پيروان پيامبرانت را به آن مقام رساندي، برسان. خداوندا! شكاف‌ها را با او پر، گسستگي ها را به او پيوسته نما، ظلم را به او بميران، و عدالت را نمايان ساز، وزمين را به عمر طولانيش زينت بخش، و او را با ياريت تأييد، و با وحشت و ترس نصرت عطا كن، و گشايشي آسان به او عنايت نما، واز جانب خودت او را بر دشمنت و دشمنش ياري گردان.
بارالها! او را قيام كننده انتظار كشيده، و پيشوايي كه به او ياري مي‌شوي، قرار ده، و او را با ياري قدرتمندت و پيروزي نزديك تأييد فرما، و او را وارث شرق و غرب جهان كه مباركشان نمودي، قرار ده، سنت پيامبرت را به او زنده كن، تا هيچ حقي بخاطر ترس از مخلوقي پنهان نماند، ياورانش را تقويت و دشمنانش را نابود گردان، و هر كه با او به ستيز برخيزد را هلاك گردانده، و هر كه به او مكر كند را نابود نما. پروردگارا! جباران كافر

و تكيه گاهها و ستونها و ياوران شان را بقتل برسان، و سركردگان ضلالت و بدعت گذاران وسنت شكنان و تقويت كنندگان باطل را درهم شكن، جباران را به او ذليل، و كافران و منافقان و ملحدان را نابود گردان، در هر زمان و مكاني كه باشند، در شرق و غرب زمين، و خشكي ودريا، و دشت و كوه تا هيچ فردي از آنان زنده نمانده و اثري از ايشان بر جاي نماند. خداوندا! شهرهايت را از ايشان پاك، و بندگانت را از ايشان شفا ده، و مؤمنين را عزيز و سنتهاي فرستاده شدگان و حكمت هاي پيامبران را زنده ساز، وآنچه از احكام دينت از بين رفته و حكمت هايت كه تبديل شده را تجديد كن، تا دينت به او و بر دست او تازه جديد، صحيح و بدون هيچ كژي و بدعتي گردد، وبه عدالت او تاريكيهاي ستم روشن و آتش كفر خاموش، و جايگاه هاي حق و عدالت ناشناخته پاكيزه، ومشكلات احكام تبيين گردد. پروردگارا! او بنده توست كه بر غيبت امين شمرده، و از گناهان مبرايش نمودي، و از عيوب منزه واز پليدي پاكيزه واز هر زشتي او را دور داشته واز شك و شبهه سلامتش داشتي. خداوندا! در روز قيامت و روز وقوع بلاها براي او گواهي مي‌دهيم كه گناهي انجام نداده وبه خطائي دچار نشده، و معصيتي مرتكب نگرديده، و طاعتي را ترك ننموده، و حجابي را ندريده، و واجبي را تبديل نكرده، و حكمي را تغيير نداده است، واو امام هدايتگر هدايت شده، پاكيزه، باتقوا، وفا كننده و پسنديده مي‌باشد. پروردگارا! پس بر او و پدرانش درود فرست ودر خود و فرزندان و خاندان و نسل و امت و تمامي پيروانش، آنچه روشني چشم و شادماني او را در بردارد به او عطا كن، و فرمانروايي او را در تمام مكانها، نزديك و دور، بر عزيز و ذليل بگستران، تا حكم او بر تمامي احكام غالب وهر باطلي را با حق او نابود سازي. خداوندا! بدست او ما را به راه هدايت و طريق بزرگ وراه ميانه اي، كه تندرو بسوي او باز گردد و دنباله رو به آن ملحق شود، رهنمايي كن. بارالها! ما را بر پيروي او تقويت، وبر همراهي او تثبيت گردان، وبه متابعت او بر ما منت گذار، و ما را در حزب او، كه قيام كننده به امرت، و صبر كنندگان به همراهش، و طالبين خوشنودي تو با خير خواهي او مي‌باشند، قرار ده، تا اين كه در روز قيامت ما را در زمره ياوران و پشتيبانان و تقويت كنندگان حكومتش محشور گرداني. پروردگارا! بر محمد و خاندانش درود فرست، واين را از طرف ما براي خودت، در حاليكه از هر شك و شبهه و خودنمائي و شهرت طلبي بدور باشد، قرار ده، تا بر غير از تو اعتماد نكرده و قصدي جز تو نداشته باشيم، و ما را در جايگاه او وارد ساخته و در بهشت همراه او قرار دهي، وما را در كار او به كسالت و سستي و پراكندگي مبتلا نساز، و ما را از كساني قرار ده كه از آنان براي ياري دينت كمك گرفته و وليت را عزيز مي‌گرداني، و بجاي ما گروه ديگري را بر نگزين، چه اين كه اين كار بر تو آسان وبر ما بسيار

گران ودشوار است، وتو بر هر كار قادر وتوانائي.
خداوندا! وبر واليان عهدش درود فرست، و ايشان را به آرزوهايشان برسان، و عمرشان را طولاني وآنان را ياري ده، و كامل گردان براي ايشان آنچه از امر دينت را به آنان نسبت داده اي، و ما را پشتيبانان آنان و ياوران دينت قرار ده، وبر پدران پاكيزه اش و پيشوايان هدايتگر درود فرست. بارالها! ايشان معدنهاي حكمتت و خزينه داران علمت و واليان امرت، و خالص ترين بندگانت و برگزيدگان از مخلوقاتت و اولياء ت و نسل اولياء ت و برگزيدگانت و فرزندان برگزيدگانت مي‌باشند - كه درود و رحمت و بركاتت بر تمامي آنان باد. پروردگارا! و همكاران او در كارش، و ياورانش در اطاعت تو، كساني كه آنان را پناه و سلاح و ملجأ او و محل انس او قرار داده اي، آناني كه از خانه و فرزندان دست كشيده و وطن خود را رها ساخته و بستر آرام را ترك گفته اند. تجارتشان را رها وبه كسب شان ضرر خورده، ودر جايگاه‌هاي شان ديده نشده اند، بدون آن كه سفري رفته باشند، وبا بيگانگاني كه در كارشان ياريشان ميكنند هم پيمان شده، وبا نزديكاني كه آنان را از كارشان باز مي‌دارند مخالفت مي‌نمايند، بعد از دشمني و دوري از يكديگر با همديگر متحد مي‌شدند، وآنچه ايشان را به امور دنيوي وابسته مي‌سازد را از خود دور نموده‌اند.
پروردگارا! ايشان را در حراست خود و در تحت حمايت خود قرار ده، هرگونه خطري كه از جانب دشمنان متوجه آنان ميباشد را از ايشان دور كن، بر حفاظت و نگاهبانيت از ايشان و تأييد و ياريت از آنان، آنچه ايشان را در پيروي تو كمك كند، بيفزاي. و به حق ايشان هر كه در صدد خاموش ساختن نور تو مي‌باشد را نابود گردان، وبر محمد و خاندانش درود فرست وبه ايشان تمام آفاق زمين و اقطار آنرا از قسط و عدل و رحمت و فضل پر كن. و به حسب كرم وجود وآنچه بر بندگانت به عدالت منت گذاري، آنان را سپاس گذار واز جزاء و پاداشت آنچه درجات ايشان را بالا مي‌برد را برايشان ذخيره كن، تو آنچه بخواهي انجام داده وآنچه بخواهي حكم مي‌كني، اجابت كن اي پروردگار جهانيان. در روايت ديگر نقل شده كه آن حضرت به دعا كردن براي صاحب الامر (عليه السلام) باين دعا امر مي‌فرمود: خدايا! از وليت و خليفه‌ات وحجت بر خلقت، و زبانت كه معرف توست، گوياي به حكمت و چشمان بيناي به فرمانت، و گواهت بر بندگانت، جوانمرد كامل مجاهد، پناهنده بتو، بنده درگاهت دفاع كن.
و او را از شر آنچه خلق كرده و پديد آورده وايجاد نموده و تصوير كردي در امان دار، و او را از پيشاپيش واز پشت سر، واز طرف راست و چپ، واز بالا و پائينش حفاظت فرما، حفاظتي كه هر كه را با آن حفاظت كني ضايع نگردد. (و در وجود او) پيامبرت و پدرانش، پيشوايانت و ستونهاي دينت را حفظ فرما، و او را در سپرده ات كه ضايع نگردد، ودر همسايگي ات كه بي

ياور نشود، و باز دارندگي و عزتت كه مورد ستم قرار نگيرد، قرار ده. و او را به امان محكمت كه هر كه را با آن در امان داري مخذول نشود در امان گير، و او را در كنف حمايتت كه هر كه در آن باشد مورد تعرض قرار نگيرد قرار ده، و او را با ياري محكمت ياري وبه لشكر پيروزت تأييد، وبه نيرومنديت نيرومند گردان، و فرشتگانت را در پشت سر او قرار ده، ودوست دار هر كه او را دوست دارد، و دشمني كن با هركه با او دشمني كند، و سپر محكمت را به او بپوشان، و فرشتگانت را گرداگرد او قرار ده. خداوندا! او را به برترين درجه اي كه نصيب پيروان پيامبرانت، كه در جهت تحقق عدالت مي‌كوشيدند، نمودي، برسان. پروردگارا! با او شكاف ها را پر، و پراكندگي‌ها را مبدل به پيوستگي نموده، و ستم را بميران و عدالت را نمايان ساز، وزمين را با عمر طولاني او زينت ده، و با ياري ات تأييد، و با ترس و وحشت او را ياري كن، ياورانش را تقويت، و دشمنانش را مأيوس گردان، هر كه با او به ستيز برخيزد را هلاك، و هر كه به او حيله زند را نابود گردان، جباران كافر و پايه و ستونهاي حكومتشان را بقتل رسان.
و سران گمراهي و بدعت گذاران وسنت شكنان و حمايت گران باطل را درهم شكن، و جباران را به او ذليل و كافران و ملحدان را در شرق و غرب زمين، در دريا و خشكي، در دشت و كوه هلاك گردان، تا هيچ يك از آنان باقي نمانده، و اثري از ايشان بر جاي گذارده نشود. خدايا! شهرهايت را از لوث وجودشان پاك و بندگانت را شفا ده، مؤمنين را به او عزيز وسنت رسولان و حكمت هاي پيامبر را زنده، وآنچه از دينت محو شده واز احكامت تبديل گرديده را تجديد كن، تا دينت بوسيله او وبه دست او تازه صحيح و بدون هيچ كژي و بدعتي گردد، و تاريكيهاي ستم به عدل او روشن و آتش كفر خاموش، و جايگاه هاي حق و عدالت ناشناخته تبيين شود. بدرستي كه او بنده توست كه او را براي خود خالص گردانده، وبر غيبت برگزيده، واز گناهان دور، واز عيبها منزه داشته، و او را از پليدي پاك واز هر زشتي سالم نگاه داشتي. خداوندا! در روز قيامت و روز وقوع بلاها براي او گواهي مي‌دهيم كه گناهي انجام نداده و خطائي صورت نداده، و معصيتي مرتكب نشده، و طاعتي را ضايع نساخته، و هتك حرمتي ننموده، و واجبي را تبديل، و سنتي را تغيير نداده، واو هدايتگر هدايت شده، پاك و پرهيزگار و پسنديده مي‌باشد. بارالها! در خود و خاندان و فرزندان و نسل و امت وتمام پيروانش، آنچه چشمانش را روشن و جانش را شادمان مي‌كند، به او عطا كن، و فرمانروائي تمام اماكن، دور ونزديك و عزيز و ذليل را برايش فراهم نما، تا حكم او را بر همه احكام غالب و او را بر همه باطل ها برتر گرداني. خدايا! بدست او ما را براه روشن و طريق بزرگ، وراه ميانه اي كه تندرو بسوي آن آمده، و كند رو خود را به او رساند، برسان، و ما را بر اطاعت او تقويت وبر همكاري با او تثبيت كن، وبه

پيرويش بر ما منت گذار، و ما را در حزب او كه بپا دارندگان فرمانش و صبر كنندگان بهمراه او، جويندگان خوشنودي تو با خيرخواهي او مي‌باشند، وارد سازد، تا در روز قيامت ما را از زمره ياران و ياوران و تقويت كنندگان حكومتش محشور سازي.
پروردگارا! اين را براي ما عاري از هرگونه شك و شبهه وخود نمائي و شهرت طلبي قرار ده، تا بر غير تو اعتماد نكرده، و جز خاطر تو خاطري نجوئيم، وتا ما را در جايگاه او فرود آورده، ودر بهشت به همراهش قراردهي، و ما را از به ستوه آمدن و كسالت و سستي پناه ده، و از كساني قرار ده كه براي دينت از آنان ياري طلبي و ياري وليت را با آن با عزت گرداني، وغير ما را بجاي ما قرار نده، كه اين كار بر تو آسان وبر ما بسيار گران و سنگين است. خدايا! بر واليان عهدش و پيشوايان بعد از او درود فرست، و ايشان را به آرزويشان برسان وبر عمرشان افزوده و ياريشان را عزيز و گرامي گردان، وآنچه از فرمانت را به ايشان نسبت دادي را كامل، و پايه هايشان را تثبيت گردان، و ما را پشتيبانان ايشان و ياوران دينت قرار ده. اينان معادن حكمتت و خزينه داران علمت و اركان توحيدت و ستونهاي دينت و واليان امرت، و پاكان از بندگانت و برگزيدگان از ميان خلقت، و اولياء ت و نسل اولياء ت و برگزيدگان فرزندان پيامبرت مي‌باشند، وسلام و رحمت و بركات خدا بر او و برايشان باد.

دعاؤه لموسي بن عمر بن بزيع

اشاره

عافانا الله واياك يا حسن عافية في الدنيا والاخرة برحمته.

دعاي آن حضرت براي موسي بن عمر بن بزيع

خداوند ما وشما را به رحمتش در دنيا وآخرت با نيكوترين وجه عافيت و سلامتي عطا نمايد.

دعاؤه لدعبل بن علي الخزاعي

اشاره

دخل دعبل بن علي الخزاعي علي ابي الحسن الرضا (عليه السلام) بمرو، فقال له: يا بن رسول الله! اني قد قلت فيك قصيدة، وآليت علي نفسي ان لاانشدها احدا قبلك، فقال (عليه السلام): هاتها، فلما بلغ الي قوله: لقد خفت في الدنيا وايام سعيهاو اني لارجو الامن بعد وفاتي قال الرضا (عليه السلام): امنك الله يوم الفزع الاكبر. فلما انتهي الي قوله:

وقبر ببغداد لنفس زكية
تضمنها الرحمان في الغرفات

قال له الرضا (عليه السلام): افلا الحق لك بهذا الموضع بيتين، بهما تمام قصيدتك؟ فقال: بلي، يا بن رسول الله، فقال (عليه السلام):

وقبر بطوس يالها من مصيبة
توقد بالاحشاء بالحرقات
الي الحشر حتي يبعث الله قائما
يفرج عنا الهم والكربات

دعاي آن حضرت براي دعبل بن علي خزاعي

دعبل خزاعي در شهر مرو بر آن حضرت وارد شده وگفت: اي پسر پيامبر من در مورد شما قصيده اي سروده، وبا خود سوگند ياد كرده ام كه قبل از تو آنرا براي كسي نخوانم، امام فرمود: آنها را بخوان، هنگامي كه به اين بيت رسيد: در دنيا ودر روزهاي تلاش آن در هراس بودم، و اميد آن دارم كه بعد از مرگ در امنيت و آرامش باشم. امام فرمود: خداوند در روز قيامت تو را امنيت و آرامش عطا نمايد. هنگامي كه به اين بيت رسيد: و قبري در بغداد است كه متعلق به جان پاكيزه اي مي‌باشد وخداوند در غرفه هاي بهشت او را جايگاه خواهد داد.
امام فرمود: آيا در اينجا دو بيت به قصيده ات اضافه نكنم تا به آنها شعرت پايان دهي؟ گفت: اي پسر پيامبر، آري، امام فرمود: و قبري در طوس است كه صاحب آن مصيبت زيادي را متحمل گرديده، كه تا روز قيامت پاره هاي آتش از درون انسان زبانه مي‌كشد، تا اين كه خداوند قائم ما را برانگيزد و اندوه ها و غصه‌ها را بر طرف نمايد.

دعاؤه علي ابن ابي سعيد المكاري

اشاره

روي أن ابن ابي سعيد المكاري دخل علي الرضا (عليه السلام)، فقال له: أبلغ الله من قدرك أن تدعي ما ادعي ابوك؟ فقال له: مالك، أطفا الله نورك، وادخل الفقر بيتك. أما علمت ان الله تعالي اوحي الي عمران اني واهب لك ذكرا، فوهب له مريم، ووهب لمريم عيسي (عليه السلام)، فعيسي من مريم ومريم من عيسي، وعيسي ومريم شئ واحد، وانا من ابي وأبي مني، وانا وأبي شئ واحد. فخرج الرجل فافتقر، حتي مات، ولم يكن عنده مبيت ليلة.

دعاي آن حضرت بر ابن ابي سعيد مكاري

روايت شده كه ابن ابي سعيد مكاري بر آن حضرت وارد شد و گفت: آيا خداوند تو را به مقامي رسانده كه ادعاي پدرت را تكرار مي‌كني؟ آن حضرت فرمود: تو را چه شده است؟ خداوند نور وجودت را خاموش گردانده، و فقر را در خانه ات مستقر نمايد. آيا نمي‌داني كه خداوند به عمران وحي كرد كه پسري به تو عطا مي‌كنم، وخداوند به او مريم را عطا كرد، وبه مريم عيسي را بخشيد، پس عيسي از مريم و مريم از عيسي بوده وعيسي و مريم در حقيقت يك چيز مي‌باشند، ومن از پدرم و پدرم از من است، ومن واو حقيقت واحده اي هستيم. آن مرد خارج شد و دچار فقر گرديد، تا اين كه مرگش فرا رسيد، در حاليكه به غذاي شب خود نيز محتاج بود.

ادعیه آن حضرت در مورد نماز و آنچه به آن ارتباط دارد

اشاره

بعد از هشت ركعت نماز وتر
در قنوت نماز وتر
در قنوت نماز وتر
هنگام شنيدن اذان صبح و مغرب
بعد از اقامه و قبل از تكبير
در قنوت
در قنوت
در قنوت براي دفع شر دشمنان
در قنوت نماز جمعه
در سلام بر پيامبر بعد از نمازهاي واجب
در تعقيب نمازهاي واجب
در تعقيب نماز صبح
در تعقيب نماز صبح
در سجده شكر
در سجده شكر
در سجده شكر
در سجده شكر
در نماز استسقاء
[صفحه 80]

دعاؤه عقيب ثماني ركعات صلاة الليل

اشاره

اللهم اني اسألك بحرمة من عاذبك منك، ولجأ الي عزك واستظل، بفيئك، واعتصم بحبلك، ولم يثق الا بك. يا جزيل العطايا، يا مطلق الاساري، يا من سمي نفسه من جوده وهابا، ادعوك رهبا ورغبا، وخوفا وطمعا، والحاحا والحافا، وتضرعا وتملقا، وقائما وقاعدا، وراكعا وساجدا، وراكبا وما شيا، وذاهبا وجائيا، وفي كل حالاتي. واسألك ان تصلي علي محمد وال محمد وان تفعل بي كذا وكذا.

دعاي آن حضرت بعد از هشت ركعت نماز شب

پروردگارا! از تو مي‌خواهم به احترام هر كه از توبه خودت پناه برده وبه عزتت پناهنده گرديد، ودر پناهت قرار گرفت، وبه ريسمانت چنگ زده وتنها بتو اعتماد نمود. اي بسيار عطا كننده، واي رها كننده اسيران، اي آن كه از جود وبخشش خود را بخشنده ناميد، تو را مي‌خوانم با ترس و اميد، و خوف و طمع، واصرار و ابرام، و با تضرع و تملق، و ايستاده و نشسته، ودر حالت ركوع و سجده، ودر حالي كه سوار بر چيزي بوده و پياده رو مي‌باشم، ودر رفت و آمد ودر تمامي حالات. و از تو مي‌خواهم كه بر محمد و خاندانش درود فرستي ودر حق من اين كار را انجام دهي

دعاؤه في قنوت الوتر

اشاره

اللهم صل علي محمد وال محمد، اللهم اهدنا فيمن هديت، وعافنا فيمن عافيت، وتولنا فيمن توليت، وبارك لنا فيما اعطيت، وقنا شر ما قضيت، فانك تقضي ولايقضي عليك، انه لايذل من واليت، ولايعز من عاديت، تباركت ربنا وتعاليت.

دعاي آن حضرت در قنوت نماز وتر

پروردگارا! بر محمد و خاندانش درود فرست، خداوندا مرا در زمره آنانكه هدايت نمودي هدايت، وبه همراه آنانكه عافيت عنايت كردي عافيت عنايت كن، ودر زمره كساني كه سرپرستي نمودي سرپرستي كن، و درآنچه دادي بركت عطا فرما، و شر آنچه مقدر فرموده اي را از ما دور دار، بدرستي كه تو حكم كرده و بر تو حكم نمي‌شود، هر كه را سرپرستي نمودي ذليل نشده، وبا هر كه دشمني نمودي عزيز نمي گردد، مبارك است پروردگار ما وبرتر مي‌باشد.

دعاؤه في قنوت الوتر

اشاره

استغفر الله واسأله التوبة - سبعين مرة.

دعاي آن حضرت در قنوت نماز وتر

خداوندا! از تو طلب بخشايش دارم، وبازگشت بسوي تو را خواهانم - هفتاد مرتبه.

دعاؤه إذا سمع أذان الصبح والمغرب

اشاره

اللهم اني اسألك باقبال نهارك وادبار ليلك، وحضور صلواتك، واصوات دعاتك، وتسبيح ملآئكتك، ان تتوب علي، انك انت التواب الرحيم.

دعاي آن حضرت هنگام شنيدن اذان صبح و مغرب

پروردگارا! از تو مي‌خواهم به روي آوردن روزت و پشت كردن شبت، وهنگام نمازهايت و صداهاي خوانندگانت و تسبيح فرشتگانت، كه توبه ام را بپذيري، بدرستي كه تو توبه پذير و مهرباني.

دعاؤه بعد الاقامة قبل الاستفتاح

اشاره

اللهم رب هذه الدعوة التامة، والصلاة القائمة، بلغ محمدا صلي الله عليه وآله، الدرجة والوسيلة، والفضل والفضيلة، وبالله استفتح وبالله، استنجح، وبمحمد رسول الله وال محمد صلي الله عليه وعليهم اتوجه.
اللهم صل علي محمد وال محمد فاجعلني بهم عندك وجيها في الدنيا والاخرة، ومن المقربين.

دعاي آن حضرت بعد از اقامه و قبل از تكبير

خدايا! اي پروردگار اين دعاي كامل (اذان واقامه) و نماز بپا شده، محمد - كه درود تو بر او و خاندانش باد - را درجه و وسيله و فضل وفضيلت عطا فرما، وبه نام خداوند آغاز كرده واز او طلب ياري مي‌كنم، وبه محمد رسول او و خاندانش - كه درود خدا بر آنان باد - روي مي‌آورم.
پروردگارا! بر محمد و خاندانش درود فرست وبه ايشان مرا نزد خودت در دنيا وآخرت آبرومند گردان، واز نزديكان به خودت قرار ده.

دعاؤه في القنوت

اشاره

الفزع الفزع اليك يا ذا المحاضرة، والرغبة الرغبة اليك يا من به المفاخرة، وانت اللهم مشاهد هواجس النفوس، ومراصد حركات القلوب، ومطالع مسرات السرائر، من غير تكلف ولاتعسف. وقد تري اللهم ما ليس عنك بمنطوي، ولكن حلمك امن اهله عليه، جرأة وتمردا، وعتوا وعنادا، وما يعانيه اولياؤك من تعفية اثارالحق، ودروس معالمه، وتزيد الفواحش، واستمرار اهلها عليها، وظهور الباطل، وعموم التغاشم، والتراضي بذلك في المعاملات والمتصرفات، قد جرت به العادات وصار كالمفروضات والمسنونات. اللهم فبادر الذي من اعنته به فاز، ومن ايدته لم يخف لمز لماز، وخذ الظالم اخذا عنيفا، ولاتكن له راحما ولا به رؤوفا.
اللهم اللهم اللهم بادرهم، اللهم عاجلهم، اللهم لاتمهلهم، اللهم غادرهم بكرة وهجيرة وسحرة، وبياتا وهم نائمون، وضحي وهم يلعبون، ومكرا وهم يمكرون، وفجأة وهم امنون. اللهم بددهم وبدد اعوانهم، وافلل اعضادهم، واهزم جنودهم، وافلل حدهم، واجتث سنامهم، واضعف عزائمهم. اللهم امنحنا اكتافهم، وملكنا اكنافهم، وبدلهم بالنعم النقم، وبدلنا من محاذرتهم وبغيهم السلامة، واعنمناهم اكمل المغنم، اللهم لاترد عنهم باسك الذي اذا حل بقوم فساء صباح المنذرين.

دعاي آن حضرت در قنوت

پناه پناه بسوي توست، اي آن كه بر همه غالبي، و اميد اميد بسوي توست، اي آن كه فخر و شرف به او است، پروردگارا تو بدون هيچ رنج و سختي آگاه به خطورات نفس ها بوده، و كمينگاه حركتهاي قلبها، وعالم به اسرار و پنهاني ها مي‌باشي. پروردگارا! مي‌بيني آنچه بر تو مخفي نيست، وليكن بردباريت ظالمان را بخاطر جرأت داشتن و سرپيچي نمودن و گردنكشي كردن، و عناد و دشمني بر كارشان امنيت داده، ومي بيني رنج هايي كه اولياء تو بخاطر نابودي آثار حق و نشانه هاي آن مي‌كشند، ونيز افزايش كارهاي زشت و تداوم عمل آنان بر اين كارها و غلبه باطل و فراگير شدن ظلم و ستم و رضايت بدان در معاملات و كارهاي روزمره، بصورتي كه همانند عادت در آمده، وبا آن مانند واجبات ومستحبات عمل مي‌شود، را مي‌بيني. پروردگارا! نابود گردان كسي را كه اگر او را ياري دهي پيروز مي‌شود، وكسي كه اگر او را تأييد كني از شماتت شماتت كننده هراسي ندارد، و ستمكار را به بدترين وجه هلاك گردان وبه او مهربان و عطوف نباش.
پروردگارا! پروردگارا! پروردگارا! آنان را نابود گردان، پروردگارا سرعت بخش، پروردگارا به آنان مهلت نده، پروردگارا آنان را صبحگاه ودر نيمه روز ودر سحر ها، و شب هنگام در حالت خواب ودر روز كه در حال بازيند، با حيله در حاليكه در حالت مكر و فريبند، وناگهاني در حالي كه از هر چيز احساس امنيت مي‌كنند، آنان را به هلاكت برسان. پروردگارا! آنان را پراكنده ساز، و ياران شان را نيز پراكنده نما، ياوران شان را فراري ده، لشكريانشان را متفرق نما، تيزي شمشير ايشان را كند و نيزه هايشان را سر شكسته، و تصميمات شان را ضعيف گردان. پروردگارا! آنان را به اسارت ما، و سرزمين هايشان را به تصرف ما درآور، نعمتها شان را مبدل به نقمت گردان، وبه ما به جاي نبرد با ايشان و دشمني با آنان سلامت وعافيت عطا كن، واز آنان بهترين غنيمت را به ما ارزاني دار، پروردگارا! عقابت كه اگر بر قومي وارد آيد نابود مي‌گردند، را از آنان باز ندار.

دعاؤه في القنوت

اشاره

رب اغفر وارحم، وتجاوز عما تعلم، انك انت الاعز الاجل الاكرم.

دعاي آن حضرت در قنوت

پروردگارا! ببخشاي و رحم كن، واز آنچه مي‌داني درگذر، بدرستي كه تو برتر والاتر و گرامي تري.

دعاؤه في القنوت لدفع شر الاعداء

اشاره

اللهم يا ذاالقدرة الجامعة، والرحمة الواسعة، والمنن المتتابعة، والالاء المتوالية، والايادي الجميلة، والمواهب الجزيلة، يا من لايوصف بتمثيل، ولايمثل بنظير، ولايغلب بظهير. يا من خلق فرزق، والهم فانطق، وابتدع فشرع، وعلا فارتفع، وقدر فاحسن، وصور فاتقن، واحتج فابلغ، وانعم فاسبغ، واعطي فاجزل. يا من سما في العز ففات خواطر [23] الابصار، ودنا في اللطف فجاز هواجس الافكار، يا من تفرد بالملك فلا ندله في ملكوت سلطانه، وتوحد بالكبرياء فلا ضد له في جبروت شأنه. يا من حارت في كبرياء هيبته دقائق لطائف الاوهام، وحسرت دون ادراك عظمته خطائف ابصار الانام، يا عالم خطرات قلوب العالمين، ويا شاهد لحظات ابصار الناظرين. يا من عنت الوجوه لهيبته، وخضعت الرقاب لجلالته، ووجلت القلوب من خيفته، وارتعدت الفرائص من فرقه.
يا بدئ، يا بديع يا قوي، يا منيع يا علي، يا رفيع، صل علي من شرفت الصلاة بالصلاة عليه، وانتقم لي ممن ظلمني، واستخف بي، وطرد الشيعة عن بابي، واذقه مرارة الذل والهوان، كما اذا قنيها، واجعله طريد الارجاس وشريد الانجاس.

دعاي آن حضرت در قنوت براي دفع شر دشمنان

پروردگارا! اي داراي قدرت گسترده و رحمت وسيع، و منتهاي پياپي و نعمتهاي متوالي و الطاف زيبا و بخششهاي بسيار، اي آن كه با تمثيل به وصف در نيايد، و مشابه و نظيري ندارد، و مغلوب كسي نگردد. اي آن كه آفريد وروزي داد، و الهام نمود وبه سخن در آورد، و بدون نمونه خلق كرد و شروع نمود، وبرتر شد و اوج گرفت، و تقدير نمود و زيبا تقدير كرد، و محكم صورت گري نمود، و احتجاج نموده و ابلاغ فرمود، و نعمت داد و آنرا گسترده ساخت، و اعطا كرد وبسيار عنايت فرمود. اي آن كه در عزت برتر گرديد، تا آنجا كه از ديدگان پنهان شد، ودر لطف وبخشش نزديك شد تا آنجا كه از افكار تجاوز نمود، اي آن كه در فرمانروايي يگانه شد واز اينرو در فرمانروايي مطلقش شريكي ندارد، ودر عظمت يكتا گرديد پس در قدرت وعظمت مخالفي براي او نيست. اي آن كه در عظمت هيبتش اوهام و خيالات حيران، ودر درك عظمتش ديدگان آدميان مأيوس مي‌باشد، اي آگاه به خاطرات قلبي جهانيان، واي شاهد بر هم خوردن ديدگان بينندگان. اي آن كه در مقابل هيبتش روي ها به خاك افتاد ودر برابر جلالتش گردن ها خاضع، واز هراسش قلبها لرزان، واز خوف او بدنها مرتعش است.
اي آغازگر اي آفريننده، اي نيرومند اي باز دارنده، اي برتر اي والاتر، درود فرست بر آن كه نماز با درود فرستادن بر او شرافت يافت، واز دشمنانم و آنانكه مرا كوچك مي‌شمرند و شيعيان را از درگاهم ميرانند انتقام گير، و تلخي ذلت و خوار شدن را به او بچشان، همچنانكه بمن چشانيد، و او را رها شده پليديها و طردشده زشتيها قرار ده.

دعاؤه في قنوت صلاة الجمعة

اشاره

روي عن مقاتل بن مقاتل انه قال: قال ابو الحسن الرضا (عليه السلام): أي شئ تقول في قنوت صلاة الجمعة؟ قال: قلت: ما يقول الناس، قال: لاتقل كما يقولون، ولكن قل: اللهم اصلح عبدك وخليفتك، بما اصلحت به انبياءك ورسلك، وحفه بملائكتك، وايده بروح القدس من عندك، واسلكه من بين يديه ومن خلفه رصدا، يحفظونه من كل سوء، وابدله من بعد خوفه امنا، يعبدك لايشرك بك شيئا، ولاتجعل لاحد من خلقك علي وليك سلطانا، وأذن له في جهاد عدوك وعدوه، واجعلني من انصاره انك علي كل شئ قدير.

دعاي آن حضرت در قنوت نماز جمعه

از مقاتل بن مقاتل روايت شده كه آن حضرت فرمود: در قنوت نماز جمعه چه مي‌خواني؟ گفتم: آنچه مردم (اهل سنت) مي‌خوانند، فرمود: همانند آنان نخوان، بلكه بگو: پروردگارا! كار بنده و خليفه ات را به آنچه كار پيامبران و رسولانت را اصلاح فرمودي اصلاح كن، و فرشتگانت را گرداگرد او قرار ده، و از جانب خودت با روح القدس او را تأييد فرما، واز پيشاپيش واز پشت رويش محافظاني براي او قرار ده تا او را از هر بدي حفاظت نمايند، خوف و ترس او را مبدل به امنيت و آرامش بنما، تو را بندگي كرده وچيزي را شريك تو قرار نمي‌دهد، وبراي هيچ يك از مخلوقاتت قدرت و غلبه اي براي او قرار مده، به او اجازه جهاد با دشمنت و دشمنش را صادر فرما، و مرا از ياران او قرار ده، تو بر هر كار قادر وتوانائي.
[صفحه 92]

دعاؤه في التسليم علي رسول الله بعد الفرائض

اشاره

السلام عليك يا رسول الله ورحمة الله وبركاته، السلام عليك يا محمد بن عبد الله، السلام عليك يا خيرة الله، السلام عليك يا حبيب الله، السلام عليك يا صفوة الله، السلام عليك يا امين الله. اشهد انك رسول الله واشهد انك محمد بن عبد الله، واشهد انك قد نصحت لامتك، وجاهدت في سبيل ربك، وعبدته حتي اتاك اليقين، فجزاك الله يا رسول الله افضل ما جزي نبيا عن امته. اللهم صل علي محمد وال محمد، افضل ما صليت علي ابراهيم وال ابراهيم، انك حميد مجيد.

دعاي آن حضرت در سلام بر پيامبر بعد از نمازهاي واجب

سلام بر تو اي رسول خدا و رحمت و بركات الهي، سلام بر تو اي محمد بن عبد الله، سلام بر تو اي برگزيده خدا، سلام برتو اي دوست خدا، سلام بر تو اي برگزيده خدا، سلام بر تو اي امين الهي. گواهي مي‌دهم كه تو فرستاده خدائي، و گواهي مي‌دهم كه تو محمد بن عبد الله مي‌باشي، و گواهي مي‌دهم كه تو خيرخواه امتت بوده ودر راه پروردگارت تلاش نموده و او را بندگي كردي تا آنگاه كه زمان مرگت فرا رسيد، پس اي رسول خدا خداوند تو را پاداش دهد برترين پاداشي كه پيامبري را در برابر امتش داده است. پروردگارا! بر محمد و خاندانش درود فرست، برتر از درودي كه بر ابراهيم و خاندانش فرستادي، تو ستوده و بزرگواري.

دعاؤه في التعقيب بعد الفرائض

اشاره

عن الرضا (عليه السلام): قل في طلب الرزق عقيب كل فريضة: يا من يملك حوائج السائلين، يا من لكل مسألة منك سمع حاضر وجواب عتيد، ولكل صامت منك علم باطن محيط.
اسألك بمواعيدك الصادقة، واياديك الفاضلة، ورحمتك الواسعة، وسلطانك القاهر، وملكك الدائم، وكلماتك التامات. يا من لاتنفعه طاعة المطيعين، ولاتضره معصية العاصين، صل علي محمد وال محمد وارزقني، واعطني فيما ترزقني العافية من فضلك، برحمتك يا ارحم الراحمين.

دعاي آن حضرت در تعقيب نمازهاي واجب

از آن حضرت روايت شده كه فرمود: براي طلب روزي بعد از هر نماز بگو: اي كسي كه حوائج نيازمندان در اختيار او است، اي كسي كه از طرف تو براي هر درخواست گوشي شنوا و پاسخي مهيا، وبراي هر سكوت كننده اي آگاهي به باطن و احاطه به آن وجود دارد.
از تو مي‌خواهم بحق وعده هاي راستت و نعمتهاي ارزشمندت و رحمت گسترده ات و فرمانروائي غالبت و سلطنت جاودانه ات و مخلوقات كاملت. اي كسي كه اطاعت مطيعين او را سودي ندهد، و گناه گناهكاران به او ضرر نرساند، بر محمد و خاندانش درود فرست و مرا روزي عطا فرما، ودر آنچه مرا روزي مي‌دهي از فضلت عافيت عنايت كن، به رحمتت اي مهربانترين مهربانان.

دعاؤه في تعقيب صلاة الغداة

اشاره

بسم الله وصلي الله علي محمد واله، وافوض امري الي الله ان الله بصير بالعباد، فوقيه الله سيئات ما مكروا، لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين، فاستجبنا له، ونجيناه من الغم، وكذلك ننجي المؤمنين، حسبنا الله ونعم الوكيل، فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم يمسسهم سوء.
ماشاء الله لاحول ولاقوة الا بالله، ماشاء الله لا ماشاء الناس، ماشاء الله وان كره الناس، حسبي الرب من المربوبين، حسبي الخالق من المخلوقين، حسبي الرازق من المرزوقين، حسبي الله رب العالمين. حسبي من هو حسبي، حسبي من لم يزل حسبي، حسبي من كان منذ قط كنت لم يزل حسبي، حسبي الله لا اله الا هو، عليه توكلت، وهو رب العرش العظيم.

دعاي آن حضرت در تعقيب نماز صبح

بنام خداوند و درود او بر محمد و خاندانش باد، و كارم را به خداوند سپردم، بدرستي كه او به بندگانش داناست، پس خداوند او را از مكر و حيله هاي زشت ايشان در امان داشت، خدائي جز تو نيست پاك و منزهي، بدرستي كه من از گناهكاران هستم، پس دعايش را مستجاب كرده و او را از غم نجات داديم، و اينگونه ايمان آورندگان را نجات مي‌دهيم، خداوند مرا كفايت مي‌كند واو بهترين نگهبان است، با نعمت الهي و فضل او به گونه اي گرديدند كه بدي به ايشان اصابت نمي‌كند.
آنچه خداوند خواهد انجام گيرد، حول و قوه اي جز به اراده او نيست، خواست خداوند است نه خواست مردم، خواست خداوند و اگر چه مردم را ناخوش آيد، از ميان پروردگان پروردگار مرا كافي است، واز ميان خلق كنندگان خداوند مرا كفايت مي‌كند، واز ميان روزي دهندگان خداوند رازق مرا بس است، پروردگار جهانيان مرا كافي مي‌باشد. كسي كه برايم كافي است مرا كفايت مي‌كند، كسي كه همواره برايم كافي بوده مرا كفايت مي‌كند، كسي كه از آغاز تاكنون مرا كافي بوده مرا كفايت مي‌كند، خداوند برايم كافي است، خدايي جز او نيست، بر او توكل كرده واو پروردگار جهان است.

دعاؤه في تعقيب صلاة الفجر

اشاره

عنه (عليه السلام): من قال بعد صلاة الفجر مائة مرة: بسم الله الرحمن الرحيم، لاحول ولاقوة الا بالله العلي العظيم. كان اقرب الي اسم الله الاعظم، من سواد العين الي بياضها.

دعاي آن حضرت در تعقيب نماز صبح

از آن حضرت روايت شده كه فرمود: هر كه بعد از نماز صبح صدبار بگويد: بنام خداوند بخشنده مهربان، حول و قوه اي جز به اراده خداوند برتر و والاتر نيست. اين سخن از سياهي چشم به سپيدي آن نزديكتر به اسم اعظم الهي است.

دعاؤه في سجدة الشكر

اشاره

روي عن محمد بن اسماعيل بن بزيع وسليمان بن جعفر انها قالا: دخلناعلي الرضا (عليه السلام) وهو ساجد في سجدة الشكر، فاطال في سجوده، ثم رفع رأسه فقلنا له: اطلت السجود! فقال: من دعا في سجدة الشكر بهذا الدعاء كان كالرامي مع رسول الله (صلي الله عليه وآله) يوم بدر: اللهم العن الذين بدلا دينك، وغيرا نعمتك، واتهما رسولك صلي الله عليه واله، وخالفا ملتك، وصدا عن سبيلك، وكفرا الاءك، وردا عليك كلامك، واستهزءا برسولك. وقتلا ابن نبيك، وحرفا كتابك، وجحدا اياتك، وسخرا باياتك، واستكبرا عن عبادتك، وقتلا اولياءك، وجلسا في مجلس لم يكن لهما بحق، وحملا الناس علي اكتاف ال محمد. اللهم العنهما لعنا يتلو بعضه بعضا، واحشرهما واتباعهما الي جهنم زرقا، اللهم انا نتقرب اليك باللعنة لهما، والبراءة منهما في الدنيا والاخرة. اللهم العن قتلة أمير المؤمنين، وقتلة الحسين بن علي وابن فاطمة بنت رسول الله صلي الله عليه واله وسلم، اللهم زدهما عذابا فوق عذاب، وهوانا فوق هوان، وذلا فوق ذل، وخزيا فوق خزي.
اللهم دعهما في النار دعا، واركسهما في اليم عقابك ركسا، اللهم احشرهما واتباعهما الي جهنم زمرا. اللهم فرق جمعهم، وشتت امرهم، وخالف بين كلمتهم، وبدد جماعتهم، والعن ائمتهم، واقتل قادتهم وسادتهم وكبرائهم، والعن رؤسائهم، واكسر رايتهم، والق البأس بينهم، ولاتبق منهم ديارا. اللهم العن اباجهل والوليد، لعنا يتلو بعضه بعضا، ويتبع بعضه بعضا، اللهم العنهما لعنا يلعنهما به كل ملك مقرب، وكل نبي مرسل، وكل مؤمن امتحنت قلبه للايمان، اللهم العنهما لعنا يتعوذ منه اهل النار. اللهم العنهما لعنا لم يخطر لاحد ببال، اللهم العنهما في مستسر سرك وظاهر علانيتك، وعذبهما عذابا في التقدير، وشارك معهما ابنتيهما واشياعهما ومحبيهما ومن شايعهما، انك سميع الدعاء وصلي الله علي محمد واله اجمعين.

دعاي آن حضرت در سجده شكر

محمد بن اسماعيل بن بزيع و سليمان بن جعفر گويند: بر آن حضرت وارد شديم در حاليكه ايشان در سجده شكر بود، سجده حضرت به درازا كشيد، آنگاه كه سر بلند كرد، گفتيم: سجده را طولاني نمودي؟ فرمود: هر كه در سجده شكر اين دعا را بخواند همانند كسي است كه در روز بدر همراه پيامبر تيراندازي كرده باشد: پروردگارا! از رحمت خود دور دار از آن دو نفري كه دينت را تبديل، و نعمتت را تغيير دادند، و پيامبرت را متهم نموده و با ملتت مخالفت ورزيده، واز راهت بازداشتند، و نعمت هايت را كفر ورزيده، و كلامت را رد نموده و نپذيرفتند، و پيامبرت را مسخره و استهزاء نمودند. و پسر پيامبرت را كشته و كتابت را تحريف نموده، و آياتت را انكار كرده، و آياتت را مسخره نمودند، واز عبادتت تكبر ورزيده، و اولياء ت را كشتند، ودر جايگاهي خود را قرار دادند كه شايسته آن نبودند، ومردم را به ضديت خاندان پيامبر واداشتند. پروردگارا! آن دو نفر را لعنت كن، لعنتي كه پياپي باشد و منقطع نگردد، وآنان و ياوران شان را در حاليكه چشمانشان كبود است در جهنم وارد ساز، خداوندا ما با لعنت فرستادن بر آنان و بيزاري از ايشان در دنيا وآخرت بسوي تو نزديكي مي‌جوئيم. بارالها! قاتلان امير المؤمنين و قاتلان حسين پسر علي و پسر فاطمه دختر پيامبرت را لعنت كن، خدايا بر اين دو عذاب هاي پياپي، و خواري هاي مستمر، و ذلتي بدون انقطاع، و پستي بعد از پستي مقرر كن.
خدايا اين دو را در آتش پرتاب كن ودر عذاب دردناكت سر نگون فرما، خداوندا اين دو و يارانشان را كبود چشم بسوي جهنم گسيل دار. خدايا! جمع شان را متفرق، و امر شان را متشتت، ودر اتفاق شان اختلاف بينداز، و جماعتشان را متفرق و پيشوايانشان را لعنت، و رهبرانشان و رؤساء شان و بزرگانشان را بقتل برسان، پيشوايانشان را لعنت و پرچم شان را سر نگون كن، وبين ايشان دشمني بينداز وهيچ يك از آنان را زنده نگاه ندار. پروردگارا! ابا جهل و وليد را لعنت كن، لعنتي پياپي و مستمر، خدايا آن دو را لعنت كن، لعنتي كه آن دو را هر فرشته مقرب وهر پيامبر مرسل وهر مؤمني كه قلبش را براي ايمان آزموده باشي لعنت نمايد. خداوندا! آن دو را لعنتي كن كه اهل آتش از آن بتو پناه برند، خدايا آن دورا لعنتي كن كه به ذهن كسي خطور نكرده است، وآن دو را در پنهان وآشكار لعنت كن وآنان را بسيار عذاب كن، و دخترانشان و پيروانشان و دوستانشان و هر كه تابع ايشان است را با آنان شريك ساز، بدرستي كه تو شنونده دعا مي‌باشي، و درود خدا بر محمد و تمامي خاندان او باد.

دعاؤه في سجدة الشكر

اشاره

لك الحمد ان اطعتك، ولا حجة لي ان عصيتك، ولا صنع لي ولالغيري في احسانك، ولاعذر لي ان اسأت، ما اصابني من حسنة فمنك، يا كريم اغفر لمن في مشارق الارض ومغاربها، من المؤمنين والمؤمنات.

دعاي آن حضرت در سجده شكر

حمد وسپاس از آن توست اگر اطاعت تو را نمودم، و دليل و برهاني برايم نيست اگر عصيان و سرپيچي تو را كردم، در احسان وبخشش تو من وغير من اختيار و تصرفي ندارد، واگر گناه كردم عذر و بهانه اي ندارم، اي بزرگوار آنچه از نيكي بمن مي‌رسد از جانب توست، زنان و مردان مؤمن در شرق و غرب جهان را ببخشاي.

دعاؤه في سجدة الشكر

اشاره

عن الرضا (عليه السلام): السجدة بعد الفريضة شكرا لله تعالي علي ما وفق له العبد من اداء فريضة، وأدني مايجزئ فيها من القول أن يقال: شكرا لله، شكرا لله، ثلاث مرات.

دعاي آن حضرت در سجده شكر

از آن حضرت نقل است كه فرمود: بعد از نماز واجب به جهت شكر گذاري بنده به سبب موفق شدن او از طرف خدا به انجام نماز واجب، سجده شكر انجام مي‌شود، واما كمترين چيزي كه مي‌توان در اين سجده گفت آنست كه سه بار بگويد: شكر وسپاس مخصوص خداست، شكر وسپاس مخصوص خداست، شكر وسپاس مخصوص خداست.

دعاؤه في سجدة الشكر

اشاره

عن سليمان بن حفص المروزي قال: كتب الي ابو الحسن الرضا (عليه السلام): قل في سجدة الشكر مائة مرة: شكرا شكرا. وان شئت: عفوا عفوا.

دعاي آن حضرت در سجده شكر

از سليمان بن حفص نقل است كه گفت: آن حضرت بمن نوشت كه در سجده شكر صدبار بگو: شكر وسپاس، شكر وسپاس. واگر خواستي بگو: بخشش بخشش.

دعاؤه في الاستسقاء

اشاره

روي ان الرضا (عليه السلام) لما جعله المأمون ولي عهده، احتبس المطر، فجعل بعض حاشية المأمون والمتعصبين علي الرضا (عليه السلام) يقولون: انظروا لما جاءنا علي بن موسي وصار ولي عهدنا حبس الله عنا المطر - الي ان قال: فلما كان يوم الاثنين غدا الي الصحراء، وخرج الخلائق ينظرون، فصعد المنبر فحمد الله وأثني عليه، ثم قال: اللهم يا رب انت عظمت حقنا اهل البيت، فتوسلوا بناكما امرت، واملوا فضلك ورحمتك، وتوقعوا احسانك ونعمتك، فاسقهم سقيا نافعا عاما غير رائث ولاضائر، وليكن ابتداء مطرهم بعد انصرافهم من مشهدهم هذا الي منازلهم ومقارهم. [24].

دعاي آن حضرت در نماز استسقاء

روايت شده پس از آن كه مأمون آن حضرت را به ولايتعهدي منصوب كرد مدتي باران نباريد، بعضي از اطرافيان مأمون و دشمنان آن حضرت مي‌گفتند: بنگريد آنگاه كه علي بن موسي نزد ما آمد و ولايت عهد شد باران قطع گرديد - تا آنجا كه گويد: - در روز دوشنبه براي طلب باران آن حضرت به صحرا آمد ومردم مي‌نگريستند، ايشان بالاي منبر رفت پس از حمد وثناي الهي فرمود: پروردگارا! تو حق ما اهل بيت را بزرگ داشتي، و هم چنانكه دستور دادي به ما متوسل شده وخواستار فضل و رحمتت گرديدند، و اميد احسان و نعمتت را دارند، پس باراني نافع و شامل، كه كند نبوده و ضرري بدنبال آن نباشد، را نازل فرما، و ابتداء باران بعد از آن كه ايشان به منازل و مكانهاي خود رسيدند، باشد.
[صفحه 106]

ادعیه آن حضرت در زوال اندوه ها و دفع شدائد

اشاره

براي كارهاي مهم
براي رفع غم واندوه
براي كسي كه دچار مشكلي مي‌گردد
براي دفع بلا
[صفحه 108]

دعاؤه عند الشدائد

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم، اللهم ان ذنوبي وكثرتها قد اخلقت وجهي عندك، وحجبتني عن استئهال رحمتك، وباعدتني عن استيجاب مغفرتك. ولولا تعلقي بالائك وتمسكي بالدعاء وما وعدت امثالي من المسرفين، وامثالي من الخاطئين، ووعدت القانطين من رحمتك بقولك: " يا عبادي الذين اسرفوا علي انفسهم لاتقنطوا من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعا انه هو الغفور الرحيم " [25] وحذرت القانطين من رحمتك، فقلت: " ومن يقنط من رحمة ربه الا الضالون ". [26] ثم ندبتنا برأفتك الي دعائك، فقلت: " ادعوني استجب لكم ان الذين يستكبرون عن عبادتي سيدخلون جهنم داخرين ". [27].
الهي لقد كان الاياس علي مشتملا والقنوط من رحمتك علي ملتحفا، الهي لقد وعدت المحسن ظنه بك ثوابا، واوعدت المسئ ظنه بك عقابا. اللهم وقد امسك رمقي حسن الظن بك في عتق رقبتي من النار، وتغمد زلتي، واقالة عثرتي، اللهم قولك الحق، الذي لاخلف له ولا تبديل: " يوم ندعو كل اناس بامامهم " [28]، وذلك يوم النشور، اذا نفخ في الصور، وبعثر ما في القبور. اللهم فاني اوفي واشهد واقر، ولا انكر ولااجحد، واسر واعلن، واظهر وابطن، بانك انت الله لا اله الا انت، وحدك لاشريك لك، وان محمدا عبدك ورسولك. وان عليا أمير المؤمنين سيد الاوصياء، ووارث علم الانبياء، علم الدين، ومبير المشركين، ومميز المنافقين، ومجاهد المارقين، امامي وحجتي، وعروتي وصراطي، ودليلي ومحجتي، ومن لااثق باعمالي ولو زكت، ولا اراها منجية لي ولوصلحت، الا بولايته والائتمام به، والاقرار بفضائله والقبول من حملتها، والتسليم لرواتها.
واقر باوصيائه من ابنائه، ائمة وحججا، وادلة وسرجا، واعلاما ومنارا وسادة وابرارا، واؤمن بسرهم وجهرهم، وظاهرهم وباطنهم، وغائبهم وشاهدهم، وحيهم وميتهم، لاشك في ذلك ولا ارتياب عند تحولك ولاانقلاب. اللهم فادعني يوم حشري ونشري بامامتهم، وانقذني بهم يا مولاي من حر النيران، وان لم ترزقني روح الجنان، فانك ان اعتقتني من النار كنت من الفائزين. اللهم وقد اصبحت يومي هذا لاثقة لي، ولارجاء ولالجأ، ولامفزع ولامنجا، غير من توسلت بهم اليك متقربا الي رسولك محمد، ثم علي أمير المؤمنين، والزهراء سيدة نساء العالمين، والحسن، والحسين وعلي ومحمد وجعفر وموسي وعلي ومحمد وعلي والحسن، ومن بعدهم تقيم المحجة الي الحجة، المستورة من ولده، المرجو للامة من بعده. اللهم فاجعلهم في هذا اليوم وما بعده حصني من المكاره، ومعقلي من المخاوف، ونجني بهم من كل عدو، وطاغ وباغ وفاسق، ومن شر ما اعرف وما انكر، وما استتر

عني وما ابصر، ومن شر كل دابة، رب انت اخذ بناصيتها، انك علي صراط مستقيم.
اللهم فبتوسلي بهم اليك، وتقربي بمحبتهم، وتحصني بامامتهم، افتح علي في هذا اليوم ابواب رزقك، وانشر علي رحمتك، وحببني الي خلقك، وجنبني بغضهم وعداوتهم، انك علي كل شئ قدير. اللهم ولكل متوسل ثواب، ولكل ذي شفاعة حق، فاسألك بمن جعلته اليك سببي، وقدمته امام طلبتي، ان تعرفني بركة يومي هذا، وشهري هذا، وعامي هذا. اللهم وهم مفزعي، ومعونتي، في شدتي ورخائي، وعافيتي وبلائي، ونومي ويقظتي، وظعني واقامتي، وعسري ويسري، وعلانيتي وسري، واصباحي وامسائي، وتقلبي ومثواي، وسري وجهري. اللهم فلا تخيبني بهم من نائلك، ولاتقطع رجائي من رحمتك، ولاتؤيسني من روحك، ولاتبتلني بانغلاق ابواب الارزاق، وانسداد مسالكها، وارتتاج مذاهبها، وافتح لي من لدنك فتحا يسيرا، واجعل لي من كل ضنك مخرجا، والي كل سعة منهجا، انك ارحم الراحمين، وصلي الله علي محمد واله الطيبين الطاهرين، امين رب العالمين.

بنام خداوند بخشنده مهربان، پروردگارا گناهانم چهره ام را نزد تو سياه نموده و مرا از شايستگي شمول رحمتت باز داشته، واز غفران و بخششت تو دور نموده است. واگر به نعمت هايت چنگ نمي‌زدم وبه خواندنت پناهنده نمي‌گرديدم، وبه آنچه گناهكاراني همانند من و خطا كاراني چون من را بدان بشارت داده اي، و نا اميدان از رحمتت را با اين گفته ات وعده دادي كه: " اي بندگان گناهكارم از رحمت الهي نا اميد نباشيد، بدرستي كه خداوند تمامي گناهان شما را مي‌بخشد، واو آمرزنده ومهربان است "، و نا اميدان از رحمتت را بر حذر داشته و فرمودي: " از رحمت پروردگارشان جز گمراهان نا اميد نيستند. " آنگاه به مهربانيت مرا به خواندنت فرا خوانده و فرمودي: " مرا بخوانيد كه شما را اجابت مي‌كنم، بدرستي كه كساني كه از عبادتم سرپيچي كنند ذليلانه وارد جهنم مي‌شوند. "
خداوندا! اگر چنين نبود يأس بر من مسلط مي‌شد و نااميدي از رحمتت مرا فرا مي گرفت، خدايا به كسي كه گمان نيكو به تو دارد وعده پاداش، وبراي هر كه گمان بد بتو دارد عقابت را مهيا ساخته اي. بارالها! گمان نيكويم بتو در رهائيم از آتش دوزخ ودر گذشتن از لغزشم وبخشش خطايم، مرا پرتوان نگاه داشته است، خدايا سخن تو حق است كه هيچ تخلف و تبديلي در آن نيست و فرمودي: " روزي كه هر گروهي را بنام رهبرش مي‌خوانيم "، وآن روز روز بر انگيختن است، آنگاه كه در صور دميده شده وآنچه در قبرها است بر انگيخته مي‌شوند. خدايا! وفادار مانده و گواهي مي‌دهم و اقرار ميكنم، انكار نكرده و منكر نيستم، ودر ظاهر و باطن و پنهان وآشكار مي‌گويم كه تو خدايي هستي كه جز تو پروردگاري نيست، يگانه بوده و شريكي نداري، ومحمد بنده و فرستاده توست. واينكه علي امير مؤمنان، آقاي جانشينان، و وارث علم پيامبران، پرچمدار دين و نابود كننده مشركين، و مشخص كننده منافقين، و جهادگر با خارج شدگان از دين، امام وحجت من و دستاويز و راهبرم، و دليل و رهنمايم مي‌باشد، وكسي است كه به اعمالم هر چند پاكيزه باشد اطمينان نداشته، و آنها را نجات بخش نمي‌دانم، جز با ولايت او و رهرو بودن در راه او، و اقرار به فضائلش و پذيرش از حاملانش و تسليم به راويانش.
وبه جانشينان او از فرزندانش اقرار دارم، كه امامانم وحجت هايم، ودلائل و رهنمايان، و پرچمداران و راهبران و آقايان و نيكان مي‌باشند، به پنهان وآشكار، و ظاهر و باطن، و غائب وآشكار، زنده و مرده آنان ايمان دارم، در آن شك و ريبي نبوده و تغييري در آن نيست. خداوندا! در روز بر انگيخته شدن ودر محشر مرا با امامت آنان فراخوان، واي مولايم از آتش دوزخ

مرا به سبب آنان رهايي بخش، اگر چه مرا از نعمتهاي بهشت بهره مند نمي‌سازي، بدرستي كه اگر مرا از آتش رها نمايي از رستگاران مي‌باشم.
پروردگارا! در اين روز هيچ اعتماد و اميد و پناه و ملجأ و مأوايي، جز كساني كه بسوي تو به آنان متوسل شدم، ندارم، و نزديكي مي‌جويم به پيامبرت محمد، آنگاه به علي امير مؤمنان و زهرا برترين بانوي جهان، وحسن و حسين وعلي ومحمد وجعفر وموسي وعلي ومحمد وعلي وحسن وكسي كه بعد ايشان است وراه را مي‌نمايانند، واز فرزندانش پوشيده بوده و امت چشم اميد به او دارند. خداوندا! آنان را در اين روز و روزهاي بعد پناهم از رنجها و تكيه گاهم در سختيها قرار ده، و به وسيله آنان مرا از شر هر دشمن و طغيانگر و تجاوز گر و فاسق نجات ده، و نيز از شر آنچه مي‌دانم وآنچه نمي‌دانم، وآنچه از من پوشيده است وآنچه مي‌بينم، واز شر هر جنبنده اي كه پروردگارا زندگيش بدست توست، بدرستي كه تو در راه مستقيم قرار داري.
بارالها! به سبب توسلم بسوي تو به آنان، و نزديكي جستنم به محبت ايشان، و پناهندگيم به امامت آنان، در اين روز درهاي روزيت را بر من بگشاي و رحمتت را بر من فرو ريز، و مرا در ميان خلقت محبوب ساز، واز بغض و دشمني شان در امان دار، بدرستي كه تو بر هر كار قادري.
خداوندا! براي هر توسل كننده اي ثواب وبراي هر شفاعت كننده اي حقي است، پس از تو مي‌خواهم بحق كسي كه او را وسيله ام بسوي تو قرار داده و پيشاپيش حاجت هايم ذكر نمودم، اين كه بركت اين روز، اين ماه واين سال را بمن بنمايايي. بارالها! آنان پناهان و ياري كنندگان من در سختي و راحتي، و سلامتي و بلا، و خواب و بيداري، و توقف و كوچ، ومشكلات و آساني ها، و پنهان وآشكار، و صبح و شام، ماندن و حركت كردن، و برون و درون، مي‌باشند. خداوندا! پس بحق آنان مرا از فيضت محروم نكن، و اميدم از رحمتت را قطع ننما، واز رحمتت مأيوسم نساز، و مرا به بسته شدن درهاي روزي و راههاي آن مبتلا نكن، واز جانب خود گشايشي زود رس برايم مقرر كرده واز هر سختي راه رهايي، وبراي هر گشايش راه دست يابي بدان را برايم آماده نما، تو مهربانترين مهرباناني، و درود خدا بر محمد و خاندان پاكيزه اش باد، پروردگار جهانيان اجابت كن.

دعاؤه في تفريج الغموم والهموم

اشاره

اللهم انت ثقتي في كل كرب، وانت رجائي في كل شدة، وانت لي في كل امر نزل بي ثقة وعدة، كم من كرب يضعف عنه الفؤاد، وتقل فيه الحيلة، وتعيي فيه الامور، ويخذل فيه البعيد والقريب والصديق، ويشمت فيه العدو، انزلته بك وشكوته اليك، راغبا اليك فيه عمن سواك، ففرجته وكشفته وكفيتنيه. فانت ولي كل نعمة، وصاحب كل حاجة، ومنتهي كل رغبة، فلك الحمد كثيرا، ولك المن فاضلا، بنعمتك تتم الصالحات. يا معروفا بالمعروف معروف، ويا من هو بالمعروف موصوف، انلني من معروفك معروفا تغنيني به عن معروف من سواك، برحمتك يا ارحم الراحمين.

دعاي آن حضرت در رفع غم و اندوه

پروردگارا! تو محل وثوق من در هر سختي، و اميدم در هر مشكلي مي‌باشي، ودر هر امري كه بر من وارد مي‌شود زاد و توشه ام تو هستي، چه بسيار مشكلاتي كه قلب ها را ناتوان وچاره انديشي را ضعيف، و امور را دشوار، دور را نزديك، و راستگو در آن مخذول، ودشمن در آن شاد مي‌گردد، و آنرا باتو در ميان گذارده و شكايت آنرا بتو نمودم، در حاليكه در آن تنها اميدم بتو بوده، وتو گشايش عطا كرده و مشكل را بر طرف نموده و مرا كفايت كردي. پس تو دهنده هر نعمت، وصاحب هر حاجت، و منتهاي هر اميد مي‌باشي، پس سپاس فراوان بر تو وبر ترين منت از آن توست، به نعمت تو كارهاي نيك كامل مي‌گردد. اي شناخته شده اي كه با كارهاي نيك شناخته شده اي، واي كسي كه به كار نيك موصوف گرديده اي، مرا از كارهاي نيكت بهره مند ساز تا از كار نيك غير تو بي نياز گردم، به رحمتت اي مهربانترين مهربانان.

دعاؤه لمن دهمه امر

اشاره

روي عن الصادق (عليه السلام) انه قال: من دهمه امر من سلطان او من عدو حاسد، فليصم يوم الأربعاء والخميس والجمعة، وليدع عشية الجمعة ليلة السبت، وليقل في دعائه: اي رباه، اي سيداه اي سيداه، اي املاه، اي رجاياه، اي عماداه، اي كهفاه، اي حصناه، اي حرزاه، اي فخراه، بك امنت، ولك اسلمت، وعليك توكلت، وبابك قرعت، وبفنائك نزلت، وبحبلك اعتصمت، وبك استغثت. وبك اعوذ، وبك الوذ، وعليك اتوكل، واليك الجأ واعتصم، وبك استجير في جميع اموري، وانت غياثي وعمادي، وانت عصمتي ورجائي. وانت الله ربي لا اله الا انت، سبحانك وبحمدك، عملت سوءا وظلمت نفسي، فصل علي محمد واله واغفرلي وارحمني، وخذ بيدي وانقذني ووفقني، واكفني واكلاني، وارعني في ليلي ونهاري، وامسائي واصباحي، ومقامي وسفري.
يا اجود الاجودين، ويا اكرم الاكرمين، ويا اعدل الفاصلين، ويا اله الاولين والاخرين، ويا مالك يوم الدين، ويا ارحم الراحمين، يا حي يا قيوم، يا حيا لايموت، يا حي لا اله الا انت. بمحمد يا الله، بعلي يا الله، بفاطمة يا الله، بالحسن يا الله، بالحسين يا الله، بعلي يا الله، بمحمد يا الله. قال الحسن بن محبوب: عرضته علي ابي الحسن الرضا (عليه السلام)، فزادني فيه: بجعفر يا الله، بموسي يا الله، بعلي يا الله، بمحمد يا الله، بعلي يا الله، بالحسن يا الله، بحجتك وخليفتك في بلادك يا الله، صل علي محمد وال محمد، وخذ بناصية من اخافه - ويسميه باسمه - وذلل لي صعبه، وسهل لي قياده، ورد عني نافرة قلبه، وارزقني خيره، واصرف عني شره. فاني بك اللهم اعوذ والوذ، وبك اثق، وعليك اعتمد واتوكل، فصل علي محمد وال محمد واصرفه عني، فانك غياث المستغيثين، وجار المستجيرين، ولجأ اللاجئين، وارحم الراحمين.

دعاي آن حضرت براي كسي كه دچار مشكلي مي‌گردد

از امام صادق (عليه السلام) نقل است كه فرمود: هر كه از طرف پادشاه يا دشمن حسودي دچار مشكل گردد، روز چهار شنبه وپنج شنبه و جمعه را روزه گرفته وعصر جمعه شب شنبه دعا بخواند، ودر دعايش بگويد: پروردگارا! اي آقايم اي آقايم اي آرزويم، اي اميدم، اي تكيه گاهم، اي پناهم، اي حراست كننده ام، اي حفاظت كننده ام، اي افتخارم، بتو ايمان آورده و تسليم تو گرديدم، وبر تو توكل نمودم، و درگاهت را كوبيده وبه كنار خانه ات فرود آمدم وبه دستاويزت چنگ زده واز تو ياري مي‌خواهم. بتو پناه برده وبه تو التجاء مي‌جويم، و برتو توكل نموده، وبه سويت پناهنده ام، وبه تو در تمامي كارهايم پناه مي‌آورم، وتو پناهم و تكيه گاهم وتو ملجأ و اميدم هستي. وتو خداي من پروردگارم بوده و معبودي جز تو نيست، پاك و منزهي وسپاس مخصوص او است، كار بدي انجام داده وبه خود ظلم كردم، پس بر محمد و خاندانش درود فرست و مرا بيامرز و مورد رحمتت قرار ده، و دست هايم را گرفته و مرا نجات داده و موفق دار و محافظت بنما، ودر شب و روز و صبح و شام و سفر و حضر مرا رعايت نما.
اي بخشنده ترين بخشندگان و كريم ترين كريمان، و عادل ترين حاكمان، واي پروردگار اولين و آخرين، واي فرمانرواي روز جزا، واي مهربانترين مهربانان، اي زنده اي پايدار، اي زنده اي كه نمي‌ميرد، اي زنده اي كه معبودي جز تو نيست. بحق محمد اي خدا، بحق علي اي خدا، بحق فاطمه اي خدا، بحق حسن اي خدا، بحق حسين اي خدا، بحق علي اي خدا، بحق محمد اي خدا. حسن بن محبوب گويد: اين دعا را بر امام رضا (عليه السلام) عرضه داشتم، واين عبارات را اضافه فرمودند: بحق جعفر اي خدا، بحق موسي اي خدا، بحق علي اي خدا، بحق محمد اي خدا، بحق علي اي خدا، بحق حسن اي خدا، بحق حجتت و خليفه ات در شهرهايت اي خدا. بر محمد و خاندانش درود فرست و هر كه از او مي‌ترسم را در اختيار خود گير – و نام او را مي‌برد - سختي او را آسان، ودر اختيار گرفتنش را بدون دشواري قرار ده، تنفر قلبش را از من دور دار، و شرش را از من باز گير. بدرستي كه خدايا بتو پناه برده وبه تو متوسل مي‌باشم، وبه تو اطمينان داشته و اعتماد مي‌كنم وبر تو توكل مي‌نمايم، پس بر محمد و خاندانش درود فرست وآن را از من دور دار، تو فريادرس فرياد رسان، پناه پناهندگان، و مهربانترين مهرباناني.

دعاؤه لدفع البلاء

اشاره

لاحول ولاقوة الا بالله العلي العظيم.

نيرو و تواني جز به اراده خداوند بر تر و والاتر نيست.
[صفحه 125]

ادعیه آن حضرت در قضاء حوائج و اداء دین

اشاره

براي قضاء حوائج
براي قضاء حوائج
براي قضاء حوائج
براي قضاء حوائج با توسل به قرآن
براي قضاء حوائج
براي اداء دين
[صفحه 126]

دعاؤه لقضاء الحوائج

اشاره

يا صاحبي في شدتي، ويا وليي في نعمتي، ويا الهي واله ابراهيم واسحاق ويعقوب، يا رب كهيعص ويس والقران الحكيم. اسألك يا احسن من سئل، ويا خير مرتجي، اسألك ان تصلي علي محمد وال محمد.

دعاي آن حضرت براي قضاء حوائج

اي سرپرستم در مشكلاتم، واي صاحب نعمت من، واي پروردگارم و پروردگار ابراهيم و اسحاق و يعقوب، اي پروردگار كهيعص ويس وقرآن حكيم. از تو مي‌خواهم اي بهترين كسي كه از او حاجت خواسته شده، واي بهترين كسي كه خوانده شده، واي بخشنده ترين عطا كننده، واي بهترين اميد داشته شده، از تو مي‌خواهم كه بر محمد و خاندانش درود فرستي.

دعاؤه لقضاء الحوائج

اشاره

روي عن ابي الحسن الرضا (عليه السلام) انه قال: من كانت له حاجة قد ضاق بها ذرعا فلينزلها بالله تعالي جل اسمه - الي ان قال: فليصم يوم الأربعاء والخميس والجمعة، ثم ليغسل رأسه بالخطمي يوم الجمعة ويلبس أنظف ثيابه ويتطيب باطيب طيبه ثم يقدم صدقة علي امري مسلم بما تيسر من ماله، ثم ليبرز الي آفاق السماء ولايحتجب ويستقبل القبلة - ويصلي ركعتين.
يقرء في الاولي فاتحة الكتاب و " قل هو الله احد " خمس عشر مرة، ثم يركع فيقرأها خمس عشر مرة ثم يرفع رأسه فيقرأها خمس عشر مرة، ثم يسجد فيقرأها خمس عشرمرة، ثم يرفع رأسه فيقرأها خمس عشر مرة، ثم يسجد ثانية فيقرأها خمس عشرمرة، ثم ينهض فيقول مثل ذلك في الركعة، فاذا جلس للتشهد قرأها خمس عشر مرة ثم يتشهد ويسلم ويقرأها خمس عشرمرة. ثم يخر ساجدا ويقرأها خمس عشر مرة، ثم يضع خده الايسر علي الارض فيقول مثل ذلك. ثم يخر ساجدا فيقول وهو ساجد يبكي: يا جواد يا ماجد، يا واحد يا احد يا صمد، يا من لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد، يا من هو هكذا ولا هكذا غيره، اشهد ان كل معبود من لدن عرشك الي قرار ارضك باطل الا وجهك جل جلالك. يا معز كل ذليل، ويا مذل كل عزيز، تعلم كربتي، فصل علي محمد واله وفرج عني. ثم تقلب خدك الايمن وتقول ذلك ثلاثا، ثم تقلب خدك الايسر وتقول مثل ذلك.

دعاي آن حضرت در قضاء حوائج

از آن حضرت روايت شده كه فرمود: هر كه حاجتي دارد كه قادر بر آن نيست، به خداوند بزرگ عرضه دارد - تا آنجا كه فرمود: روز چهارشنبه وپنج شنبه و جمعه را روزه گرفته، ودر روز جمعه سرش را با گل خطمي مي‌شويد، و بهترين لباسش را پوشيده وبوي خوش استعمال مي‌كند، آنگاه به شخص مسلماني در حد توانش صدقه مي‌دهد، وزير آسمان مي‌رود به گونه اي كه چيزي بين او وآسمان مانع نباشد، آنگاه رو به قبله نموده و دو ركعت نماز مي‌گذارد.
در ركعت اول يكبار سوره حمد و پانزده بار سوره توحيد را مي‌خواند، آنگاه به ركوع رفته وآن را پانزده بار مي‌خواند، سپس سر برداشته و پانزده بار مي‌خواند، به سجده رفته و پانزده بار مي‌خواند، پس از سر برداشتن ودر سجده دوم نيز پانزده بار سوره توحيد را مي‌خواند، در ركعت دوم نيز چنين مي‌كند، آنگاه تشهد خوانده وسلام مي‌گويد و پانزده بار سوره توحيد را مي‌خواند. آنگاه به سجده رفته واين عمل را تكرار مي‌كند، آنگاه گونه راستش را روي زمين مي‌گذارد وعمل را تكرار مي‌كند، و گونه چپ را بر زمين مي‌نهد وعمل را مجددا ادامه مي‌دهد. آنگاه سر به سجده نهاده وبا حالتي گريان مي‌گويد: اي بخشنده اي بزرگوار، اي يگانه اي يكتا، اي بي نياز، اي كسي كه زائيده نشده و نمي زايد و كفو و همتائي ندارد، اي كسي كه اين چنين بوده وكسي همانند او نيست، گواهي مي‌دهم كه هر معبودي غير از تو، از عرش تا زمينت، باطل مي‌باشد. اي عزيز كننده هر خوار شده، واي ذليل كننده هر عزيز، مشكلم را مي‌داني، پس بر محمد و خاندانش درود فرست و مشكلم را حل كن. آنگاه گونه راستت را روي زمين گذارده وعمل را تكرار مي‌كني، وسپس گونه چپ را بر زمين نهاده وعمل را مجددا تكرار مي‌كني.

دعاؤه لقضاء الحوائج

اشاره

روي مقاتل بن مقاتل قال: قلت للرضا (عليه السلام): جعلت فداك علمني دعاء لقضاء الحوائج؟ فقال: اذا كانت لك حاجة الي الله مهمة فاغتسل والبس انظف ثيابك، وشم شيئا من الطيب، ثم ابرز تحت السماء، فصل ركعتين، تفتح الصلاة، فتقرء فاتحة الكتاب و " قل هو الله احد " خمس عشر مرة، ثم تركع وتقرء خمس عشر علي مثل صلاة التسبيح، غيران القراءة خمس عشرة مرة، ثم تسجد وتقول في سجودك: اللهم ان كل معبود من لدن عرشك الي قرار ارضك فهو باطل سواك، فانك انت الله الحق المبين، اقض لي حاجة كذا، وكذا الساعة الساعة، وتلح فيما اردت.

دعاي آن حضرت براي قضاء حوائج

از مقاتل بن مقاتل روايت شده: به آن حضرت عرضه داشت: فدايت شوم دعائي براي قضاء حوائج بمن تعليم فرما؟ فرمود: هر گاه حاجت مهمي بسوي خداوند داشتي غسل كرده و بهترين لباست را بپوش و مقداري بوي خوش استعمال كرده وزير آسمان برو، و دو ركعت نماز گذار، نماز را آغاز كرده و سوره حمد را مي‌خواني وسپس پانزده مرتبه سوره توحيد را قرائت مي‌كني، آنگاه به ركوع رفته و پانزده مرتبه اين سوره را مي‌خواني، و مانند نماز جعفر طيار ادامه مي‌دهي، غير از آن كه در اين نماز قرائت پانزده مرتبه مي‌باشد، بعد از نماز به سجده رفته ومي گوئي: پروردگارا! هر معبودي جز تو از عرش تا زمينت باطل مي‌باشد، بدرستي كه تو خداوند حق آشكاري مي‌باشي، اين حاجت مرا بر آور، همين لحظه، همين لحظه، ودر اين مورد اصرار مي‌كني.

دعاؤه لقضاء الحوائج بالتوسل بالقرآن

اشاره

عن الرضا (عليه السلام) قال: اذا حزبك امر شديد، فصل ركعتين، تقرء في احدهما: الفاتحة وآية الكرسي، وفي الثانية: الحمد و " انا انزلناه في ليلة القدر "، ثم خذ المصحف وارفعه فوق رأسك، وقل:
اللهم بحق من ارسلته الي خلقك، وبحق كل اية فيه، و بحق كل من مدحته فيه عليك، وبحقك عليه، ولانعرف احدا اعرف بحقك منك. يا سيدي يا الله - عشر مرات، بحق محمد - عشرا، بحق علي - عشرا، بحق فاطمة - عشرا. بحق امام بعده كل امام بعده عشرا، حتي تنتهي الي امام حق، الذي هو امام زمانك، فانك لاتقوم من مقامك حتي يقضي الله حاجتك.

دعاي آن حضرت براي قضاء حوائج با توسل به قرآن

از آن حضرت روايت شده: هر گاه امر شديدي بر تو عارض شد دو ركعت نماز بگذار، در يكي از آنها سوره حمد و آية الكرسي، ودر ركعت دوم سوره حمد و سوره قدر را بخوان، پس قرآن را بالاي سر خود قرار داده و بگو: پروردگارا! به حق كسي كه او را بسوي خلقت فرستادي، وبه حق تمام آياتي كه در آنست، وبه حق كساني كه در قرآن ايشان را مدح و توصيف نموده اي، بحق تو بر آنها، وكسي را آگاه تر به حق تو از خودت نمي‌شناسيم. اي آقايم اي خدا - ده بار، بحق محمد - ده مرتبه، بحق علي - ده بار، بحق فاطمه - ده بار. و نام هر يك از امامان بعد از او را برده وبه حق آنان خداوند را ده بار سوگند ده، تا اين كه به امام زمان خودت برسي، از جايگاهت بر نمي‌خيزي مگر اين كه حاجتت بر آورده شده باشد.

دعاؤه لقضاء الحوائج

اشاره

عن الرضا (عليه السلام) قال: يصلي ركعتين، يقرء في كل واحدة منهما الحمد مرة و " انا انزلناه " ثلاث عشرة، فاذا فرغ سجد وقال: اللهم يا فارج الهم، وكاشف الغم، ومجيب دعوة المضطرين، يا رحمان الدنيا ورحيم الاخرة، صل علي محمد وال محمد، وارحمني رحمة تطفئ بها عني غضبك وسخطك، وتغنيني بها عن رحمة من سواك. ثم يلصق خده الأيمن بالارض ويقول:
يا مذل كل جبار عنيد، ويا معز كل ذليل، وحقك قد بلغ المجهود مني في امر كذا، ففرج عني. ثم يلصق خده الأيسر بالأرض ويقول مثل ذلك، ثم يعود الي سجوده ويقول مثل ذلك، فان الله سبحانه يفرج غمه ويقضي حاجته.

دعاي آن حضرت براي قضاء حوائج

از آن حضرت روايت شده: دو ركعت نماز خوانده، در هر ركعت يكبار سوره حمد و سيزده بار سوره قدر خوانده شود، پس از فراغ به سجده رفته و گويد: پروردگار! اي بر طرف كننده هم و زائل كننده غم، و اجابت كننده دعاي بيچارگان، اي مهربان در دنيا و در آخرت، بر محمد و خاندانش درود فرست و مرا مشمول رحمتت بگردان، رحمتي كه به آن غضب و سخطت خاموش شده، و مرا از رحمت غير تو بي نياز گرداند. سپس گونه راستش را بر زمين قرار داده و گويد:
اي ذليل كننده هر جبار كينه توز، واي عزيز كننده هر ذليل، سوگند بحق تو كه در اين امر طاقتم به پايان رسيده، پس در اين امر گشايش عطا فرما. سپس گونه چپش را روي زمين نهاده و همين سخن را مي‌گويد، آنگاه به سجده رفته واين ذكر را تكرار مي‌نمايد، خداوند غم او را بر طرف و حاجتش را بر مي‌آورد.

دعاؤه لقضاء الدين

اشاره

عن ابي جعفر (عليه السلام) قال: جاء رجل الي الرضا (عليه السلام) فقال: يا بن رسول الله اني ذوعيال وعلي دين، وقد اشتدت حالي، فعلمني دعاء اذا دعوت الله به رزقني الله، فقال: يا عبد الله توضأ واسبغ وضوءك، ثم صل ركعتين تتم الركوع والسجود فيهما، ثم قال: يا ماجد يا كريم، يا واحد يا كريم، اتوجه اليك بمحمد نبيك نبي الرحمة، يا محمد يا رسول الله، اني اتوجه بك الي الله ربك ورب كل شئ ان تصلي علي محمد وعلي اهل بيته. واسألك نفحة من نفحاتك، وفتحا يسيرا، ورزقا واسعا، الم به شعثي، واقضي به ديني، واستعين به علي عيالي.

دعاي آن حضرت براي اداء دين

از امام جواد (عليه السلام) روايت شده: شخصي نزد امام رضا (عليه السلام) آمده وگفت: اي فرزند رسول خدا، فرزندان بسيار داشته و ديني بر گردن دارم و دچار مشكل شده ام، دعائي بمن بياموز كه هر گاه خدا را بدان دعا بخوانم خداوند روزي بمن عنايت فرمايد، فرمود: اي بنده خدا وضو بگير و آنرا زيبا بعمل آور، سپس دو ركعت نماز بجا آور، كه ركوع و سجده آنرا كامل انجام دهي، سپس بگو: اي بخشنده اي بزرگوار، اي يكتا اي بزرگوار، بتو روي مي‌كنم با محمد پيامبرت پيامبر رحمت، اي محمد اي رسول خدا من با تو بسوي خدا پروردگارت و پروردگار هر چيزي روي كرده ام، كه بر محمد و خاندانش درود فرستي. واز تو نسيمي از رحمتت و پيروزي آسان وروزي گسترده مي‌خواهم، كه پراكندگي ام را به اجتماع مبدل و دينم را اداء كرده، وبا آن به خانواده ام كمك نمايم.

ادعیه آن حضرت در رفع خطرات و شر دشمنان

اشاره

براي پوشيده ماندن از دشمنان
در دفع شرور
در دفع شر دشمنان
در دفع دشمن، به نام رقعة الجيب
در احتراز
در احتراز از دشمنان
در دفع دشمن

دعاؤه في الاحتجاب

اشاره

استسلمت مولاي لك، واسلمت نفسي اليك، وتوكلت في كل اموري عليك، وانا عبدك وابن عبديك، اخباني اللهم في سترك عن شرار خلقك، واعصمني من كل اذي وسوء بمنك، واكفني شر كل ذي شر بقدرتك. اللهم من كادني اوارادني فاني ادرأ بك في نحره، واستعين بك منه، واستعيذ منه بحولك وقوتك، وشد عني ايدي الظالمين اذ كنت ناصري لا اله الا انت، يا ارحم الراحمين، واله العالمين. اسألك كفاية الاذي، والعافية والشفاء، والنصر علي الاعداء، والتوفيق لما تحب ربنا وترضي، ياالله العالمين، يا جبار السماوات والارضين، يا رب محمد واله الطيبين الطاهرين، صلواتك عليهم اجمعين.

دعاي آن حضرت در پوشيده ماندن از دشمنان

مولايم! به تو تسليم شده و جانم را بتو تسليم مي‌كنم، ودر تمام كارهايم بر تو توكل مي‌نمايم، ومن بنده تو پسر دو بنده توام، مرا از شر مخلوقاتت در پوشش خودت پوشيده دار، و به منتت از هر اذيت و بدي مرا در امان دار، وبه قدرتت شر هر شروري را از من دور نما. پروردگارا! هر كه نسبت بمن مكر ورزد يا قصد بدي نسبت بمن دارد، آنرا بخودش بر گردانده واز تو در مقابل او ياري مي‌خواهم، و از او به نيرو و توان تو پناه مي‌برم، واگر ياور من هستي دستهاي ستمكاران را از من بازدار، معبودي جز تو نيست اي مهربانترين مهربانان و پروردگار جهانيان. از تو مي‌خواهم كفايت كردن اذيت ها، ونيز عافيت و شفاء و ياري بر دشمنان، و توفيق بر آنچه اي پروردگار دوست داشته واز آن خشنود مي‌باشي، اي پروردگار جهانيان، اي فرمانرواي آسمانها و زمينها، اي پروردگار محمد و خاندان پاك و پاكيزه اش - بر تمامي آنان درود باد.

دعاؤه في العوذة لدفع الاعداء

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم لا اله الا الله وحده لاشريك له، انجز وعده، ونصر عبده، واعز جنده، وهزم الاحزاب وحده، فله الملك وله الحمد، الحمد لله رب العالمين. امسيت واصبحت في حمي الله الذي لايستباح، وذمته التي لاترام ولاتخفر، وفي عز الله الذي لايقهر، وفي حزبه الذي لايغلب، وفي جنده الذي لايهزم، وحريمه الذي لايستباح. بالله استجرت وبالله اصبحت وبالله استنجحت، وتعززت وتعوذت، وانتصرت وتقويت، وبعزة الله قويت علي اعدائي، وبجلال الله وكبريائه ظهرت عليهم، وقهرتهم بحول الله وقوته، واستعنت عليهم بالله.
وفوضت امري الي الله، وحسبي الله ونعم الوكيل، وتراهم ينظرون اليك وهم لايبصرون، اتي امر الله، فلجت حجة الله، غلبت كلمته علي اعداء الله الفاسقين، وجنود ابليس اجمعين. لن يضروكم الا اذي، وان يقاتلوكم يولوكم الادبار، ثم لاينصرون، ضربت عليهم الذلة اينما ثقفوا اخذوا وقتلوا تقتيلا، لا يقاتلونكم جميعا الا في قري محصنة، او من وراء جدر، باسهم بينهم شديد، تحسبهم جميعا وقلوبهم شتي، ذلك بانهم قوم لايعقلون. تحصنت منهم بالحصن المحفوظ، فما اسطاعوا ان يظهروه وما استطاعوا له نقبا، اويت الي ركن شديد والتجأت الي كهف رفيع، وتمسكت بالحبل المتين، وتدرعت بدرع الله الحصينة، وتدرقت بدرقة أمير المؤمنين، وتعوذت بعوذة سليمان بن داود، وتختمت بخاتمه.
فانا حيثما سلكت امن مطمئن، وعدوي في الاهوال حيران، قد حف بالمهانة والبس الذل، وقمع بالصغار، ضربت علي نفسي سرادق الحياطة، ولبست درع الحفظ، وعلقت علي هيكل الهيبة. وتتوجت بتاج الكرامة، وتقلدت بسيف العز الذي لايفل، وخفيت عن اعين الباغين الناظرين، وتواريت عن الظنون، وامنت علي نفسي، وسلمت من اعدائي بجلال الله. فهم لي خاضعون، وعني نافرون، كانهم حمر مستنفرة، فرت من قسورة، قصرت ايديهم عن بلوغي، وعميت ابصارهم عن رؤيتي، وخرست السنتهم عن ذكري، وذهلت عقولهم عن معرفتي، وتخوفت قلوبهم، وارتعدت فرائصهم ونفوسهم من مخافتي بالله الذي لا اله الا هو.
يا هو، يا من لا اله الا هو، افلل جنودهم، واكسر شوكتهم، ونكس رؤوسهم، واعم ابصارهم، فظلت اعناقهم لي خاضعين، وانهزم جيشهم، وولوا مدبرين، سيهزم الجمع ويولون الدبر، بل الساعة موعدهم والساعة ادهي وامر، وما امر الساعة الا كلمح البصر. علوت عليهم بعلو الله الذي كان يعلو به علي صاحب الحروب، منكس الرايات، ومبيد الاقران، وتعوذت باسماء الله الحسني وكلماته العليا، وظهرت علي اعدائي ببأس شديد وامر رشيد،

واذللتهم وقمعت رؤوسهم، وظلت اعناقهم لي خاضعين. فخاب من ناواني، وهلك من عاداني، وانا المؤيد المنصور، والمظفر المتوج المجبور، وقد لزمت كلمة التقوي، واستمسكت بالعروة الوثقي، واعتصمت بحبل الله المتين، فلن يضرني كيد الكائدين، وحسد الحاسدين، ابد الابدين، ودهر الداهرين، فلن يراني احد، ولن يقدر علي احد.
قل انما ادعو ربي ولااشرك به احدا، اسألك يا متفضل، ان تفضل علي بالامن والايمان علي نفسي وروحي بالسلامة من اعدائي، وان تحول بيني وبين شرهم بالملائكة الغلاظ الشداد، لايعصون الله ما امرهم، ويفعلون ما يؤمرون، وايدني بالجند الكثيفة والارواح العظيمة المطيعة. فيجيبونهم بالحجة البالغة، وتقذفونهم بالحجر الدامغ، ويضربونهم بالسيف القاطع، ويرمونهم بالشهاب الثاقب، والحريق الملتهب والشواظ المحرق، ويقذفون من كل جانب دحورا ولهم عذاب واصب. قذفتهم وزجرتهم بفضل بسم الله الرحمن الرحيم، بطه ويس والذاريات والطواسين، وتنزيل القران العظيم، والحواميم وبكهيعص، وبكاف كفيت وبهاء هديت وبياء يسر لي، وبعين علوت وبصاد صدقت انه لا اله الا هو. وبنون والقلم وما يسطرون وبمواقع النجوم، وبالطور وكتاب مسطور، في رق منشور، والبيت المعمور، والسقف المرفوع، والبحر المسجور، ان عذاب ربك لواقع، ما له من دافع.
فولوا مدبرين، وعلي اعقابهم ناكصين، وفي ديارهم خائنين، فوقع الحق وبطل ماكانوا يعملون، فغلبوا هنا لك وانقلبوا صاغرين، والقي السحرة ساجدين، فوقاه الله سيئات ما مكروا وحاق بآل فرعون سوء العذاب، ومكروا ومكر الله والله خير الماكرين. الذين قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لكم، فاخشوهم فزادهم ايمانا، وقالوا حسبنا الله ونعم الوكيل، فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم يمسسهم سوء واتبعوا رضوان الله، والله ذوفضل عظيم. رب اعوذ بك من همزات الشياطين واعوذ بك رب ان يحضرون، اللهم اني اعوذ بك من شر ما اخاف واحذر، واسألك من خير ما عندك، فسيكفيكهم الله وهو السميع العليم، لاحول ولاقوة الا بالله العلي العظيم. جبرئيل عن يميني، وميكائيل عن شمالي، ومحمد صلي الله عليه واله امامي، والله عزوجل يطل علي، يمنعكم مني ويمنع الشيطان الرجيم، يا من جعل بين البحرين حاجزا، احجز بيني وبين اعدائي حتي لايصلوا الي بسوء.
سترت بيني وبينهم بستراللہ الذي يستتر به من سطوات الفراعنة، ومن كان في ستراللہ كان محفوظا، حسبي الذي يكفي ما لا يكفي احد سواه، وجعلنا من بين ايديهم سدا ومن خلفهم سدا، فاغشيناهم فهم لايبصرون. اللهم اضرب علي سرادقات حفظك الذي لايهتكه الرياح، ولاتخرقه الرماح، واكفني شر ما اخافه بروح قدسك الذي من القيته عليه كان مستورا عن عيون الناظرين، وكبيرا في صدور الخلائق اجمعين. ووفق لي باسمائك

الحسني وكلماتك العليا، صلاحي في جميع ما اؤمله من خير الدنيا والاخرة، واصرف عني شر قلوبهم، وشر ما يضمرون الي خير ما لا يملكه غيرك. اللهم انك انت مولاي وملاذي، فبك الوذ، وانت معاذي، فبك اعوذ، يا من دان له رقاب الجبابرة، وخضعت له عماليق الفراعنة، اجرني اللهم من حزبك وكشف سترك، ونسيان ذكرك، والاضراب عن شكرك، انا في كنفك ليلي ونهاري، ونومي وقراري، وانتباهي وانتشاري، ذكرك شعاري، وثناؤك دثاري. اللهم ان خوفي امسي واصبح مستجيرا بك وبامانك، من خوفك وسوء عذابك، واضرب علي سرادقات حفظك، وارزقني حفظ عنايتك برحمتك يا ارحم الراحمين، امين امين رب العالمين.

دعاي آن حضرت در دفع شر

بنام خداوند بخشنده مهربان، معبود حقي جز خداي بزرگ نيست، يگانه بوده و شريكي ندارد، وعده اش را متحقق ساخت وبنده اش را ياري نمود، و لشكريانش را پيروز كرد، و دشمنان را فراري داد، فرمانروايي از آن او است وستايش مخصوص او مي‌باشد، و حمد وستايش سزاي پروردگار جهانيان است. صبح و شام در حمايت خداوند كه زوال ندارد، و پناه او كه مورد حمله قرار نمي‌گيرد، و عزت الهي كه ذلت ندارد، و حزب او كه شكست نمي‌خورد، و لشكر او كه فرار نمي‌كند، و حريم او كه در امنيت قرار دارد، مي‌باشم. به خدا پناه برده، و به ياد او هستم، واز او ياري مي‌جويم، و عزت مي‌خواهم، پناهنده به اويم، واز او كمك مي‌خواهم و نيرو مي‌طلبم، و بياري او بر دشمنانم پيروز مي‌شوم، وبه جلال و كبرياي الهي بر آنان غالب مي‌گردم، وبه نيرو و توان او آنان را سر كوب كردم، واز او بر عليه ايشان ياري مي‌خواهم.
و كارم را به خدا سپردم واو مرا كافي است و بهترين نگاهبان مي‌باشد، مي‌نگري كه آنان به تو چشم دوخته اند ولي تو را نمي‌بينند امر الهي تحقق پذيرفت، حجت الهي چيره شد و عذاب او بر دشمنان فاسق خدا و لشكريان شيطان متحقق گرديد. آنان جز آزار ضرري بشما نخواهند رساند، واگر با شما نبرد كنند فرار كرده، و ياري نمي‌گردند، ذلت و خواري براي آنان مقرر شده وهر كجا يافت شوند گرفته شده وبه قتل مي‌رسند، با شما جز در قلعه هاي محكم يا از پشت ديوار ها نمي‌جنگند، در بين خود شان اختلاف بسيار دارند ولي تو آنان را متحد مي‌پنداري، در حاليكه قلبهايشان در تضاد است، چرا كه آنان گروهي نادان هستند. با پناه محكم خود را در پناه قرار دادم، از اينرو نمي‌توانند بر آن غالب شده و نمي توانند راهي براي نابوديش بيابند، به ركن محكمي پناه برده، ودر جايگاه بلندي مأوا گرفته، وبه دستگيره روشني متمسك شده، ودر سپر محكم الهي پناه گرفته ام، ودر ياري امير مؤمنان قرار داشته وبه حرز سليمان بن داود و انگشتر او به خدا پناه مي‌آورم.
من در هر كجا كه باشم در آرامش و اطمينان قرار دارم و دشمنم در سختيها سرگردان است، در ذلت و خواري قرار داشته ورنج و بدبختي بر او فرومي ريزد، حفاظت الهي را در اختيار داشته ودر پناه او قرار دارم و نگاهباني او حافظ من است. و تاج كرامت الهي را بر سر داشته وبه شمشير عزت الهي كه كندي در آن نيست خود را وابسته ساخته ام، واز چشمان دشمنان نظاره گر خود را مخفي داشته واز گمان هاي بد شان دور شده ودر امان مي‌باشم وبه جلالت الهي از دشمنانم رهايي يافته ام. از

اينرو آنان در مقابلم خاضع واز من فرار مي‌كنند، همان گونه كه خران از شير درنده مي‌گريزند، بياري خداوند كه معبود حقي جز او نيست دستانشان از دست يابي بمن كوتاه، ديدگانشان از ديدار من كور، زبانشان از ياد من لال، عقول شان از درك معرفت من كوتاه مي‌باشد، دلهاشان ترسان، اندامشان وجان ها شان از ترس من لرزان است.
اي خداوند، اي كه معبود حقي جز تو نيست، لشكريانشان را فراري، عزت شان را نابود كن، وآنان را سرافكنده گردان، و ديدگانشان را كور نما، تا در برابر من خاضع شده و لشكريانشان پشت كرده و فرار كنند، آن گروه متفرق شده و فراري مي‌شوند، بلكه قيامت سر انجام شان است و عذاب آن بسيار درد ناك مي‌باشد، و وقوع آن حتمي است وناگهاني فرا مي‌رسد.
بوسيله بر تري و قدرتي كه علي (عليه السلام) جنگجو و پائين آورنده پرچمهاي كفر و نابود كننده ستمگران با آن بر تري مي‌جست، برتري مي‌جويم، وبه نامهاي نيكوي الهي و كلمات بر تر او در پناه خدا قرار مي‌گيرم، وبه قدرتي بسيار و امر الهي بر دشمنانم غالب مي‌گردم، آنان را ذليل و خوار كرده و سر افكنده مي‌گردانم، كه در برابرم خاضع و فروتن شوند. دشمنانم نا اميد و مخالفانم نابود، ومن تأييد شده و پيروز و غالب و خرسند مي‌باشم، بر اساس تقوي عمل كرده وبه دستگيره محكم الهي و ريسمان محكم او آويخته شده ام، از اينرو كيد حيله گران، و حسد حسودان هرگز بمن نمي‌رسد، كسي مرا نمي‌بيند وبر من غالب نمي‌گردد.
بگو من پروردگارم را خوانده و شريكي براي او قرار نمي‌دهم، اي تفضل كننده از تو مي‌خواهم كه امنيت و سلامتي در نفس و جانم و رهايي از دشمنانم را عنايت كني، وبين من و شر آنان با فرشتگان عذابت كه به فرمانت عمل كرده و تخلف نمي‌كنند ودر انتظار فرمان تو هستند، فاصله بيندازي، و مرا به لشكريان بسيارت و فرشتگان درگاهت ياري نمايي. تا آنان را با دلائل روشن پاسخ گفته، و با سنگ هاي نابود كننده نابود سازيم، با شمشير برنده بر آنان حمله بريم، و تيرهاي بلا و آتشبار برايشان فرو ريزيم، واز هر طرف مورد حمله قرار گيرند، و خوار شده و عذاب درد ناك در انتظار شان است. به فضيلت بسم الله الرحمن الرحيم و طه ويس و ذاريات و طواسين و حواميم بر آنان حمله بريم، ونيز به فضيلت كهيعص، كه به كاف آن كفايت شده وبه هاء هدايت گرديده، و بياء يسر و آساني مقرر كرده، وبه عين علو و برتري يا بيم، وبه صاد به صداقت بگوئيم كه معبودي جز تو نيست. ونيز به نون و قلم وآنچه مي‌نويسد، وبه جايگاه هاي ستارگان، وبه كوه طور وكتاب نوشته شده، در كاغذي باز، وبه خانه ساخته شده و سقف بر افراشته و درياي خروشان، بدرستي كه عذاب الهي تحقق مي‌يابد، وراه رهايي از آن نيست.
پس فرار كرده و روي گرداندند، ودر شهرها شان ترسان باقي ماندند،

وحق غالب وآنچه مي‌دانستند باطل گرديد، و مغلوب شده و ذليلانه باز گشتند، و ساحران بر زمين افتاده، وخداوند از تحقق اعمال زشت آنان جلوگيري كرد و عذاب دردناك بر خاندان فرعون فرود آمد، و مكر كردند وخداوند نيز مكر كرد واو بهترين مكر كنندگان است. كساني كه مردم به آنان گفتند: مردم بر عليه شما متحد شده اند پس بترسيد، ايمان آنان افزون گشت و گفتند: خداوند ما را كافي است واو بهترين نگاهبانان است، و همراه نعمت الهي باز گشته وبا فضلي كه بدي در آن راه ندارد، و رضاي الهي را طالب بوده وخداوند داراي فضل بزرگ است. پروردگارا! از وساوس شيطان وحضور آنان به تو پناه مي‌برم، خدايا از شر آنچه مي‌ترسم ودر هراسم به تو پناه مي‌آورم، و امور خيري كه نزد توست را خواهانم، پس خداوند آنان را كفايت كرده واو شنواي داناست، و نيرو و تواني جز به اراده او نيست. جبرئيل از طرف راست، وميكائيل از طرف چپ، وحضرت محمد پيشاپيش من، وخداوند حافظ و نگاهبان من است، آنان و شيطان رانده شده را از من دور مي‌دارد، اي آن كه بين دو دريا مانع قرارداد، بين من و دشمنانم مانع ايجاد كن تا بدي بمن نرسانند.
بين خود وآنان پوشش و حجاب الهي، كه بوسيله آن از آزار فراعنه در امان بود، را قرار دادم، و هر كه در حفظ الهي باشد محفوظ است، كسي مرا كفايت مي‌كند كه اموري را كفايت مي‌نمايد كه در توان كسي نيست، واز پيشاپيش واز پشت سر موانعي را ايجاد كن و ما را از ديد آنان پوشيده دار تا ما را نبينند. خداوندا! پوشش هاي حفاظتي خود را كه بادها آنرا درهم نكوبد، و نيزه‌ها آنرا درهم ندرد، را بر من قرار ده، و مرا از شر آنچه از آن مي‌ترسم در امان دار، بحق روح القدس كه بر هر كه قرار گيرد از ديدگان بينندگان در امان بوده و جايگاه بلندي در قلوب مردم پيدا مي‌كند. به حق اسماء حسنايت و كلمات برترت مرا موفق كن به آنچه از خير دنيا وآخرت آرزومندم و صلاح من در آنست، و شر قلبهايشان وآنچه در آن پنهان مي‌دارند را بسوي خيري كه تنها در توان توست، منحرف نما. خداوندا! بدرستي كه تو مولاي من مي‌باشي، به تو پناه برده وتو پناهگاه مني، اي كه گردن هاي جباران و ستمگران در مقابلش فروتن و خاضع مي‌گردد، بتو پناه مي‌آورم، پس خدايا مرا از خواريت وآشكار نمودن اسرارت، و فراموشي يادت و روي گرداندن از شكرت، مصون دار، من در شب و روز و خواب و بيداري در حفاظت توام، يادت شعارم و ثناء ت ورد زبانم است.
خداوندا! وحشتم پناهنده به تو گرديده تا از غضب و عذابت در امان ماند، پس حفاظتت را بر من قرار ده و عنايتت را روزيم گردان، به رحمتت اي مهربانترين مهربانان، اي پروردگار جهانيان اجابت كن، اجابت كن.

دعاؤه في العوذة في استدفاع شر الاعداء

اشاره

روي انه لما مات ابو الحسن الرضا علي بن موسي (عليه السلام) وجد عليه تعويذ معلق، وفي آخره عوذة ذكر ان آبائه (عليهم السلام) كانوا يقولون: ان جدهم عليا (عليه السلام) كان يتعوذ بها من الاعداء وكانت معلقة في قراب سيفه، وفي آخرها اسماء الله عزوجل، وانه (عليه السلام) شرط علي ولده واهله ان لايد عوبها علي احد، فان من دعابه لم يحجب دعاؤه عن الله جل اسمه وتقدست اسماؤه: اللهم بك استفتح، وبك استنجح، وبمحمد صلي الله عليه واله اتوجه، اللهم سهل لي حزونته وكل حزونة، وذلل لي صعوبته وكل صعوبة، واكفني مؤونته وكل مؤونة.
وارزقني معروفه ووده، واصرف عني ضره ومعرته، انك تمحو ما تشاء وتثبت وعندك ام الكتاب، الا ان اولياء الله لاخوف عليهم ولاهم يحزنون. انا رسل ربك لن يصلوا اليك، طه حم لايبصرون، وجعلنا في اعناقهم اغلاقا فهي الي الاذقان فهم مقمحون، وجعلنا من بين ايديهم سدا، ومن خلفهم سدا فاغشينا هم فهم لايبصرون. اولئك الذين طبع الله علي قلوبهم وسمعهم وابصارهم، واولئك هم الغافلون، لاجرم ان الله يعلم ما يسرون وما يعلنون، فسيكفيكهم الله وهو السميع العليم، وتريهم ينظرون اليك وهم لايبصرون. صم بكم عمي فهم لايرجعون، طسم تلك آيات الكتاب المبين، لعلك باخع نفسك الا يكونوا مؤمنين، ان نشا ننزل عليهم من السماء اية، فظلت اعناقهم لها خاضعين.
الاسماء: اللهم اني اسألك بالعين التي لاتنام، وبالعز الذي لايرام، وبالملك الذي لايضام، وبالنور الذي لايطفي، وبالوجه الذي لايبلي، وبالحياة الذي لاتموت، وبالصمدية التي لاتقهر، وبالديمومية التي لاتقني، وبالاسم الذي لايرد، وبالربوبية التي لاتستذل، ان تصلي علي محمد وال محمد، وان تفعل بي كذا وكذا. وتذكر حاجتك تقضي ان شاءالله تعالي.

دعاي آن حضرت در دفع شر دشمنان

روايت شده: هنگامي كه امام رضا (عليه السلام) به شهادت رسيدند در لباس آن حضرت اين تعويذ پيدا شد، در آخر آن چنين نوشته شده بود كه از پدرانش روايت شده كه جدشان علي (عليه السلام) اين تعويذ را براي دفع شر دشمنان بكار برده و در غلاف شمشيرش قرار داشت، و در آخر آن نامهاي الهي است، وآن حضرت بر فرزندان و خاندانش شرط كرده كه آنرا بر عليه كسي نخوانند، چرا كه هر كه اين دعا را بخواند دعايش محجوب نمي‌ماند: پروردگارا! به تو آغاز كرده واز تو ياري مي‌جويم، وبه محمد - كه درود تو بر او و خاندانش باد - روي مي‌آورم، پروردگارا دشواري آن وهر دشواري را برايم آسان گردان واين مشكل وتمام مشكلات را برايم بر طرف گردان، ورنج آن و هر رنجي را كفايت فرما.
دوستي و محبتش را روزيم فرموده، و ضرر و رنجش را از من دور دار، تو آنچه مي‌خواهي را محو و اثبات مي‌كني وام الكتاب در نزد توست، آگاه باشيد كه هيچ خوف و حزني براي اولياء الهي نمي‌باشد. ما فرستادگان پروردگارت مي‌باشيم، وآنان هرگز به تو نمي‌رسند، طه حم، نمي‌نگرند، ودر گردنهايشان غل و زنجيرهايي قرار داديم كه تا گوشهايشان مي‌آيد، از پيشاپيش آنان و از پشت سرشان موانع قرار داديم كه آنان را مي‌پوشاند پس آنان نمي‌نگرند. اينان كساني هستند كه خداوند بر قلبها و گوشها و ديدگانشان مهر نهاده و اينان غافلانند، شكي نيست كه خداوند به پنهان وآشكار شان آگاه است وبه زودي شرشان را كفايت مي‌كند واو شنوا و داناست، ومي بيني آنان بتو مي‌نگرند در حاليكه نمي‌بينند. كرند، لالند، كورند، پس باز نمي گردند، طسم اين آيات كتاب آشكار است، شايد تو جانت را بخاطر ايمان آنان از بين ببري، اگر بخواهيم از آسمان براي آنان آيه اي نازل مي‌كنيم كه در مقابل آن خاضع شوند.
نامها: خداوندا! از تو مي‌خواهم به ديده اي كه نمي‌خوابد، به عزتي كه مورد سوء قصد قرار نمي‌گيرد، وبه فرمانروايي كه ستم نمي‌كند، وبه نوري كه خاموش نمي‌شود، وبه چهره اي كه پوسيده نمي‌شود، به زنده اي كه نمي‌ميرد، وبه قدرتي كه مغلوب نمي‌گردد، به جاودانگي كه فنا ندارد، وبه نامي كه رد نمي‌شود، وبه ربوبيتي كه ذليل نمي‌گردد، بر محمد و خاندانش درود فرست واين كار را برايم انجام ده. و حاجتت را ذكر مي‌كني انشاء الله انجام مي‌شود.

دعاؤه في الاحتراز، المسمي برقعة الجيب

اشاره

روي عن ياسر الخادم انه قال: لما نزل ابو الحسن علي بن موسي الرضا (عليهما السلام) قصر حميد بن قحطبة نزع ثيابه وناولها حميدا - الي ان قال: فقلت: جعلت فداك ان الجارية وجدت رقعة في جيب قميصك، فما هي؟ قال: يا حميد هذه عوذة لانفارقها، فقلت: لو شرفتني بها، فقال: هذه عوذة من امسكها في جيبه كان البلاء مدفوعا عنه، وكانت له حرزا من الشيطان الرجيم: بسم الله الرحمن الرحيم، بسم الله اني اعوذ بالرحمان منك ان كنت تقيا او غير تقي، اخذت بالله السميع البصير علي سمعك وبصرك، لاسلطان لك علي، ولاعلي سمعي، ولاعلي بصري، ولاعلي شعري، ولاعلي بشري، ولاعلي لحمي، ولاعلي دمي، ولاعلي مخي، ولاعلي عصبي، ولاعلي عظامي، ولاعلي مالي، ولاعلي ما رزقني ربي. سترت بيني وبينك بستر النبوة الذي استتر انبياء الله به، من سطوات الجبابرة والفراعنة، جبرئيل عن يميني، وميكائيل عن يساري، واسرافيل عن ورائي، ومحمد صلي الله عليه واله امامي، والله مطلع علي، يمنعك مني ويمنع الشيطان مني. اللهم لايغلب جهله اناتك ان يستفزني ويستخفني، اللهم اليك التجأت، اللهم اليك التجأت، اللهم اليك التجأت.

وفي رواية: بسم الله الرحمن الرحيم، اعوذ بالرحمان منك ان كنت تقيا، اخسؤا فيها ولاتكلمون، اخذت سمعك وبصرك بسمع الله وبصره، واخذت قوتك وسلطانك بقوة الله وسلطان الله الحاجز بيني وبينك بما حجربه انبيائه ورسله، وسترهم من الفراعنة وسطواتهم. جبرئيل عن يميني، وميكائيل عن يساري، ومحمد امامي، والله محيط بي، يحجزك عني ويحول وبيتي بحوله وقوته، حسبي الله ونعم الوكيل، ماشاء الله كان و مالم يشأ لم يكن. ويكتب آية الكرسي علي التنزيل، ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم، ويحملها.

دعاي آن حضرت در دفع دشمن، به نام رقعة الجيب

از ياسر خادم روايت شده: هنگامي كه امام به قصر حميد بن قحطبه رفت لباس خود را در آورد، وبه حميد داد - تا آنجا كه گويد: گفتم: فدايت شوم كنيز كاغذي را در لباس تو يافته آن چيست؟
فرمود: اي حميد اين تعويذي است كه از آن جدا نمي‌شويم، گفتم: اگر مرا بدان مفتخر گرداني، فرمود: اين تعويذي است كه هر كه آنرا در لباسش نگاه دارد بلاء از آن دور بوده، ودر مقابل شيطان رانده شده او را نگاه مي‌دارد: بنام خداوند بخشنده مهربان، بنام خدا، من از تو به خداوند پناه مي‌برم اگر پرهيزكار بوده يا نباشي، به خداوند شنواي بينا، چشم و گوشت را گرفتم، تو قدرتي بر من ونه بر گوش وچشم و مو و پوست و گوشت و خون و مخ و رگها و استخوانها واموال وآنچه خداوند بمن روزي كرده، نداري. بين خود و توبه پوششي كه پيامبران الهي با آن از حملات جباران و فراعنه خود را پوشيده مي‌داشتند، خود را پوشيده داشتم، جبرئيل از سمت راست، وميكائيل از سمت چپ، و اسرافيل از پشت سر، وحضرت محمد پيشاپيش من قرار دارند، وخداوند بر من آگاه بوده وتو و شيطان را از من بازمي دارد. خداوندا! جهالت او بر صبر تو غالب نمي‌گردد تا مرا فريب داده يا خفيف شمرد، خداوندا بتو پناه آورده ام، خدايا بتو پناه آورده ام، خدايا به تو پناه آورده ام.
ودر روايتي چنين آمده: بنام خداوند بخشنده مهربان، اگر پرهيزكار مي‌باشي به تو به پروردگار پناه مي‌برم، دور شويد و سخن نگوئيد، شر گوش وچشم تو را با گوش و چشم الهي دفع نمودم، و نيرو و توانت را به نيرو و توان الهي دفع كردم، كه بين من وتو مانع مي‌شود، آنگونه كه پيامبران و رسولانش را از شر فرعونها و قدرتشان محافظت كرد. جبرئيل از سمت راست، وميكائيل از سمت چپ، ومحمد - كه درود خدا بر او و خاندانش باد - پيشاپيش، وخداوند مرا در احاطه خود دارد، مانع آسيب تو شده وبين من وتو با نيرو و توانش مانع مي‌گردد، خداوند مرا كافي است واو بهترين نگاهبان است، آنچه خداوند بخواهد واقع شده وآنچه در مشيت او نباشد انجام نمي‌گيرد. و آية الكرسي را مي‌نويسد، وسپس لاحول ولا قوة الا بالله، وآن گاه آنرا با خود حمل مي‌كند.

دعاؤه في الاحتراز

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم، يا من لاشبيه له ولامثال له، انت الله لا اله الا انت، ولاخالق الا انت، تفني المخلوقين وتبقي انت، حلمت عمن عصاك، وفي المغفرة رضاك.

دعاي آن حضرت در احتراز

بنام خداوند بخشنده ومهربان، اي كه شبيهي نداشته و مثالي براي او نيست، تو خدايي هستي كه معبودي جز تو نيست، و آفريدگاري جز تو نمي‌باشد، مخلوقين را فاني نموده وخود جاودانه اي، از كساني كه عصيانت را مي‌كنند در مي‌گذري و خشنوديت در بخشش است.

دعاؤه في الاحتراز من الاعداء

اشاره

دعاؤه وقد غضب عليه المأمون فسكن: بالله استفتح، وبالله استنجح، وبمحمد صلي الله عليه واله اتوجه، اللهم سهل لي حزونة امري كله، ويسرلي صعوبته، انك تمحو ما تشاء وتثبت، وعندك ام الكتاب.

دعاي آن حضرت در احتراز از دشمنان

دعاي آن حضرت در زماني كه مأمون برايشان غضب كرده بود و آرام شد: به خدا آغاز كرده وبه او ياري مي‌جويم، وبه محمد - كه درود خدا بر او و خاندانش باد - روي مي‌آورم، پروردگارا سختي تمام كارهايم را آسان فرما، ورنج آنها را بر طرف ساز، بدرستي كه تو آنچه بخواهي را محو و اثبات مي‌كني، وام الكتاب نزد توست.

دعاؤه لدفع العدو

اشاره

روي عنه (عليه السلام) انه قال: اذا دعا احدكم علي عدوه فليقل: اللهم اطرقه بليلة لااخت لها، وابح حريمه.

دعاي آن حضرت در دفع دشمن

از آن حضرت روايت شده: هر گاه يكي از شما خواست بر عليه دشمنش دعا كند، بگويد: خداوندا! او را به در دي كه مشابه ندارد مبتلا كن، و احترامش را زائل ساز.
[صفحه 167]

ادعيه آن حضرت در درمان بيماري‌ها و آنچه به آن ارتباط دارد

اشاره

در تعويذ براي هر درد و خوف
در تعويذ براي هر درد
براي رفع دردها
براي تمامي بيماري‌ها
براي بيماري تب
براي بيماري تب
براي بيماري ثالول
براي بيماري ثالول
براي بيماري خنازير
براي بيماري سل
براي درد شقيقه
در تعويذ براي زنان حامله در مقابل انسانها و جنبندگان
براي دفع سحر
براي دفع عقرب و مار
براي رد گمشده
[صفحه 168]

دعاؤه في العوذة لكل خوف وداء

اشاره

قال الحسين بن علي بن يقطين: اخذت هذه العوذة من الرضا (عليه السلام)، وذكر انها جامعة مانعة، وهي حرز وامان من كل داء وخوف: بسم الله الرحمن الرحيم، بسم الله اخسئوا فيها ولا يتكلمون، اعوذ بالرحمان منك ان كنت تقيا او غير تقي، اخذت بسمع الله وبصره علي اسماعكم وابصاركم، وبقوة الله علي قوتكم. لاسلطان لكم علي فلان بن فلان، ولا علي ذريته، ولاعلي ماله، ولاعلي اهل بيته، سترت بينكم وبينه بستر النبوة التي استتروا بها من سطوات الفراعنة. جبرئيل عن ايمانكم، وميكائيل عن يساركم، ومحمد صلي الله عليه واله واهل بيته امامكم، والله تعالي مظل عليكم، يمنعه الله وذريته وماله واهل بيته منكم ومن الشياطين، ماشاء الله، لاحول ولاقوة الا بالله العلي العظيم. اللهم انه لايبلغ حلمه اناتك، ولايبلغه مجهود نفسه، فعليك توكلت، وانت نعم المولي، ونعم النصير، حرسك الله وذريتك يا فلان بما حرس الله به اولياءه، وصلي الله علي محمد واهل بيته. وتكتب آية الكرسي الي قوله: وهو العلي العظيم، ثم تكتب: لاحول ولاقوة الا بالله العلي العظيم، ولاملجأ من الله الا اليه، حسبنا الله ونعم الوكيل، دل سام في رأس السهباطا لسلسبيلانيها.

دعاي آن حضرت در تعويذ براي هر درد و خوف

حسين بن علي بن يقطين گويد: اين تعويذ را از امام رضا (عليه السلام) گرفتم وفرمود: آن تعويذي است جامع و مانع و حرز و امان است از هر درد و خوف: بنام خداوند بخشنده مهربان، بنام خدا در آنجا بمانيد و سكوت كنيد، از تو به خداوند پناه مي‌برم، پرهيزكار باشي يا نباشي، به گوش وچشم الهي گوشها و چشمهايتان را بسته ام، وبه نيروي الهي نيروي شما را مهار نموده ام. شما قدرتي بر فلان پسر فلان و فرزندان واموال وخانواده اش نداريد، بين شما واو به پوشش نبوت كه با آن از حملات فراعنه خود را پنهان داشتند خود را پوشيده داشتم. جبرئيل از طرف راست شما، وميكائيل از طرف چپ، ومحمد - كه درود خدا بر او و خاندانش باد – و خاندانش پيشاپيش شما، وخداي بزرگ بر شما احاطه دارد، خداوند او و فرزندان و مال و خاندانش را از شما و شياطين باز مي‌دارد، آنچه خدا بخواهد انجام گيرد و نيرو و تواني جز به اراده خداي برتر و والاتر نمي‌باشد. پروردگارا! برد باري او بر صبر تو غالب نشده وتلاش خودش را در احاطه نمي‌گيرد، پس بر تو توكل كرده وتو بهترين ياور و سرپرستي، خداوند تو و فرزندانت را اي فلاني به آنچه اولياءش را حراست كرده حراست كند، و درود خدا بر او و خاندانش باد. و آية الكرسي را تا: " واو برتر و والاتر است " نوشته، سپس مي‌نويسي: نيرو و قدرتي جز به اراده خداي بر تر و والاتر نمي‌باشد و پناهي از خدا جز به او نيست و او ما را كفايت كرده و بهترين سرپرست است، دل سام في رأس السهباطا لسلسبيلانيها.

دعاؤه في العوذة لكل ألم

اشاره

قال خالد العبسي: علمني علي بن موسي (عليهما السلام) هذه العوذة، و قال: علمها اخوانك من المؤمنين، فانها لكل ألم، وهي: اعيذ نفسي برب الارض ورب السماء، اعيذ نفسي بالذي اسمه بركة وشفاء.

دعاي آن حضرت در تعويذ براي هر درد

خالد عبسي گويد: آن حضرت اين تعويذ را بمن آموخت وفرمود: اين را به برادران مؤمنت آموزش بده كه براي هر در دي است: به پروردگار زمين وآسمان خود را پناهنده مي‌سازم، خود را به كسي كه با نام او هيچ در دي ضرر نمي‌رساند پناهنده مي‌كنم، به كسي كه نامش بركت و شفا است پناهنده مي‌شوم.

دعاؤه في العوذة لدفع الوجع

اشاره

يا رباه يا سيداه، صل علي محمد واهل بيته، واكشف عني ما اجد.

دعاي آن حضرت براي رفع دردها

اي پروردگار! اي آقايم! برمحمد و خاندانش درود فرست وآنچه مي‌يابم را بر طرف فرما.
[صفحه 172]

دعاؤه في العوذة لجميع العلل

اشاره

روي علي بن اسحاق البصري، عن زكريا بن آدم المقري - و كان يخدم الرضا (عليه السلام) قال: قال الرضا (عليه السلام) يوما: يا زكريا، قلت: لبيك يا بن رسول الله، قال: قل علي جميع العلل: يا منزل الشفاء، ومذهب الداء، انزل علي وجعي الشفاء. فانك تعافي باذن الله تعالي.

دعاي آن حضرت براي تمامي بيماريها

زكريا بن آدم مقري كه خادم آن حضرت مي‌باشد گويد: روزي امام مرا صدا زد وفرمود: بر تمامي بيماريها بگو: اي نازل كننده شفا، واي بر طرف كننده درد، بر بيماريم شفا عنايت فرما. كه به اذن الهي شفا مي‌يابي.

دعاؤه في العوذة للحمي

اشاره

عن الحسن بن علي الوشاء، عن الرضا (عليه السلام) قال: قال لي: مالي أراك مصفرا؟ فقلت: هذه الحمي الربع قد الحت علي، قال: فدعا بدواة وقرطاس، ثم كتب: بسم الله الرحمن الرحيم، ابجد هوز، حطي عن فلان بن فلان.
ثم دعا بخيط، فأتي بخيط مبلول، فقال: ائتني بخيط لم يمسه الماء، فاتي بخيط يابس، فشد وسطه وعقد علي الجانب الأيمن اربعة، وعقد علي الأيسر ثلاث عقد، وقرء وعلي كل عقد الحمد والمعوذتين وآية الكرسي، ثم دفعه الي وقال: شده علي عضدك الايمن ولاتشده علي الايسر.

دعاي آن حضرت براي درد تب

از حسن بن علي وشا روايت شده كه آن حضرت فرمود: چرا چهره ات زرد است؟ گفتم: به تب سختي مبتلا شده ام، آن حضرت كاغذ و دواتي طلب كرده و نوشتند: بنام خداوند بخشنده مهربان ابجد هوز حطي از فلان پسر فلان.
آنگاه نخ طلبيدند، نخ نم داري آوردند، آن حضرت نخ خشكي را طلب كردند، پس نخ را از وسط گره زدند، سپس در طرف راست چهار گره ودر طرف چپ سه گره زدند، وبر هر گره اي سوره حمد و سوره ناس و فلق و آية الكرسي را خواندند، سپس آنرا بمن داده وفرمود: آنرا بر بازوي راست ونه چپ ببند.

دعاؤه في العوذة للحمي

اشاره

قال الكفعمي: وجد بخط الرضا (عليه السلام): انه تكتب للحمي علي ثلاث قطع من الكاغذ: يكتب علي الاولي: بسم الله الرحمن الرحيم، لاتخف انك انت الاعلي. وعلي الثاني بعد البسملة: لاتخف نجوت من القوم الظالمين. وعلي الثالث بعد البسملة: الاله الامر والخلق تبارك الله رب العالمين. ثم يقرء علي كل قطعة التوحيد ثلاثا، ويبلعها المحموم ثلاثة ايام، كل يوم واحدة، يبرء ان شاءالله تعالي.

دعاي آن حضرت براي درد تب

كفعمي گويد: بخط آن حضرت يافت شد كه: براي تب روي سه ورق كاغذ نوشته مي‌شود: در برگه اول نوشته مي‌شود: بنام خداوند بخشنده مهربان، نترس تو بر تر مي‌باشي. ودر برگه دوم بعد از: بنام خداوند بخشنده مهربان: نترس، از گروه ستمكاران نجات يافتي. ودر برگه سوم بعد از: بنام خداوند بخشنده مهربان: آگاه باش عالم امرو خلق از آن او است، مبارك است خداوند كه پروردگار جهانيان است. آنگاه بر هر قطعه سه بار سوره توحيد خوانده و شخص تب دار هر برگه را در يك روز مي‌بلعد، تا در سه روز انجام شود، كه بياري خدا شفا مي‌يابد.
[صفحه 176]

دعاؤه في العوذة للثألول

اشاره

عن علي بن النعمان، عن الرضا (عليه السلام) قال: قلت له: جعلت فداك ان بي ثآليل كثيرة وقد اغتممت بأمرها، فاسألك ان تعلمني شيئا انتفع به، فقال (عليه السلام): خذلكل ثؤلول سبع شعيرات، واقرء علي كل شعيرة سبع مرات: " اذا وقعت الواقعة - الي قوله: - فكانت هباء منبثا "، [29] وقوله عزوجل: " ويسئلونك عن الجبال فقل ينسفها ربي نسفا، فيذرها قاعا صفصفا، لا تري فيها عوجا ولاامتا ". [30] ثم تأخذ الشعير شعيرة شعيرة، فامسح بها كل ثؤلول، ثم صيرها في خرقة جديدة، واربط علي الخرقة حجرا والقها في كنيف.

علي بن نعمان گويد: به امام عرض كردم: فدايت شوم لكه هاي قرمز (زگيل) بسياري در بدنم قرار دارد و مرا ناراحت نموده است، از تو مي‌خواهم كه مرا چيزي بياموزي كه بهره ام دهد، امام فرمود: براي هر ثؤلول هفت جو بگير وبر هر جو هفت بار سوره واقعه را تا آيه پنجم بخوان، سپس اين آيه را بخوان: " واز تو مي‌پرسند از كوهها، بگو پروردگارم آنها را درهم كوبيده وبه اطراف مي‌پراكند وزمين مسطحي مي‌شود كه پست و بلندي ندارد ". سپس جو ها را يكي يكي بگير وهر ثؤلولي را با آن مسح كن، پس آنرا در پارچه جديدي نهاده و سنگي در آن قرار ده ودر چاه فاضلابي بينداز.
[صفحه 178]

دعاؤه في العوذة للثألول

اشاره

قال (عليه السلام): تنظر الي اول كوكب يطلع بالعشي، فلا تحد نظرك اليه، وتناول من التراب وادلكه بها، وانت تقول: بسم الله وبالله، رأيتني ولم ارك، سوء عود بصرك، الله يخفي اثرك، ارفع ثآليلي معك.

دعاي آن حضرت براي بيماري ثالول

از آن حضرت نقل است: به اولين ستاره اي كه در شب ظاهر مي‌شود نظر افكن ولي نظرت تيز نباشد، و مقداري خاك بردار وبه خود بمال در حاليكه مي‌گويي: بنام خدا وبه ياري او، مرا مي‌بيني و تو را نمي‌بينم، چشم اندازي زشت است، خداوند اثرت را مخفي مي‌دارد، ثاليلم را با خودت نابود ساز.

دعاؤه في العوذة للخنازير

اشاره

يا رؤوف يا رحيم، يا رب يا سيدي.

دعاي آن حضرت براي بيماري خنازير

خنازير غده هائي در بدن مي‌باشد.
اي رؤوف اي مهربان، اي پروردگار اي آقايم.

دعاؤه في العوذة للسل

اشاره

روي انه (عليه السلام) قال: هذه عوذة لشيعتنا للسل، تقولها ثلاثا: يا الله، يا رب الارباب، ويا سيد السادات، ويا اله الالهة، ويا ملك الملوك، ويا جبار السماوات والارض، اشفني وعافني من دائي هذا، فاني عبدك، وابن عبدك اتقلب في قبضتك، وناصيتي بيدك - ثلاثا.

دعاي آن حضرت براي بيماري سل

از آن حضرت روايت شده: اين عوذه براي شيعيان ماست از سل، سه بار بگويد: اي خدا اي پروردگار پرورندگان، واي آقاي آقايان، واي معبود معبود ها، واي فرمانرواي فرمانروايان، واي خالق آسمانها وزمين، مرا شفا ده و از اين مرض عافيت عنايت كن، من بنده تو و پسر بنده تو بوده ودر قبضه قدرت توام و جانم به دست توست.

دعاؤه في العوذة للشقيقة

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم، ربنا لاتزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا وهب لنا من لدنك رحمة، انك انت الوهاب، ربنا انك جامع الناس ليوم لاريب فيه، ان الله لايخلف الميعاد. [31] ويكتب: اللهم انك لست باله استحدثناه ولابرب يبيد ذكره، ولامعك شركاء يقضون معك، ولاكان قبلك اله ندعوه ونتعوذ به، ونتضرع اليه وندعك، ولااعانك علي خلقنا من احد، فنشك فيك، لا اله الا انت وحدك لاشريك لك، عاف فلان بن فلانة، وصل علي محمد واهل بيته.

دعاي آن حضرت براي درد شقيقه

بنام خداوند بخشنده مهربان، پروردگارا قلبهاي مان را بعد از آن كه هدايت كردي منحرف مفرما، واز جانب خودت ما را مشمول رحمتت بگردان، بدرستي كه تو بخشنده اي، پروردگارا تو در روزي كه هيچ شكي در آن نيست مردم را محشور مي‌سازي، بدرستي كه خداوند خلف وعده نمي‌كند. ومي نويسد: پروردگارا! بدرستي كه تو پروردگاري نيستي كه باتو سخن گوئيم، و پروردگاري نيستي كه نامت از بين برود، و شركائي نيز نداري كه بهمراه تو حكم نمايند، و پروردگاري قبل از تو نبوده، كه ما او را بخوانيم وبه او پناه جوئيم ودر درگاهش تضرع نمائيم وتو را رها كنيم، و هيچ كس در آفرينش ما تو را ياري و كمك نكرد تا در تو شك كنيم، معبودي جز تو نيست يگانه اي و شريكي نداري، فلان پسر فلانه را سلامتي بخش وبر محمد و خاندانش درود فرست.

دعاؤه في العوذة للحوامل من الانس والدواب

اشاره

روي محمد بن مسلم، عن ابي الحسن الرضا (عليه السلام) قال: تكتب هذه العوذة في قرطاس أو رق للحوامل، من الانس والدواب: بسم الله الرحمن الرحيم، بسم الله، بسم الله، بسم الله، ان مع العسر يسرا، ان مع العسر يسرا، يريد الله بكم اليسر، ولا يريد بكم العسر، ولتكملوا العدة، ولتكبروا الله علي ما هداكم ولعلكم تشكرون. واذا سألك عبادي عني فاني قريب اجيب دعوة الداع اذا دعان، فليستجيبوا لي وليؤمنوا بي، لعلهم يرشدون، ويهيئ لكم من امركم مرفقا، ويهيئ لكم من امركم رشدا، وعلي الله قصد السبيل ومنها جائر، ولو شاء لهداكم اجمعين، ثم السبيل يسره. اولم يرالذين كفروا ان السموات والارض كانتا رتقا ففتقناهما، وجعلنا من الماء كل شئ حي افلايؤمنون، فانتبذت به مكانا قصيا، فاجاءها المخاض الي جذع النخلة، قالت يا ليتني مت قبل هذا وكنت نسيا منسيا.
فناديها من تحتها الا تحزني قد جعل ربك تحتك سريا، وهزي اليك بجذع النخلة تساقط عليك رطبا جنيا، فكلي واشربي وقري عينا، فاما نزين من البشر احدا فقولي اني نذرت للرحمن صوما فلن أكلم اليوم انسيا. فاتت به قومها تحمله قالوا يا مريم لقد جئت شيئا فريا، يا اخت هارون ماكان ابوك امرء سوء وما كانت امك بغيا، فاشارت اليه قالوا كيف نكلم من كان في المهد صبيا. قال اني عبد الله اتاني الكتاب وجعلني نبيا، وجعلني مباركا اينما كنت، واوصاني بالصلوة والزكوة مادمت حيا، وبرا بوالدتي ولم يجعلني جبارا شقيا، والسلام علي يوم ولدت ويوم اموت ويوم ابعث حيا، ذلك عيسي بن مريم. والله اخرجكم من بطون امهاتكم لاتعلمون شيئا، وجعل لكم السمع والابصار والافئدة لعلكم تشكرون، اولم يروا الي الطير مسخرات في جو السماء، ما يمسكهن الا الله ان في ذلك لايات لقوم يؤمنون، كذلك ايها المولود اخرج سويا باذن الله عزوجل. ثم تعلق عليها، فاذا وضعت نزع منها، واحفظ الآية ان تترك منها بعضها او تقف علي موضع حتي تتمها، وهو قوله تعالي:
" والله اخرجكم من بطون امهاتكم لاتعلمون شيئا "، فان وقفت هاهنا خرج المولود اخرس، وان لم تقرء: " وجعل لكم السمع والابصار والافئدة لعلكم تشكرون "، لم يخرج الولد سويا.

دعاي آن حضرت در تعويذ براي زنان حامله در مقابل انسانها و جنبندگان

از آن حضرت روايت شده: اين تعويذ در كاغذ يا پوستي نوشته مي‌شود براي زنان حامله، در مقابل انسانها و جنبندگان: بنام خداوند بخشنده مهربان، بنام خدا، بنام خدا، بنام خدا، با هر سختي آساني است، بدرستي كه با هر سختي آساني است، خداوند از شما راحتي خواسته نه سختي و دشواري، وتا عمرتان تكميل شده وخداوند را در مقابل هدايت نمودن تان تكبير گفته و بزرگ شماريد و شايد شكر گذار شويد. و هر گاه بندگانم از تو در باره من سؤال كردند من نزديكم، دعاي خواننده را هر گاه مرا بخواند اجابت مي‌كنم، پس بايد از من اجابت دعاهاي شان را خواسته وبه من ايمان آورند شايد راه رشد را بيابند، از كارتان براي شما امري را آماده مي‌سازد، و رشد وهدايت را در كارتان براي شما آماده مي‌نمايد، نيت بايد براي خدا باشد و گروهي به انحراف كشيده مي‌شوند واگر بخواهد تمامي شما را هدايت مي‌كند، آنگاه راه را سهل و آسان مي‌كند. آيا كافران نديدند كه آسمانها وزمين بهم پيوسته بودند وما آنها را شكافتيم و تمامي اشياء را از آب زنده قرار داديم، پس آيا ايمان نمي‌آورند، به مكان دوري رفت و درد زايمان او را به زير درخت خرمايي كشانيد، گفت: اي كاش تاكنون مرده بوده وبه فراموشي سپرده شده بودم.
پس در زير آن درخت او را ندا كرد كه نترس كه خداوند در زير تو چشمه اي قرار داده است، و درخت خرما را تكان بده كه خرماي تازه برايت فرو مي‌ريزد، پس بخور و بنوش و چشمانت روشن باشد، وهر انساني را ديدي بگو براي خدا نذر كرده ام كه روزه بگيرم وامروز با فردي سخن نمي‌گويم. خويشاوندانش آمدند كه او را ببرند، گفتند: اي مريم كار بسيار زشتي انجام دادي، اي دختر هارون پدرت مرد بد و مادرت زناكار نبود، او به فرزندش اشاره كرد، گفتند: چگونه سخن گوئيم با كودكي كه در گاهواره قرار دارد. گفت: من بنده خدا هستم كه بمن كتاب داده و مرا پيامبر نموده و هرجا كه باشم بركت بهمراه دارم و مرا تا هنگام مرگ به نماز و روزه ونيز نيكي به پدر ومادر سفارش كرده است، و مرا ستمگر قسي القلب قرار نداده است، وسلام بر من روزي كه متولد شدم وروزي كه ميميرم وروزي كه زنده بر انگيخته مي‌شوم اين عيسي بن مريم است. وخداوند شما را از شكم هاي مادرانتان در مي‌آورد در حاليكه هيچ چيز نمي‌دانيد، وبراي شما گوش و ديدگان و قلب قرار داده است شايد سپاسگزار باشيد، آيا به پرندگان كه در آسمان مسخر گرديده شده اند نمي‌نگرند كه جز خداوند كسي آنان را نگاه نمي‌دارد، در اين مطلب نشانه هايي براي ايمان داران مي‌باشد، اين چنين اي مولود به اذن خدا سالم خارج شو. سپس اين

را بر زن حامل آويزان كرده وپس از زايمان آنرا در مي‌آورند، و مواظب باش كه آيه را تا آخر نوشته واز ناتمام گذاردن آن بپرهيزي، و مراد اين آيه است: " وخداوند شما را از شكم هاي مادرانتان در مي‌آورد در حاليكه هيچ نمي‌دانيد "، اگر در اين جا توقف كني مولود لال بدنيا مي‌آيد، واگر اين قسمت را نخواني: " وبراي شما گوش و ديدگان و قلب قرار داد شايد سپاسگزار شويد "، كودك سالم بدنيا نمي‌آيد.

دعاؤه في العوذة لدفع السحر

اشاره

عن محمد بن عيسي قال: سألت الرضا (عليه السلام) عن السحر، قال: هو حق وهم يضرون باذن الله، فاذا اصابك ذلك فارفع يدك بحذاء وجهك واقرء عليها: بسم الله العظيم، رب العرش العظيم، الا ذهبت وانقرضت.

دعاي آن حضرت براي دفع سحر

از محمد بن عيسي روايت شده كه گفت: از آن حضرت در مورد سحر و جادو پرسيدم، فرمود: آن حق است وبه اذن الهي ضرر مي‌رسانند، هر گاه سحري به تو اصابت كرد دست هايت را تا مقابل چهره ات بلند كرده و بر آن بخوان: بنام خداوند برتر، پروردگار عرش بزرگ، جز آنكه رفته و نابود گردي.

دعاؤه في العوذة لدفع العقرب والحية

اشاره

روي ان ابا الحسن الرضا (عليه السلام) كان اذ انظر الي هذه الكوكب الذي يقال لها: السهي في بنات النعش، قال: اللهم رب هود بن اسية، آمني شر كل عقرب وحية. وكان يقول: من تعوذ بها ثلاث مرات حين ينظر اليها بالليل، لم يصبه عقرب ولاحية.

دعاي آن حضرت براي دفع عقرب و مار

روايت شده كه آن حضرت هر گاه به ستاره اي كه در بنات نعش [32] قرار داشته و نامش سهي است مي‌نگريست مي‌فرمود: خداوندا اي پروردگارا، هود بن آسيه مرا از شر هر عقرب و مار ايمن دار. ومي فرمود: هر كه سه بار اين دعا را بخواند در زمانيكه به آن ستاره مي‌نگرد، عقرب و مار به او ضرر نمي‌زنند.

دعاؤه في العوذة لرد الضالة

اشاره

روي انه (عليه السلام) قال: اذا ذهب لك ضالة او متاع، فقل: " وعنده مفاتح الغيب - الي قوله: - في كتاب مبين " [33] ثم تقول: اللهم انك تهدي من الضالة، وتنجي، من العمي، وترد الضالة، صل علي محمد واله واغفرلي ورد ضالتي.

دعاي آن حضرت براي رد گمشده

روايت شده كه فرمود: هر گاه حيواني يا متاعي از تو گم شد آيه " وعنده مفاتح الغيب " را تا آخر بخوان. سپس بگو: پروردگارا! تو از گمراهي هدايت كرده و از كوري نجات مي‌دهي، و گمشده را باز مي‌گرداني، بر محمد و خاندانش درود فرست و مرا بيامرز و گمشده ام را بازگردان.
[صفحه 191]

ادعیه آن حضرت در ایام و ماهها

اشاره

در آخر ماه شعبان
هنگام آشکار شدن هلال ماه رمضان
بعد از افطار
در روز عید فطر
در روز عید فطر و قربان
قبل از نماز عید
در روز عرفه
[صفحه 192]

دعاؤه في آخر شهر شعبان

اشاره

روي عن عبد السلام بن صالح الهروي انه قال: دخلت علي ابي الحسن علي بن موسي الرضا (عليهما السلام) في آخر جمعة من شهر شعبان، فقال لي: يا ابا الصلت ان شعبان قد مضي اكثره وهذا آخر جمعة فيه، فتدارك فيما بقي تقصيرك فيما مضي منه - الي ان قال: واكثر من ان تقول فيما بقي من هذا الشهر: اللهم ان لم تكن غفرت لنا فيما مضي من شعبان، فاغفرلنا فيما بقي منه.

دعاي آن حضرت در آخر ماه شعبان

از عبد السلام بن صالح هروي نقل است كه گفت: در روز جمعه آخر ماه شعبان نزد آن حضرت رسيدم، فرمود: اي اباصلت اكثر ماه شعبان گذشته واين آخرين جمعه آن است، در باقي مانده اين ماه اشكالات گذشته را تدارك كن - تا آنجاكه فرمود: در باقيمانده اين ماه بسيار بگو: پروردگارا! اگر در ايام گذشته ماه شعبان ما را نبخشيده اي، در باقيمانده اين ماه ما را ببخشاي.

دعاؤه اذا طلع هلال شهر رمضان

اشاره

عنه (عليه السلام) في حديث: معاشر شيعتي اذا طلع هلال شهر رمضان، فلا تشيروا اليه بالاصابع، ولكن استقبلوا القبلة، وارفعوا ايديكم الي السماء، وخاطبوا الهلال، وقولوا: ربنا وربك الله رب العالمين، اللهم اجعله علينا هلالا مباركا، ووفقنا لصيام شهر رمضان، وسلمنا فيه، وتسلمنا منه في يسر وعافية، واستعملنا فيه بطاعتك، انك علي كل شئ قدير.

دعاي آن حضرت هنگام طلوع هلال ماه رمضان

از آن حضرت روايت شده كه فرمود: اي شيعيانم آنگاه كه هلال ماه رمضان طلوع كرد با دست بدان اشاره ننمائيد، بلكه رو به قبله ايستاده و دستها را بسوي آسمان بلند كنيد، و هلال را مخاطب قرار داده و بگوئيد: پروردگار ما وتو پروردگار جهانيان است، خداوندا اين هلال را بر ما هلال مبارك قرار ده وما را براي روزه ماه رمضان موفق كن، ما را در اين ماه در آسايش و سلامتي سالم گردان واز گناهان بدور دار وبه طاعتت مشغول دار، بدرستي كه تو برهر كار قادر وتوانائي.

دعاؤه اذا افطر

اشاره

اللهم لك صمنا بتوفيقك، وعلي رزقك افطرنا با مرك، فتقبله منا واغفر لنا، انك انت الغفور الرحيم.

دعاي آن حضرت بعد از افطار

پروردگارا! به توفيق تو براي تو روزه گرفته، وبه فرمانت با روزيت افطار مي‌كنيم، آنرا از ما قبول فرما وما را بيامرز، بدرستي كه تو آمرزنده و مهرباني.

دعاؤه قبل صلاة العيد

اشاره

الله اكبر، الله اكبر، الله اكبر، علي ما هدانا، الله اكبر، علي ما رزقنا من بهيمة الانعام، والحمد لله علي ماابلانا.

خداوند برتر است، خداوند برتر است، خداوند برتر است، براي آن كه ما را هدايت كرده، خداوند برتر است براي آن كه ما را از گوشت حيوانات روزي داده است، وسپاس مخصوص او است كه ما را مورد آزمايش قرار داده است.
[صفحه 196]

دعاؤه في عيد الفطر

اشاره

روي ان المأمون في يوم عيد أمر الرضا (عليه السلام) علي باب مرو بالخروج والخطبة والصلاة بالناس، فخرج وعلي بدنه قميص ابيض، وعلي رأسه قطعة كرباس بيضاء، وهو يمشي بين الصفوف و يقول: اللهم صل علي وعلي ابوي ادم ونوح، اللهم صل علي وعلي ابوي ابراهيم واسماعيل، اللهم صل علي و علي ابوي محمد وعلي. وفي رواية: السلام علي ابوي ادم ونوح، السلام علي ابوي ابراهيم واسماعيل، السلام علي ابوي محمد وعلي، السلام علي عباد الله الصالحين.

دعاي آن حضرت در روز عيد فطر

روايت شده كه مامون در يك روز عيد از امام خواست كه نماز عيد بخواند، امام در حاليكه لباس سفيد بر بدن و قطعه كرباس سفيدي بر سر داشت براي نماز خارج شد، ودر حاليكه بين صفهاي نماز حركت مي‌كرد مي‌فرمود: خداوندا بر من وبر پدرانم آدم و نوح درود فرست، خدايا بر من وبر پدرانم ابراهيم و اسماعيل درود فرست، خدايا بر من وبر پدرانم محمد و علي درود فرست. ودر روايتي آمده است: سلام بر پدرانم آدم و نوح، سلام بر پدرانم ابراهيم و اسماعيل، سلام بر پدرانم محمد وعلي، سلام بر بندگان صالح خداوند.

دعاؤه في يوم الفطر والقربان

اشاره

روي انه (عليه السلام) قال لبعض مواليه يوم الفطر وهو يدعو له: يا فلان، تقبل الله منك ومنا. ثم اقام، حتي اذا كان يوم الاضحي فقال له: يا فلان، تقبل الله منا ومنك. قال: فقلت له: يا بن رسول الله، قلت في الفطر شيئا وتقول في الاضحي غيره؟ قال: فقال: نعم، اني قلت له في الفطر: تقبل الله منك ومنا، لانه فعل مثل فعلي، وتأسيت انا وهو في الفعل، وقلت له في الضحي: تقبل الله منا ومنك، لانا يمكننا ان نضحي ولا يمكنه ان يضحي، فقد فعلنا نحن غير فعله.

دعاي آن حضرت در روز فطر و قربان

روايت شده كه آن حضرت در روز عيد فطر به يكي از دوستانش دعا كرد وفرمود: اي فلاني! خداوند از تو وما قبول فرمايد. آن روز گذشت، تا روز عيد قربان فرا رسيد، امام به او فرمود: اي فلاني! خداوند از ما وتو قبول فرمايد. گويد: به آن حضرت عرض كردم: اي پسر پيامبر، در روز عيد فطر سخن ديگري فرموده ودر امروز آن را عوض كرديد؟ فرمود: آري، در روز عيد فطر به او گفتم: خداوند از تو وما قبول كند، چون او همانند من اعمالي را انجام داده بود، ومن واو در عمل يكسان بوديم، ودر روز عيد قربان به او گفتم: خداوند از ما وتو قبول كند، زيرا ما قدرت كشتن قرباني را داريم، واو چنين توانائي را ندارد، و كار ما با كار او فرق مي‌كند.

دعاؤه في يوم عرفة

اشاره

اللهم كما سترت علي ما لم اعلم فاغفرلي ما تعلم، وكما وسعني علمك فليسعني عفوك، وكما بدأتني بالاحسان فاتم نعمتك بالغفران، وكما اكرمتني بمعرفتك فاشفعها بمغفرتك، وكما عرفتني وحدانيتك قاكرمني بطاعتك، وكما عصمتني مالم اكن اعتصم منه الا بعصمتك، فاغفرلي مالوشئت عصمتني منه، يا جواد يا كريم، يا ذاالجلال والاكرام.

پروردگارا! همچنانكه بر من آنچه نمي‌دانم را پوشاندي، آنچه مي‌داني را بر من ببخشاي، و همانگونه كه علمت مرا فرا مي گيرد، بخششت را شامل من گردان، و هم چنانكه در حق من آغاز به احسان نموده اي، نعمتت را با غفران خاتمه بخش، همان گونه كه مرا به شناختت گرامي داشته اي، مغفرتت را ضميمه آن بنما، و هم چنانكه يكتائيت را بمن شناساندي مرا به طاعتت گرامي دار، و هم چنانكه مرا از آنچه جز بياريت قدرت بازداشته شدن از آنرا نداشتم، باز داشتي پس بر من ببخشاي آنچه تو قادر به باز داشتنم از آن بودي، اي بخشنده اي بزرگوار، اي صاحب جلالت و بزرگواري.
[صفحه 203]

ادعیه آن حضرت در آداب سفر

اشاره

هنگام خروج از منزل
هنگام خروج از منزل
هنگام سوار شدن بر مركب
هنگام سفر در خشكي و سوار شدن بر مركب
هنگام سوار شدن بر كشتي
[صفحه 204]

دعاؤه اذا خرج من منزله

اشاره

بسم الله، امنت بالله، توكلت علي الله، لاحول ولاقوة الا بالله.

دعاي آن حضرت هنگام خروج از منزل

بنام خدا، بخدا ايمان آورده و براو توكل مي‌كنم، و حول و قوه اي جزبه اراده او نمي‌باشد.

دعاؤه حين الخروج من المنزل

اشاره

بسم الله خرجت، وبسم الله ولجت، وعلي الله توكلت، لا حول ولا قوة الا بالله العظيم.

دعاي آن حضرت هنگام خروج از منزل

بنام خدا خارج شده، و بنام خدا داخل مي‌شوم، وبر او توكل مي‌كنم، و حول و قوه اي جزبه اراده خداوند برتر نمي‌باشد.

دعاؤه عند ركوب الدابة

اشاره

عنه (عليه السلام): من قال اذا ركب الدابة: بسم الله، ولاقوة الا بالله، الحمد لله الذي سخرلنا هذا وما كنا له مقرنين. حفظت له نفسه ودابته حتي ينزل.

دعاي آن حضرت هنگام سوار شدن بر مركب

از آن حضرت روايت شده: هر كه هنگام سوار شدن بر مركب بگويد: بنام خدا و نيرويي جز به اراده خدا نيست، سپاس خداي را كه اين وسيله را مسخر ما كرد و ما قادر بر آن نبوديم. خود و مركبش تا زمانيكه از آن پياده شود در حفظ وامنيت مي‌باشد.

دعاؤه عند ركوب البر والاستواء علي الراحلة

اشاره

عن علي بن اسباط: قال: كنت حملت معي متاعا الي مكة فبار علي، فدخلت به المدينة علي ابي الحسن الرضا (عليه السلام) وقلت له: اني حملت متاعا قد بار علي وقد عزمت علي ان اصير الي مصر فاركب برا او بحرا - الي ان قال: - ثم قال لي (عليه السلام): لاعليك ان تأتي رسول الله (صلي الله عليه وآله) فتصلي عنده ركعتين، فتستخير الله مائة مرة، فما عزم لك عملت به. فان ركبت الظهر فقل: الحمد لله الذي سخر لنا هذا وما كنا له مقرنين وانا الي ربنا لمنقلبون. وفي رواية: تستخير الله مائة مرة ومرة، وفيه: سبحان الذي سخرلنا هذا وما كنا له مقرنين وانا الي ربنا لمنقلبون.

دعاي آن حضرت هنگام سفر در خشكي و سوار شدن بر مركب

از علي بن اسباط روايت شده: متاعي را به مكه حمل مي‌كردم، دچار مشكل شدم، با متاع داخل مدينه شده و نزد آن حضرت آمده و گفتم: متاعي را حمل كردم و دچار مشكل شده ام ومي خواهم به مصر بروم، از راه دريا بروم يا خشكي؟ - تا آنجاكه فرمود: - نزد قبر پيامبر رفته و دو ركعت نماز بگذار، و صدبار طلب خير از خدا كرده هر تصميمي كه به ذهنت آمده انجام ده. اگر از راه خشكي رفتي بگو: سپاس خداي را كه اين وسيله را مسخر ما گردانيد وما قدرت آنرا نداشتيم، و ما به سوي پروردگارمان روي مي‌كنيم. ودر روايتي ديگر آمده: صد ويك بار طلب خير كن و بگو: پاك ومنزه است پروردگاري كه اين وسيله را مسخر ما گردانيد وما قدرت آنرا نداشتيم، و ما به سوي پروردگارمان روي مي‌كنيم.

دعاؤه عند ركوب البحر

اشاره

وفي رواية علي بن اسباط: وان ركبت البحر، فاذا صرت في السفينة فقل: بسم الله مجريها ومرسيها، ان ربي لغفور رحيم. فاذا هاجت عليك الامواج، فاتك علي يسارك، واوم الي الموجة بيمينك، وقل: قري بقرار الله، واسكني بسكينة الله، ولاحول ولاقوة الا بالله العلي العظيم.

دعاي آن حضرت هنگام سوار شدن بر كشتي

ودر روايت علي بن اسباط آمده كه آن حضرت فرمود: اگر در دريا سفر كردي آنگاه كه بر كشتي قرار گرفتي بگو: بنام خدا جريان دهنده آن و استوار كننده آن، بدرستي كه پروردگارم آمرزنده ومهربان است. و آنگاه كه امواج در دريا بحركت در آمد بجانب چپ خود تكيه كن وبا دست راست به امواج اشاره كرده و بگو: به سكون الهي ساكن وبه آرامش او آرام شويد، و حول و قوه اي جزبه اراده خداوند برتر و والاتر نيست.
[صفحه 211]

ادعیه آن حضرت در امور متفرقه

اشاره

در شكر نعمتهاي الهي
براي طلب روزي حلال
براي طلب امنيت و ايمان
براي طلب هدايت وبقاء بر آن
در ستايش خداوند بخاطر آنچه به آنان داده است
براي طلب سلامتي
هنگام خروج از مسجد الحرام
هنگام خروج از مسجد الحرام
بعد از آن كه با گروهي مناظره كرد
براي برادرانش
براي هدايت شخصي به مذهب شيعه
هنگامي كه مأمون ايشان را براي قبول خلافت تهديد كرد
هنگام قبول خلافت
قبل از شهادتش
[صفحه 212]

دعاؤه في شكر نعم الله تعالي

اشاره

عنه (عليه السلام): انما الشكر اذا انعم الله تعالي علي عبده النعمة ان يقول: سبحان الذي سخرلنا هذا وما كنا له مقرنين، وانا الي ربنا لمنقلبون، والحمد لله رب العالمين.

دعاي آن حضرت در شكر نعمتهاي الهي

از آن حضرت نقل است: هنگامي كه خداوند نعمتي به بنده اش ارزاني داشت شكر آن اين است كه بگويد: پاك ومنزه است خداوندي كه اين امر را برايمان مسخر گردانيد و ما قادر بدان نبوديم، و ما به سوي پروردگارمان بازمي گرديم، و حمد وسپاس مخصوص پروردگار جهانيان است.

دعاؤه لطلب الرزق الحلال

اشاره

روي عن احمد بن محمد بن ابي نصر قال: قلت للرضا (عليه السلام): جعلت فداك ادع الله عزوجل ان يرزقني الحلال؟ - الي ان قال: - قال (عليه السلام): قل: اسألك من رزقك الواسع.

دعاي آن حضرت براي طلب روزي حلال

احمد بن محمد بن ابي نصر روايت مي‌كند كه به آن حضرت عرضه داشتم: فدايت شوم از خدا بخواه كه روزي حلال نصيبم فرمايد – تا آنجاكه گفت: - امام فرمود: بگو: از تو روزي گسترده خواستار مي باشم.

دعاؤه لطلب الامن والايمان

اشاره

عن يونس، قال: قلت للرضا (عليه السلام): علمني دعاء واوجز، فقال: قل: يا من دلني علي نفسه، وذلل قلبي بتصديقه، اسألك الامن والايمان في الدنيا والاخرة.

دعاي آن حضرت براي طلب امنيت و ايمان

از يونس روايت شده كه گفت: به امام عرضه داشتم: دعاي مختصري بمن بياموز، فرمود: بگو: اي كسي كه مرا به خود راهنمايي كرد و قلبم را براي تصديق خود آماده نمود، از تو امنيت و ايمان در دنيا وآخرت را خواستارم.

دعاؤه لطلب الهداية والتثبيت عليه

اشاره

اللهم اعطني الهدي، وثبتني عليه امنا، امن من لاخوف عليه ولاحزن ولاجزع، انك اهل التقوي واهل المغفرة.

دعاي آن حضرت براي طلب هدايت و بقاء بر آن

پروردگارا! مرا هدايت نما وبا آرامش بر آن ثابت گردان، آرامش كسي كه ترس و حزن و اضطرابي نداشته باشد، بدرستي كه تو اهل تقوي وبخشش مي‌باشي.

دعاؤه لطلب العافية

اشاره

يا الله يا ولي العافية، ورازق العافية، والمنعم بالعافية، والمنان بالعافية، والمتفضل بالعافية علي وعلي جميع خلقك، رحمان الدنيا والاخرة ورحيمهما، صل علي محمد وال محمد وارزقنا العافية، وتمام العافية، في شكر العافية، في الدنيا والاخرة، يا ارحم الراحمين.

دعاي آن حضرت براي طلب سلامتي

خدايا! اي دهنده عافيت وروزي دهنده آن و نعمت دهنده به آن و منت گذار بدان، و تفضل كننده به آن بر من وبر تمامي مخلوقاتش، اي مهربان و عطوف در دنيا وآخرت، بر محمد و خاندانش درود فرست، وبه ما در دنيا وآخرت عافيت و سلامتي و تماميت آنرا و شكر بر آنرا عطا فرما، اي مهربانترين مهربانان.

دعاؤه في التمحيد لله تعالي علي ما انعم بهم

اشاره

الحمد لله الذي حفظ منا ما ضيع الناس، ورفع منا ما وضعوه، حتي قد لعنا علي منابر الكفر ثمانين عاما، و كتمت فضائلنا، وبذلت الاموال في الكذب علينا، والله تعالي يابي لنا الا ان يعلي ذكرنا ويبين فضلنا. والله ما هذا بنا، وانما هو برسول الله وقرابتنا منه، حتي صار امرنا وما نروي عنه انه سيكون بعدنا من اعظم اياته ودلالات نبوته.

دعاي آن حضرت در ستايش خداوند به خاطر آنچه به آنان داده است

حمد وستايش خداي را سزاست كه آنچه مردم نسبت به ما ضايع ساختند را حفظ كرد، وآنچه آنان فروگذار كردند را برپا داشت، تا آنجا كه هشتاد سال روي منابر مورد لعنت قرار گرفته وفضائل ما كتمان مي‌گرديد، و براي دروغ بستن به ما سرمايه هاي فراواني مصرف شد، اما خداوند مي‌خواهد كه ياد ما برتر وفضائل ما آشكار گردد، سوگند به خدا كه اين بخاطر ما نيست، بلكه به خاطر ارزش پيامبر و نزديكي ما به او است، تا اين كه امر ما وآنچه از او روايت مي‌كنيم، كه پس از ما واقع خواهد شد، از برترين آيات او و نشانه هاي نبوت او است.

دعاؤه عند الخروج من البيت الحرام

اشاره

عن ابراهيم بن ابي محمود قال: رايت الرضا (عليه السلام) ودع البيت، فلما ارادان يخرج من باب المسجد خر ساجدا، ثم قام فاستقبل القبلة وقال: اللهم اني انقلب علي ان لا اله الا انت.

دعاي آن حضرت هنگام خروج از مسجد الحرام

ابراهيم بن ابي محمود گويد: آن حضرت را ديدم كه خانه خدا را وداع مي‌كند، هنگامي كه خواست از در مسجد خارج شود سجده كرد، آنگاه رو به قبله ايستاد وفرمود: خدايا! با اين عقيده بازمي گردم كه معبودي جز تو نمي‌باشد.

دعاؤه اذا صار عند باب المسجد الحرام

اشاره

عن موسي بن سلام قال: اعتمر ابو الحسن الرضا (عليه السلام)، فلما ودع البيت وصار الي باب الحناطين - الي ان قال: - فلما صار عند الباب قال: اللهم اني خرجت علي ان لا اله الا انت.

دعاي آن حضرت هنگام خروج از مسجد الحرام

موسي بن سلام گويد: امام رضا (عليه السلام) اعمال عمره را انجام داد، هنگامي كه خانه خدا را وداع كرد وبه در حناطين رسيد - تا آنجا كه گويد: - هنگامي كه به كنار در رسيد فرمود: خدايا! با اين عقيده از خانه تو خارج شدم كه معبودي جز تو نمي‌باشد.

دعاؤه بعد ان ناظر جماعة

اشاره

روي أن المأمون أمر باحضار جماعة من أهل الحديث و جماعة من أهل الحديث وجماعة من أهل الكلام والنظر، وأمرهم بالبحث مع الرضا (عليه السلام) - الي ان ذكر بعض مباحثهما - ثم استقبل القبلة ورفع يديه وقال: اللهم اني قد نصحت لهم، اللهم اني قد ارشدتهم، اللهم اني قد اخرجت ما وجب علي اخراجه من عنقي، اللهم اني لم ادعهم في ريب ولا في شك. اللهم اني ادين بالتقرب اليك بتقديم علي عليه السلام علي الخلق بعد نبيك محمد صلي الله عليه واله، كما امرنا به رسولك، صلواتك وسلامك عليه واله.

دعاي آن حضرت بعد از اين كه با گروهي مناظره كرد

روايت شده كه مامون به گروهي از اهل حديث و متكلمان و گروههاي ديگر دستور داد كه با امام مناظره و مباحثه نمايند - تا آنجا كه مباحث آنها را ذكر نمود، سپس گفت - پس از مباحثه امام رو به قبله كرده و دستها را بلند نمود وفرمود: خدايا! من خيرخواهي آنان را نمودم، خدايا ايشان را راهنمائي كردم، خدايا آنچه بر من لازم بود را ادا نمودم، خدايا ايشان را در شك و شبهه قرار ندادم، خدايا من با مقدم داشتن حضرت علي (عليه السلام) بعد از پيامبرت به تو نزديكي و تقرب مي‌جويم، همچنانكه پيامبرت كه درود و سلامت بر او وبر خاندانش باد - ما را به اين كار امر فرمود.

دعاؤه لاخوته

اشاره

اللهم ان كنت تعلم اني احب صلاحهم، واني بار بهم، فاجزني به خيرا، وان كنت علي غير ذلك، فانت علام الغيوب، فاجزني به ما انا اهله ان كان شرا فشرا، وان كان خيرا فخيرا. اللهم اصلحهم واصلح لهم، واخسأ عنا وعنهم شر الشيطان، واعنهم علي طاعتك، ووفقهم لرشدك.

دعاي آن حضرت براي برادرانش

پروردگارا! اگر مي داني من صلاح و مصلحت ايشان را خواسته وبه آنان واصل لهم، رفيق عليهم، اعني بامورهم ليلا و نهارا، نيكوكار بوده و دوستدار آنان هستم شب و روز مرا در پيشبرد كارهايشان ياري ده، ودر مقابل آن بمن پاداش عنايت نما، واگر در غير از اين موارد مي‌باشم وتو داناي پنهاني ها هستي، آنچه شايسته آنم را بمن عطا كنم، اگر شر است شر واگر خير است خير. پروردگارا! ايشان را اصلاح گردان وبراي ايشان صلاح وخير مقدر فرما، واز ما و ايشان شر شيطان را دور دار، وبر طاعتت ياريشان فرما، وبراي هدايتت موفق شان دار.

دعاؤه لهداية رجل الي مذهب الحق

اشاره

عن يزيد بن اسحاق شعر: خاصمني مرة محمد - وكان مستويا - فقلت له لما طال الكلام بيني وبينه: ان كان صاحبك بالمنزلة التي تقول فاسأله ان يدعو الله لي حتي ارجع الي قولكم. قال: قال لي محمد: فدخلت علي الرضا (عليه السلام) فقلت له: جعلت فداك ان لي اخا وهو اسن مني وهو يقول بحياة ابيك، وانا كثيرا ما اناظره، فقال لي يوما من الايام: سل صاحبك ان كان بالمنزلة التي ذكرت ان يد عو الله لي حتي اصير الي قولكم، فاني احب ان تدعو الله له.
قال: فالتفت ابو الحسن (عليه السلام) نحو القبلة فذكر ماشاء الله ان يذكر، ثم قال: اللهم خذ بسمعه وبصره ومجامع قلبه حتي ترده الي الحق.
قال: وكان يقول هذا وهو رافع يده اليمني، قال: فلما قدم اخبرني بما كان، فوالله مالبثت الا يسيرا، حتي قلت بالحق.

يزيد بن اسحاق شعر مي‌گويد: يك بار برادرم محمد - كه شيعه بود - با من به گفتگو پرداخت، آنگاه كه بحث ما به درازا كشيد گفتم: اگر مولايت داراي چنين مقامي است كه مي‌گويي، از او بخواه كه از خداوند بخواهد كه به دين شما در آيم. گويد: محمد به من گفت: نزد امام رسيده و گفتم: فدايت شوم، برادري دارم كه سنش بيشتر از من است، ومعتقد است كه پدر شما هنوز زنده مي‌باشد، ومن بسيار با او به گفتگو مي‌نشينم، روزي به من گفت: اگر مولايت داراي چنين مقامي است كه مي‌گويي، از او بخواه كه از خداوند بخواهد كه به دين شما در آيم، ومن دوست دارم كه اين امر را از خداوند بخواهي.
گويد: امام رو به قبله نمود و سخناني را ذكر كرد، آنگاه گفت: خداوندا! گوش وچشم و قلبش را در اختيار گير، واو را به راه حق بازگردان. گويد: امام در حاليكه دست راستش را بلند كرده بود اين گفتار را فرمود، يزيد گويد: هنگامي كه برادرم از نزد امام بازگشت مرا از ماجرا با خبر ساخت، به خداوند سوگند كه مدت زيادي نگذشته بود كه به مذهب حق - شيعه - در آمدم.

دعاؤه لما هدده المأمون لقبول الخلافة

اشاره

اللهم انك قد نهيتني عن الالقاء بيدي الي التهلكة، وقد اشرفت من قبل عبد الله المأمون علي القتل، متي لااقبل ولاية عهده، وقد اكرهت واضطررت كما اضطر يوسف ودانيال، اذ قبل كل واحد منهما الولاية من طاغية زمانه. اللهم لاعهد الا عهدك ولا ولاية الا من قبلك، فوفقني لاقامة دينك واحياء سنة نبيك، فانك انت المولي والنصير، ونعم المولي انت ونعم النصير.

دعاي آن حضرت هنگامي كه مأمون آن حضرت را براي قبول خلافت تهديد كرد

پروردگارا! تو مرا از اين كه خود را بدست مرگ بسپارم منع نمودي، و ولايتعهدي را نپذيرم، اگر از طرف مأمون تهديد به مرگ شده ام و اكراه و اجبار شده ام، همچنانكه يوسف و دانيال مجبور شدند، چه اين كه اين دو ولايت را از طرف طاغوت زمانشان پذيرفتند. پروردگارا! تنها عهد و پيمان تو محكم بوده، و ولايت تنها از طرف تو اعتبار دارد، پس مرا براي بر پا داشتن دينت وزنده نگاه داشتن سنت پيامبرت موفق گردان، بدرستي كه تو مولي و ياوري، وتو بهترين مولي و بهترين ياوري.

دعاؤه لما ولي العهد

اشاره

عن ياسر قال: لما ولي الرضا (عليه السلام) العهد سمعته وقد رفع يديه الي السماء وقال: اللهم انك تعلم اني مكره مضطر، فلا تؤاخذني، كما لم تؤاخذ عبدك ونبيك يوسف حين وقع الي ولاية مصر.

دعاي آن حضرت هنگام قبول خلافت

از ياسر خادم روايت شده: هنگامي كه آن حضرت ولايتعهدي را پذيرفت، شنيدم كه اين دعا را مي‌خواند، در حاليكه دستها را بسوي آسمان بلند كرده بود: پروردگارا! مي‌داني كه به اكراه و اجبار پذيرفته ام، پس مرا مؤاخذه مكن، همچنانكه بنده و پيامبرت يوسف، زماني كه ولايت مصر را پذيرفت، مؤاخذه نكردي.

دعاؤه قبل شهادته

اشاره

عن ياسر الخادم قال: كان الرضا (عليه السلام) اذا رجع يوم الجمعة من الجامع، وقد اصابه العرق والغبار، رفع يديه وقال: اللهم ان كان فرجي مما انا فيه بالموت، فعجل لي الساعة ولم يزل مغموما مكروبا الي ان قبض (عليه السلام).

دعاي آن حضرت قبل از شهادتش

از ياسر خادم روايت شده: امام رضا (عليه السلام) هنگامي كه روز جمعه از مسجد جامع بازگشت، در حاليكه بر چهره ايشان عرق و غبار نشسته بود، دستها را بلند كرده وفرمود: خداوندا! اگر گشايش كارم از وضع كنوني با مرگ تحقق مي‌پذيرد پس مرگ مرا در همين ساعت برسان. وهمواره مغموم و ناراحت بود تا اين كه به لقاء الهي پيوست.

ادعیه آن حضرت در زیارات

اشاره

در سلام بر پیامبر
در سلام بر پیامبر در کنار قبرش
در زیارت امام کاظم وسائر ائمه (علیهم السلام)
در زیارت خواهرش حضرت معصومه (علیهما السلام)
هنگام چرخاندن تسبیحي که از تربت امام حسین (علیه السلام) است
[صفحه 230]

دعاؤه في التسليم علي رسول الله

اشاره

اللهم صل علي محمد واله في الاولين، وصل علي محمد واله في الاخرين، وصل علي محمد واله في الملا الاعلي، وصل علي محمد واله في النبيين والمرسلين، اللهم اعط محمدا صلي الله عليه واله الوسيلة والشرف والفضيلة والدرجة الكبيرة. اللهم اني امنت بمحمد صلي الله عليه واله وسلم، ولم اره فلا تحرمني يوم القيامة رؤيته، وارزقني صحبته، وتوفني علي ملته، واسقني من حوضه، مشربا رويا لاظمأ بعده ابدا انك علي كل شيئ قدير. اللهم كما امنت بمحمد صلواتك عليه واله ولم اره فعرفني في الجنان وجهه، اللهم بلغ روح محمد عني تحية كثيرة وسلاما.

دعاي آن حضرت در سلام بر پيامبر

پروردگارا! بر محمد و خاندانش در پيشينيان درود فرست، وبر محمد و خاندانش در آيندگان درود فرست، وبر محمد و خاندانش در ملاء اعلي درود فرست، وبر محمد و خاندانش در زمره پيامبران و رسولان درود فرست، پروردگارا به محمد - كه درود تو بر او و خاندانش باد - وسيله و شرافت وفضيلت و درجه بزرگي عطا فرما. خداوندا! به محمد - كه درود تو بر او و خاندانش باد - ايمان آوردم در حاليكه او را نديده ام، پس روز قيامت مرا از ديدنش محروم مساز، وهم صحبتي با اورا روزيم فرما، و مرا بر دين او بميران واز حوض او سيراب كن، نوشيدني گوارائي كه هرگز بعد از آن تشنه نشوم، تو بر هر كار قادر وتوانائي. خدايا! همچنانكه به محمد - كه درود تو بر او و خاندانش باد - ايمان آوردم، در حاليكه او را نديده ام، در بهشت او را بمن بشناسان، خدايا از جانب من به روح آن حضرت سلام و درود بسياري بفرست.

دعاؤه في التسليم علي رسول الله

اشاره

عند قبره السلام علي رسول الله، السلام عليك يا حبيب الله، السلام عليك يا صفوة الله، السلام عليك يا امين الله. اشهد انك قد نصحت لامتك، وجاهدت في سبيل الله وعبدته مخلصا حتي اتاك اليقين، فجزاك الله افضل ما جزي نبيا عن امته، اللهم صل علي محمد وال محمد افضل ما صليت علي ابراهيم وال ابراهيم، انك حميد مجيد.

دعاي آن حضرت در سلام بر پيامبر در كنار قبرش

سلام بر فرستاده خدا، سلام بر تو اي دوست خدا، سلام بر تو اي برگزيده خدا، سلام بر تو اي امين الهي. گواهي مي‌دهم كه تو خيرخواه امتت بوده ودر راه خدا تلاش نموده، و او را خالصانه بندگي كردي، تا آنگاه كه مرگت فرا رسيد، پس خداوند تو را پاداش دهد، برتر از هر پاداشي كه پيامبري را از امتش داده است، خداوندا بر محمد و خاندانش درود فرست برتر از درودي كه بر ابراهيم و خاندانش فرستادي، تو ستوده و بزرگواري.

دعاؤه في زيارة الكاظم و في المواضع كلها

اشاره

عن علي بن حسان قال: سئل الرضا (عليه السلام) عن اتيان قبر ابي الحسن موسي (عليه السلام)؟ قال: صلوا في المساجد حوله ويجزئ في المواضع كلها ان تقول: السلام علي اولياء الله واصفيائه، السلام علي امناء الله واحبائه، السلام علي انصار الله وخلفائه، السلام علي محال معرفة الله، السلام علي مساكن ذكرالله، السلام علي مظهري امرالله ونهيه. السلام علي الدعاة الي الله، السلام علي المستقرين في مرضاة الله السلام علي الممحصين في طاعة الله، السلام علي الادلاء علي الله. السلام علي الذين من والاهم فقد والي الله، ومن عاداهم فقد عادي الله، ومن عرفهم فقد عرف الله، ومن جهلهم فقد جهل الله، ومن اعتصم بهم فقد اعتصم بالله، ومن تخلي منهم فقد تخلي من الله. اشهدالله اني سلم لمن سالمكم، حرب لمن حاربكم، مؤمن بسركم وعلانيتكم، مفوض في ذلك كله اليكم، لعن الله عدو ال محمد، من الجن والانس، من الاولين والاخرين، وابرء الي الله منهم، وصلي الله علي محمد واله الطاهرين.
هذا يجزئ في الزيارات كلها، وتكثر من الصلاة علي محمد وآل محمد، وتسمي واحدا واحدا بأسمائهم وتبرء من اعدائهم، وتخير ما شئت من الدعاء لنفسك وللمؤمنين والمؤمنات.

دعاي آن حضرت در زيارت امام كاظم و سائر ائمه

از علي بن حسان روايت شده كه گفت: از امام رضا (عليه السلام) از زيارت قبر امام كاظم (عليه السلام) سؤال كردم، فرمود: در مساجد اطراف آن حضرت نماز بگذاريد، ودر تمامي مواضع مي‌توان چنين زيارت نمود:
سلام بر اولياء الهي و برگزيدگانش، سلام بر امينان الهي و دوستانش، سلام بر ياران الهي و جانشينانش، سلام بر جايگاه هاي معرفت الهي، سلام بر مكانهاي ذكر الهي، سلام بر ظاهر سازان امر ونهي الهي. سلام بر خوانندگان بسوي خدا، سلام بر باقي ماندگان در رضايت خدا، سلام بر آزموده شدگان در طاعت خدا، سلام بر رهنمايان بسوي خدا. سلام بر كساني كه هر كه آنان را دوست بدارد خداوند را دوست داشته، و هر كه با آنان دشمني كند با خدا دشمني نموده، و هر كه ايشان را بشناسد خداوند را شناخته است، و هر كه نسبت به ايشان جاهل باشد خداوند را نشناخته است، و هر كه به آنان چنگ زند به خداوند چنگ زده است، و هر كه از آنان جدا باشد از خداوند كناره گرفته است. خداوند را گواه مي‌گيرم كه من دوست دوستان شما ودشمن دشمنان شما مي‌باشم، به آشكار و نهان تان مؤمن، وهمه اين امور را به شما واگذار مي‌كنم، خداوند دشمن خاندان پيامبر از جن وانس از اولين و آخرين را از رحمت خود دور دارد، و از ايشان نزد خدا بيزاري مي‌جويم، و درود خدا بر محمد و خاندان پاكش باد.
اين در تمام زيارات مجزي مي‌باشد وبر محمد و خاندانش بسيار درود فرست ويك بيك آنان را نام ببر، واز دشمنانشان بيزاري بجو، وبراي خود و زنان و مردان مؤمن هر دعائي را كه مي‌خواهي انتخاب كن.

دعاؤه في زيارة اخته فاطمة بنت موسي بن جعفر

اشاره

عن سعد عن الرضا (عليه السلام) قال: يا سعد عندكم لنا قبر؟ قلت: جعلت فداك قبر فاطمة بنت موسي (عليه السلام)، قال: نعم من زارها عارفا بحقها فله الجنة، فاذا اتيت القبر فقم عند رأسها مستقبل القبلة وكبر اربعا وثلاثين تكبيرة، وسبح ثلاثا وثلاثين تسبيحة، واحمد الله ثلاثا وثلاثين تحميدة، ثم قل: السلام علي ادم صفوة الله، السلام علي نوح نبي الله، السلام علي ابراهيم خليل الله، السلام علي موسي كليم الله، السلام علي عيسي روح الله، السلام عليك يا رسول الله، السلام عليك يا خير خلق الله، السلام عليك يا صفي الله، السلام عليك يا محمد بن عبد الله خاتم النبيين.
السلام عليك يا أمير المؤمنين علي بن ابي طالب وصي رسول الله، السلام عليك يا فاطمة سيدة نساء العالمين، السلام عليكما يا سبطي نبي الرحمة، وسيدي شباب اهل الجنة. السلام عليك يا علي بن الحسين سيد العابدين، وقرة عين الناظرين، السلام عليك يا محمد بن علي باقر العلم بعد النبي. السلام عليك يا جعفر بن محمد الصادق البار الامين، السلام عليك يا موسي بن جعفر الطاهر الطهر، السلام عليك يا علي بن موسي الرضا المرتضي، السلام عليك يا محمد بن علي التقي، السلام عليك يا علي بن محمد النقي الناصح الامين. السلام عليك يا حسن بن علي، السلام علي الوصي من بعده، اللهم صل علي نورك وسراجك، وولي وليك، ووصي وصيك، وحجتك علي خلقك. السلام عليك يا بنت رسول الله، السلام عليك يا بنت فاطمة وخديجة، السلام عليك يابنت أمير المؤمنين، السلام عليك يا بنت الحسن والحسين، السلام عليك يا بنت ولي الله، السلام عليك يا اخت ولي الله، السلام عليك يا عمة ولي الله، السلام عليك يا بنت موسي بن جعفر ورحمة الله وبركاته. السلام عليك عرف الله بيننا وبينكم في الجنة، وحشرنا في زمرتكم، واوردنا حوض نبيكم، وسقانا بكأس جدكم من يد علي بن ابي طالب صلوات الله عليكم. اسال الله ان يرينا فيكم السرور والفرج، وان يجمعنا واياكم في زمرة جدكم محمد صلي الله عليه واله، وان لايسلبنا معرفتكم، انه ولي قدير. اتقرب الي الله بحبكم، والبراءة من اعدائكم، والتسليم الي الله، راضيا به، غير منكر ولامستكبر، وعلي يقين ما اتي به محمد، وبه راض، نطلب بذلك وجهك يا سيدي، اللهم ورضاك والدار الاخرة، يا فاطمة اشفعي لي في الجنة، فان لك عندالله شأناً من الشأن.
اللهم اني اسألك ان تختم لي بالسعادة، فلاتسلب مني ما انا فيه، ولاحول ولاقوة الا بالله العلي العظيم. اللهم استجب لنا، وتقبله بكرمك وعزتك، وبرحمتك وعافيتك، وصلي الله علي محمد واله اجمعين وسلم تسليما، يا ارحم الراحمين.

دعاي آن حضرت در زيارت خواهرش حضرت معصومه

سعد بن عبد الله از آن حضرت نقل مي‌كند كه فرمود: اي سعد آيا نزد شما خاندان قبري هست؟ گفتم: فدايت شوم قبر فاطمه دختر امام كاظم (عليه السلام) مي‌باشد، فرمود: آري، هر كه او را در حاليكه حقش را بشناسد زيارت كند بهشت براي او است، آنگاه كه به قبر رسيدي بالاي سر آن حضرت رو به قبله بايست و 34 مرتبه الله اكبر، و 33 مرتبه سبحان الله، و 33 مرتبه الحمد لله گفته، سپس بگو: سلام بر آدم برگزيده خدا، سلام بر نوح پيامبر خدا، سلام بر ابراهيم دوست خدا، سلام بر موسي هم صحبت خدا، سلام بر عيسي روح خدا، سلام بر تو اي فرستاده خدا، سلام بر تو اي بهترين خلق خدا، سلام بر تو اي برگزيده خدا، سلام بر تو اي محمد بن عبد الله پايان بخش پيامبران.
سلام بر تو اي أمير المؤمنين علي بن ابي طالب وصي پيامبر خدا، سلام بر تو اي فاطمه برترين زن جهانيان، سلام بر شما اي دو فرزند پيامبر رحمت، و دو آقاي جوانان اهل بهشت. سلام بر تو اي علي بن حسين، آقاي عبادت كنندگان ونور چشم بينندگان، سلام بر تو اي محمد بن علي، شكافنده علم بعد از پيامبر. سلام بن تو اي جعفر بن محمد راستگوي نيكو كار امين، سلام بر تو اي موسي بن جعفر پاك و پاكيزه، سلام بر تو اي علي بن موسي خشنود، سلام بر تو اي محمد بن علي پرهيزكار، سلام بر تو اي علي بن محمد پاكيزه خيرخواه امين. سلام بر تو اي حسن بن علي، سلام بر وصي بعد از او، پروردگارا بر نورت و چراغ پر فروغت و ولي وليت جانشين جانشينانت وحجت بر خلقت درود فرست. سلام بر تو اي دختر فرستاده خدا، سلام بر تو اي دختر فاطمه و خديجه، سلام بر تو اي دختر امير المؤمنين، سلام بر تو اي دختر حسن و حسين، سلام بر تو اي دختر ولي خدا، سلام بر تو اي خواهر ولي خدا، سلام بر تو اي عمه ولي خدا، سلام بر تو اي دختر موسي بن جعفر و رحمت و بركات الهي بر تو. سلام بر تو، خداوند بين ما وشما در بهشت شناسائي بر قرار كند، و ما را در زمره شما محشور كرده، وبر حوض پيامبرتان وارد سازد، وبه كاسه جد شما بدست علي بن ابي طالب - كه درود خدا بر تمامي شما خاندان باد - سيراب گرداند. از خدا مي‌خواهم كه سرور و گشايش در شما را به ما بنمايانند، وما و شما را در گروه جد شما محمد - كه درود الهي بر او باد - گرد آورد، ومعرفت وشناخت شما را از ما سلب ننمايد. به خدا نزديكي مي‌جويم با محبت شما و بيزاري از دشمنانتان، و تسليم شدن در برابرش، وخشنودي از آن بدون انكار و تكبر، و با يقين به آنچه محمد آنرا آورده است، وبدان راضي و خشنودم وبدان تنها تو را خواستار مي‌باشم، و خدايا رضايت

وخشنودي تو را و خانه آخرت را مي‌جوئيم، اي فاطمه در بهشت شفاعت مرا بنما، بدرستي كه تو در پيشگاه الهي شأن و منزلت بسياري داري.
خداوندا از تو مي‌خواهم كه عاقبت مرا به سعادت خاتمه بخشي، وآنچه دارم را از من سلب ننمايي، و نيرو و تواني جز با اراده خداوند برتر و والاتر تحقق نمي‌پذيرد. پروردگارا! به كرم و عزت و رحمت وعافيت دعاي مان را اجابت وآن را قبول فرما، و درود وسلام خداوند بر محمد و تمامي خاندان او باد، اي مهربانترين مهربانان.

دعاؤه عند ادارة تربة الحسين

اشاره

روي عن الرضا (عليه السلام) انه قال: من ادار الطين من التربة فقال: سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر. مع كل حبة منها كتب الله له بها ستة آلاف حسنة، ومحاعنه ستة آلاف سيئة، ورفع له ستة آلاف درجة، واثبت له من الشفاعة مثلها.

دعاي آن حضرت هنگام چرخاندن تسبيحي كه از تربت امام حسين

است از آن حضرت نقل است: هر كه تسبيحي كه از تربت امام حسين (عليه السلام) درست شده را بچرخاند و بگويد: منزه است خداوند وسپاس مخصوص او است، و معبودي جز او نمي‌باشد وخداوند برتر از توصيف است. با هر قطعه اي از تسبيح خداوند شش هزار نيكي براي او نوشته و شش هزار گناه را محو مي‌كند، و شش هزار درجه مقامش بالاتر رفته، و همين مقدار شفاعت را نصيب او مي‌نمايد.

مناظرات آن حضرت علیه السلام

اشاره

در فضيلت امام و صفات او
در برتري خاندان پيامبر بر سائر امت
در عدم شايستگي غاصبان خلافت ائمه (عليهم السلام)
[صفحه 246]

مناظرته في فضل الامام و صفاته

اشاره

عن عبد العزيز بن مسلم قال: كنا مع الرضا (عليه السلام) بمرو، فاجتمعنا في الجامع يوم الجمعة في بدء مقدمنا، فاداروا امر الامامة و ذكروا كثرة اختلاف الناس فيها، فدخلت علي سيدي (عليه السلام) فاعلمته خوض الناس فيه، فتبسم (عليه السلام) ثم قال: يا عبد العزيز! جهل القوم وخدعوا عن ارائهم، ان الله عز وجل لم يقبض نبيه صلي الله عليه واله حتي أكمل له الدين، وانزل عليه القران، فيه تبيان كل شئ، بين فيه الحلال والحرام والحدود والاحكام، وجميع ما يحتاج اليه الناس كملا، فقال عز وجل: " ما فرطنا في الكتاب من شئ " [34] وأنزل في حجة الوداع، وهي اخر عمره صلي الله يعليه واله: " اليوم أكملت لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام دينا " [35]، وأمر الامامة من تمام الدين، ولم يمض صلي الله عليه واله حتي بين لامته معالم دينهم، وأوضح لهم سبيلهم، وتركهم علي قصد سبيل الحق. وأقام لهم عليا عليه السلام علما واماما، وما ترك لهم شيئا يحتاج اليه الامة الا بينه، فمن زعم أن الله عز و جل لم يكمل دينه، فقد رد كتاب الله، ومن رد كتاب الله فهو كافر به. هل يعرفون قدر الامامة ومحلها من الامة فيجوز فيها اختيارهم؟! ان الامامة أجل قدرا وأعظم شأنا، وأعلا مكانا، وأمنع جانبا، وأبعد غورا، من أن يبلغها الناس بعقولهم، أو ينالوها بارائهم، أو يقيموا اماما باختيارهم. ان الامامة خص الله عز وجل بها ابراهيم الخليل بعد النبوة والخلة مرتبة ثالثة، وفضيلة شرفه بها وأشاد بها ذكره، فقال: " اني جاعلك للناس اماما " [36]، فقال الخليل عليه السلام سرورا بها: " ومن ذريتي "، قال الله تبارك و تعالي: " لا ينال عهدي الظالمين " [37]، فأبطلت هذه الاية امامة كل ظالم الي يوم القيامة، وصارت في الصفوة. ثم أكرمه الله تعالي، بان جعلها في ذريته، أهل الصفوة والطهارة، فقال: " ووهبنا له اسحاق ويعقوب نافلة وكلا جعلنا صالحين وجعلناهم أئمة يهدون بأمرنا و أوحينا اليهم فعل الخيرات واقام الصلاة وايتاء الزكاة و كانوا لنا عابدين " [38] فلم تزل في ذريته، يرثها بعض عن بعض، قرنا فقرنا، حتي ورثها الله تعالي النبي صلي الله عليه واله، فقال جل وتعالي: " ان أولي الناس بابراهيم للذين اتبعوه وهذا النبي والذين امنوا والله ولي المؤمنين " [39]، فكانت له خاصة.
فقلدها صلي الله عليه واله عليا عليه السلام بامر الله تعالي علي رسم ما فرض الله، فصارت في ذريته الاصفياء، الذين اتاهم الله العلم والايمان، بقوله تعالي: " وقال الذين اوتوا العلم والايمان لقد لبثتم في كتاب الله الي يوم البعث " [40]، فهي في ولد علي عليه السلام خاصة الي يوم القيامة، اذ لا نبي بعد محمد صلي الله عليه واله، فمن أين يختار هؤلاء الجهال!؟ ان

الامامة هي منزلة الانبياء، وارث الاوصياء، ان الامامة خلافة الله وخلافة الرسول صلي الله عليه واله، و مقام أمير المؤمنين عليه السلام، وميراث الحسن و الحسين عليهما السلام. ان الامامة زمام الدين، ونظام المسلمين، وصلاح الدنيا وعز المؤمنين، ان الامامة اس الاسلام النامي و فرعه السامي، بالامام تمام الصلاة والزكاة والصيام و الحج والجهاد وتوفير الفئ والصدقات، وامضاء الحدود والاحكام،ومنع الثغور والاطراف.
الامام يحل حلال الله، ويحرم حرام الله، ويقيم حدود الله ويذب عن دين الله، ويدعو الي سبيل ربه، بالحكمة والموعظة الحسنة والحجة البالغة. الامام كالشمس الطالعة المجللة بنورها للعالم، وهي في الافق بحيث لا تنالها الايدي والابصار، الامام البدر المنير، والسراج الزاهر، والنور الساطع، والنجم الهادي في غياهب الدجي، وأجواز البلدان والقفار ولجج البحار. الامام الماء العذب علي الظماء، والدال علي الهدي، والمنجي من الردي، الامام النار علي اليفاع، الحار لمن اصطلي به، والدليل في المهالك، من فارقه فهالك. الامام السحاب الماطر، والغيث الهاطل، والشمس المضيئة، والسماء الظليلة، والارض البسيطة، والعين الغزيرة، والغدير والروضة. الامام الانيس الرفيق، والوالد الشفيق، والاخ الشقيق، والام البرة بالولد الصغير، ومفزع العباد في الداهية الناد. الامام أمين الله في خلقه، وحجته علي عباده، و خليفته في بلا ده والداعي الي الله والذاب عن حرم الله، الامام المطهر من الذنوب، والمبرا عن العيوب، المخصوص بالعلم، الموسوم بالحلم، نظام الدين، وعز المسلمين، وغيظ المنافقين، وبوار الكافرين. الامام واحد دهره، لا يدانيه أحد، ولا يعادله عالم، و لا يوجد منه بدل، ولا له مثل ولا نظير، مخصوص بالفضل كله، من غير طلب منه له ولا اكتساب، بل اختصاص من المفضل الوهاب. فمن ذا الذي يبلغ معرفة الامام، أو يمكنه اختياره، هيهات هيهات، ضلت العقول، وتاهت الحلوم، وحارت الالباب، وحسرت العيون، وتصاغرت العظماء، وتحيرت الحكماء، وتقاصرت الحلماء، وحصرت الخطباء، وجهلت الالباء، وكلت الشعراء، وعجزت الادباء، وعييت البلغاء، عن وصف شأن من شأنه، أو فضيلة من فضائله، وأقرت بالعجز والتقصير. وكيف يوصف بكله، أو ينعت بكنهه، أو يفهم شئ من أمره، أو يوجد من يقوم مقامه ويغني غناه، لا، كيف و أني؟ وهو بحيث النجم من يد المتناولين ووصف الواصفين، فأين الاختيار من هذا، وأين العقول عن هذا، و أين يوجد مثل هذا؟! أتظنون أن ذلك يوجد في غير ال الرسول محمد صلي الله عليه واله، كذبتهم والله أنفسهم ومنتهم الاباطيل، فارتقوا مرتقا صعبا دحضا، تزل عنه الي الحضيض أقدامهم، راموا اقامة الامام بعقول حائرة بائرة ناقصة، واراء مضلة، فلم يزدادوا منه الا بعدا، قاتلهم الله اني يؤفكون. ولقد راموا صعبا، وقالوا افكا، وضلوا ضلالا بعيدا، ووقعوا في الحيرة، اذ تركوا الامام عن بصيرة " وزين لهم الشيطان

أعمالهم، فصدهم عن السبيل وكانوا مستبصرين " [41] رغبوا عن اختيار الله واختيار رسول الله صلي الله عليه واله وأهل بيته الي اختيارهم، والقران يناديهم: " و ربك يخلق مايشاء ويختار ما كان لهم الخيرة سبحان الله وتعالي عما يشركون " [42]، وقال عز وجل: " ما كان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضي الله ورسوله امراان يكون لهم الخيرة من امرهم - الاية " [43] وقال: " ما لكم كيف تحكمون أم لكم كتاب فيه تدرسون ان لكم فيه لما تخيرون أم لكم أيمان علينا بالغة الي يوم القيامة ان لكم لما تحكمون سلهم أيهم بذلك زعيم ام لهم شركاء فلياتوا بشركائهم ان كانوا صادقين " [44] وقال عز وجل: " أ فلا يتدبرون القران أم علي قلوب أقفالها " [45]، أم " طبع الله علي قلوبهم فهم لا يفقهون " [46]، أم " قالوا سمعنا وهم لايسمعون ان شر الدواب عند الله الصم البكم الذين لايعقلون ولو علم الله فيهم خيرا لاسمعهم ولو أسمعهم لتولوا وهم معرضون " [47]، أم " قالوا سمعنا وعصينا " [48] بل هو " فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذوالفضل العظيم " [49] فكيف لهم باختيار الامام؟! والامام عالم لايجهل، و راع لاينكل، معدن القدس والطهارة والنسك والزهادة و العلم والعبادة، مخصوص بدعوة الرسول صلي الله عليه و اله، ونسل المطهرة البتول. لا مغمز فيه في نسب، ولا يدانيه ذو حسب، في البيت من قريش، وبالذروة من هاشم، والعترة من الرسول صلي الله عليه واله، والرضا من الله عز وجل، شرف الاشراف، والفرع من عبد مناف، نامي العلم، كامل الحلم، مضطلع بالامامة، عالم بالسياسة، مفروض الطاعة، قائم بأمرالله عز وجل، ناصح لعباد الله، حافظ لدين الله. ان الانبياء والائمة صلوات الله عليهم يوفقهم الله و يؤتيهم من مخزون علمه وحكمه ما لايؤتيه غيرهم، فيكون علمهم فوق علم أهل الزمان في قوله تعالي: " أ فمن يهدي الي الحق أحق أن يتبع أمن لايهدي الا ان يهدي، فما لكم كيف تحكمون " [50]، وقوله تبارك وتعالي: " ومن يؤت الحكمة فقد اوتي خيرا كثيرا " [51] وقوله في طالوت: " ان الله اصطفاه عليكم وزاده بسطة في العلم والجسم والله يؤتي ملكه من يشاء والله واسع عليم " [52]، وقال لنبيه صلي الله عليه واله: " أنزل عليك الكتاب والحكمة وعلمك ما لم تكن تعلم وكان فضل الله عليك عظيما " [53] وقال في الائمة من أهل بيت نبيه وعترته وذريته صلوات الله عليهم: " أم يحسدون الناس علي ما اتاهم الله من فضله، فقد اتينا ال ابراهيم الكتاب والحكمة واتيناهم ملكا عظيما فمنهم من امن به ومنهم من صد عنه وكفي بجهنم سعيرا " [54] وان العبد اذا اختاره الله عز وجل لامور عباده، شرح صدره لذلك، وأودع قلبه ينابيع الحكمة، وألهمه العلم الهاما، فلم يعي بعده بجواب، ولايحير فيه عن الصواب. فهو معصوم مؤيد موفق مسدد، قد أمن من الخطايا و الزلل والعثار، يخصه الله بذلك ليكون حجته البالغة علي عباده وشاهده علي خلقه، وذلك فضل الله يؤتيه

من يشاء والله ذو الفضل العظيم، فهل يقدرون علي مثل هذا فيختارونه؟ أو يكون مختارهم بهذه الصفة فيقدمونه؟ تعدوا - وبيت الله - الحق، ونبذوا كتاب الله وراء ظهورهم كأنهم لايعلمون، وفي كتاب الله الهدي والشفاء، فنبذوه واتبعوا أهواءهم، فذمهم الله ومقتهم وأتعسهم. فقال جل وتعالي: " ومن أضل ممن اتبع هواه بغير هدي من الله ان الله لايهدي القوم الظالمين " [55]، وقال: " فتعسا لهم وأضل أعمالهم " [56]، وقال: " كبر مقتا عند الله و عند الذين امنوا كذلك يطبع الله علي كل قلب متكبر جبار " [57]، وصلي الله علي النبي محمد واله وسلم تسليما كثيرا.

عبد العزيز بن مسلم گويد: همراه امام رضا (عليه السلام) در شهر مرو بوديم، در آغاز ورودمان به شهر بود كه در يك روز جمعه در مسجد جامع آن شهر گرد هم جمع شده بوديم، و موضوع امامت را مورد بحث قرار داده و اختلاف بسيار مردم را در اين زمينه بازگو مي‌كرديم، نزد امام رسيده و گفتگوي مردم در اين زمينه را به ايشان عرضه داشتم،، آن حضرت لبخندي زد وفرمود: اي عبد العزيز اين مردم نفهميده واز آراء صحيح خود فريب خورده و غافل گشتند، خداي بزرگ پيامبر خويش را نزد خود فرا نخواند تا دين را برايش كامل كرد، وقرآن را بر او نازل فرمود، كه بيان هر چيز در او است، حلال وحرام و حدود واحكام وتمام نيازمنديهاي مردم را در قرآن بيان كرده وفرمود: " چيزي را در اين كتاب فروگذار نكرديم ". ودر حجة الوداع كه سال آخر عمر پيامبر بود اين آيه را نازل فرمود: " امروز دين شما را كامل كردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم ودين اسلام را براي شما پسنديدم "، و موضوع امامت از كمال دين است، وپيامبر از دنيا رحلت نكرد تا آن كه نشانه هاي دين را براي امتش بيان كرد وراه ايشان را روشن ساخت، وآنها را به راه حق راهنمائي نمود. وعلي (عليه السلام) را به عنوان پيشوا وامام منصوب كرد، وهمه احتياجات امت را بيان كرد، هر كه گمان كند خداي بزرگ دينش را كامل نكرده قرآن را رد نموده، وهر كه قرآن را رد كند به آن كافر گرديده است. آيا مقام و منزلت امامت را در ميان امت مي‌دانند، تا بتوانند او را خود انتخاب نمايند، همانا امامت ارزشش والاتر، و شأنش برتر، ومنزلتش عاليتر، و مكانش منيع تر، و ژرفايش عميق تر از آنست كه مردم با عقل خود به آن رسند، يا به آرائشان آن را دريابند، ويا به انتخاب خود امامي را منصوب كنند. امامت مقامي است كه خداوند عزوجل بعد از رتبه نبوت و خلت، در مرتبه سوم ابراهيم خليل را به آن اختصاص داد وبه آن فضيلت برتريش داد، و نامش را بلند و استوار نمود وفرمود: " همانا من ترا امام مردم گردانيدم "، ابراهيم خليل از نهايت شاديش به آن مقام عرض كرد: " از فرزندان من هم "، خداي تبارك وتعالي فرمود: " پيمان من به ستمكاران نمي‌رسد "، پس اين آيه امامت را براي ستمگران تا روز قيامت باطل ساخت وبه برگزيدگان اختصاص داد. سپس خداي تعالي ابراهيم را شرافت بخشيد، و امامت را در فرزندان برگزيده و پاكش قرار داد وفرمود: " و اسحاق و يعقوب را به عنوان اضافه به او بخشيديم وهمه را شايسته نموديم و ايشان را امام و پيشوا قرار داديم، تا به فرمان ما رهبري كنند و انجام كارهاي نيك و گزاردن نماز و دادن زكات را به ايشان وحي نموديم، و

ايشان عبادت ما را مي‌كردند ". پس امامت هميشه در دورانهاي متوالي در فرزندان او بود واز يكديگر به ارث مي‌بردند، تا خداي تعالي آن را به پيامبر ما به ارث داد و خود او فرمود: " همانا سزاوارترين مردم به ابراهيم پيروان او واين پيامبر و انسانهاي مؤمن مي‌باشند وخدا سرپرست مؤمنان مي‌باشد "، پس امامت مخصوص آن حضرت گشت.
آنگاه او به فرمان خداي تعالي وطبق آنچه خدا واجب ساخته بود آنرا به عهده علي (عليه السلام) گذارد، وسپس در ميان فرزندان برگزيده اش، كه خداوند به آنان علم و ايمان داد، جاري گشت، وخداوند مي‌فرمايد: " آناني كه علم و ايمان به ايشان داده شد گويند: در كتاب خدا تا روز رستاخيز به سر برده ايد "، پس امامت تا روز قيامت تنها در ميان فرزندان علي (عليه السلام) مي‌باشد، زيرا پس از حضرت محمد (صلي الله عليه وآله) پيامبري نيست، اين نادانان از كجا وبه چه دليل براي خود امام انتخاب مي‌كنند. همانا امامت مقام پيامبران و ميراث اوصياء است، امامت خلافت و جانشيني خدا و رسول او، و مقام أمير المؤمنين (عليه السلام)، و ميراث حسن و حسين (عليهما السلام) است. همانا امامت زمام دين و مايه تحكيم نظام مسلمين، و صلاح دنيا و عزت مؤمنين است، همانا امامت ريشه اسلام بالنده و شاخه بلند آن است، كامل شدن نماز و زكات و روزه وحج و جهاد، و ازدياد غنائم و صدقات، و اجراء حدود واحكام، و نگاهداري مرزها بوسيله امامت انجام مي‌گيرد.
امام حلال خدا را حلال وحرام خدا را حرام مي‌كند، حدود خدا را برپا نموده واز دين او دفاع مي‌نمايد، با حكمت و اندرز وحجت رسا مردم را به راه پروردگار دعوت مي‌كند. امام همچون خورشيد پرتو افكن است كه نورش عالم را فرا گيرد و در افق والائي قرار دارد، به گونه اي كه دستها و ديدگان بدان دست نيابند، امام ماه تابان، چراغ فروزان، نور درخشان، و ستاره اي راهنما در شدت تاريكي، و رهگذر شهرها و كويرها و گرداب درياها است. امام آب گواراي زمان تشنگي، و راهبر به سوي هدايت، و نجات بخش از هلاكت است، امام شعله پرتو افكن روي بلندي براي رهنمائي گمشدگان است، وسيله گرما بخشي سرما زدگان و رهنماي هلاكت يافتگان است، هر كه از او جدا شود هلاك مي‌گردد. امام ابري است بارنده، باراني است شتابنده، خورشيدي است فروزنده، سقفي است سايه دهنده، زميني است گسترده، چشمه اي است جوشنده، و بركه و گلستان است. امام همدم و رفيق، پدري مهربان، برادري ياور، مادري دلسوز به كودك خود، پناه بندگان خدا در گرفتاري سخت است. امام امين خدا در ميان خلقش، وحجت او بر بندگانش، و خليفه او در بلادش، و دعوت كننده به سوي او، و دفاع كننده از حقوق او است، امام از گناهان پاك واز عيبها بر كنار است، به دانش اختصاص يافته وبه خويشتن داري نمايان گرديده

است، موجب تحكيم دين و عزت مسلمان و خشم منافقان و هلاك كافران است. امام يگانه زمان خود مي‌باشد، كسي به پايه او نرسيده و دانائي با او برابري نكند، جايگزين ندارد، همانند و همتا براي او نيست، به تمام فضائل اختصاص يافته، بي آن كه خود به دنبال آن رفته وآن را بدست آورده باشد، بلكه امتيازي است كه خداوند به فضل وبخشش خود به او عنايت فرموده است. كيست كه توان شناسائي امام يا انتخاب امام را داشته باشد؟ هيهات، در اينجا خرد ها گم گشته، خويشتن داري ها بيراهه رفته، و عقل ها سرگردان شده، و ديده‌ها بي نور گرديده، وبزرگان كوچك شده، و حكيمان متحير، و خردمندان كوتاه نظر، و خطيبان درمانده، و انديشمندان نادان، و شعرا وامانده، و ادبا ناتوان، و سخن دانان درمانده اند، از اين كه بتوانند يكي از شؤون وفضائل امام را توصيف نمايد، و همگي به عجز و ناتواني اعتراف دارند. چگونه ممكن است تمام اوصاف وحقيقت وجودي او را بيان كرد، يا مطلبي از امر امامت را فهميد، و جانشيني كه كار او را انجام دهد برايش پيدا كرد، ممكن نيست، چگونه واز كجا؟ او همچون ستارگان آسمان از دست يابي افراد و توصيف توصيف كنندگان اوج گرفته است، او كجا و انتخاب بشر كجا، او كجا وخرد بشر كجا، او كجا و همانندي براي او از كجا؟ آيا مي‌پندارند كه امام در غير خاندان پيامبر خدا يافت شود! به خدا كه وجدانشان به ايشان دروغ گفته و آرزوي بيهوده در سر مي‌پرورانند، به گردنه بلند و لغزنده اي كه به پائين مي‌لغزند بالا رفته، ومي خواهند كه با عقلي گم گشته و ناقص خود، وبا آراء گمراه كننده خويش امام را نصب كنند، و جز دوري از حق بهره نبردند، خداوند ايشان را بكشد. به كجا منحرف مي‌شوند، قصد انجام كار سختي را كرده و دروغي را ساخته و پرداخته نموده اند، وبه گمراهي دوري افتاده، ودر سرگرداني فرو رفته اند، كه با چشم بينا امام را ترك گفتند، " شيطان كردارشان را در نظر آنان آراست واز راه منحرف شان كرد با آن كه اهل بصيرت بودند ". از انتخاب خدا و انتخاب رسول او واهل بيتش روي گردان شده، و به انتخاب خود گرائيدند، در صورتيكه قرآن ندا مي‌كند: " پروردگارت هر چه خواهد بيافريند و انتخاب كند، اختيار بدست آنان نيست خدا از آنچه با او شريك قرار مي‌دهند منزه و والاست "، و باز خداي بزرگ مي‌فرمايد: " هيچ مرد وزن مؤمني حق ندارد، آنگاه كه خدا و پيامبرش فرماني را داد، اختيار كار خويش را داشته باشد ". و فرموده است: " شما را چه شده، چگونه قضاوت مي‌كنيد، مگر كتابي داريد كه آنرا مي‌خوانيد، تا هر چه خواهيد انتخاب كنيد در آن كتاب بيابيد، يا براي شما تا روز قيامت بر عهده ما پيمان هائي است كه هر چه قضاوت كنيد حق شماست، از آنان بپرس، كدامشان متعهد اين مطلب است، يا مگر شريكاني داريد، اگر راست مي‌گويند شريكان خويش را بياورند ". و باز خداي بزرگ فرموده

است: " چرا در قرآن نمي‌انديشند، يا مگر بر دلها قفل قرار دارد "، و فرموده است: " مگر خدا بر دلهاشان مهر نهاده كه نمي‌فهمند "، يا " گفتند شنيديم ولي نمي‌شنيدند، و همانا بدترين جانوران نزد خداوند مردمي هستند كه كر و لالند و تعقل و تدبر نمي‌كنند، واگر خدا در آنان خيري را سراغ داشت به ايشان شنوائي مي‌داد، واگر شنوائي هم مي‌داشتند روي مي‌گرداندند "، ويا " گفتند شنيديم و نافرماني كرديم "، (امامت اكتسابي نيست) بلكه " فضلي است از جانب خداوند كه به هر كس بخواهد مي‌دهد وخداوند صاحب فضل بزرگي است ". پس چگونه ايشان قادرند امام را انتخاب كنند، در صورتيكه امام عالمي است كه ناداني ندارد، سرپرستي است كه روي نمي‌گرداند، كانون قدس وپاكي و طاعت وزهد وعلم وعبادت است، دعوت پيامبر اختصاص به او داشته، از نژاد پاك فاطمه بتول است. در دودمانش جاي طعن و سرزنش نبوده، وهيچ دارنده نژاد شريفي به پايه او نرسد، از خاندان قريش و قبيله هاشم و عترت پيامبر بوده، و مورد خشنودي خداي عزوجل است، موجب شرافت اشراف و زاده عبد مناف است، علمش بالنده، حلمش كامل، در امامت قوي ودر سياست عالم است، اطاعتش واجب وقيام به امر الهي مي‌كند، خيرخواه بندگان خدا و نگهبان دين او است. خدا پيامبران و امامان را توفيق بخشيده واز خزانه علم وحكم خود آنچه به ديگران نداده به آنان داده است، از اين جهت علم آنان برتر از علم مردم زمانشان مي‌باشد، وخداي تعالي فرموده: " آيا كسي كه به راه حق هدايت مي‌كند شايسته تر است كه پيروي شود يا كسي كه هدايت نمي‌كند جز آن كه هدايت شود، شما را چه شده، چگونه قضاوت مي‌كنيد ". و فرموده ديگر خداوند در باره طالوت: " خدا او را بر شما برگزيد و در علم و بدن به او برتري داد، وخداوند ملك خويش را به هر كه بخواهد مي‌دهد، وخدا بسيار بخشنده و داناست "، وبه پيامبر (صلي الله عليه وآله) فرمود: " خدا بر تو كتاب وحكمت نازل كرد وآنچه را نمي‌دانستي به تو تعليم داد، كرم خدا نسبت به تو بزرگ بود ". و نسبت به امامان از اهل بيت و خاندان و فرزندان پيامبر فرمود: " آيا مردم نسبت به آنچه خدا از كرم خويش به ايشان داده حسد مي‌برند، بدرستي كه ما به خاندان ابراهيم كتاب وحكمت داديم وبه آنان ملك عظيمي عطا كرديم، كساني به آن گرويدند وكساني از آن روي گردانيدند و آتش جهنم بسيار برافروخته است ". آنگاه كه خداي بزرگ بنده اي را براي اصلاح امور بندگانش انتخاب كند، سينه اش را براي آن كار باز كند و چشمه هاي حكمت در دلش قرار دهد، وعلمي به او الهام كند كه از آن پس از پاسخي در نماند واز راه درست منحرف نشود. پس او معصوم است و تقويت شده، وبا توفيق استوار گشته، از هر گونه خطا و لغزش در امان است، خداوند او را به اين صفات امتياز بخشيده تا حجت رساي او بر بندگانش، و

گواه بر مخلوقاتش باشد، واين بخشش و كرم خداست، به هر كه خواهد عطا كند وخدا داراي كرم بزرگي است، آيا مردم چنان قدرتي دارند كه بتوانند چنين كسي را انتخاب كنند، ويا ممكن است انتخاب شده آنها اينگونه باشد تا او را پيشوا سازند. به خانه خدا سوگند كه اين مردم از حق تجاوز كردند وكتاب خدا را پشت سر انداختند، گويا نمي‌دانند، در صورتيكه هدايت و شفا در كتاب خداست، اينان كتاب خدا را رها كرده واز هوس خود پيروي نمودند، خداي بزرگ ايشان را نكوهش نمود ودشمن داشت و تباه شان مي‌كند. وخداوند مي‌فرمايد: " ستمگر تر از آن كه هوس خويش را بدون هدايت خدا پيروي كند نيست، خدا گروه ستمگران را هدايت نمي‌كند "، و فرمود: " بر آنان هلاكت باد و اعمالشان نابود شود "، وفرمود: " بزرگ است در دشمني نزد خدا و نزد مؤمنان، خدا اينگونه بر هر دل گردن كش جباري مهر مي‌نهد "، و درود وسلام فراوان خداوند بر پيامبر وبر خاندان پاكش باد.

مناظرته في الاصطفاء

اشاره

لما حضر علي بن موسي (عليهما السلام) مجلس المأمون، وقد اجتمع فيه جماعة من علماء اهل العراق وخراسان، فقال المأمون: اخبروني عن معني هذه الاية: " ثم اورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا [58] - الاية ". فقالت العلماء: أراد الله الامة كلها. فقال المأمون: ما تقول يا أباالحسن؟ فقال الرضا عليه السلام: لا أقول كما قالوا، ولكن أقول: أراد الله تبارك وتعالي بذلك العترة الطاهرة عليهم السلام. فقال المأمون: وكيف عني العترة دون الامة؟ فقال الرضا عليه السلام: لو أراد الامة لكانت بأجمعها في الجنة، لقول الله: " فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد و منهم سابق بالخيرات باذن الله ذلك هو الفضل الكبير " [59]، ثم جعلهم كلهم في الجنة [60]، فقال عز وجل: " جنات عدن يدخلونها " [61]، فصارت الوراثة للعترة الطاهرة لا لغيرهم. ثم قال الرضا عليه السلام [62] هم الذين وصفهم الله في كتابه، فقال: " انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا " [63]، وهم الذين قال رسول الله صلي الله عليه واله: " اني مخلف فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي - أهل بيتي - لن يفترقا حتي يردا علي الحوض "، انظروا كيف تخلفوني فيهما، يا ايها الناس لاتعلموهم فانهم أعلم منكم. قالت العلماء: أخبرنا يا أباالحسن عن العترة، هم الال أو غير الال؟ فقال الرضا عليه السلام: هم الال. فقالت العلماء: فهذا رسول الله يؤثر عنه أنه قال: " امتي الي "، وهؤلاء أصحابه يقولون بالخبر المستفيض الذي لا يمكن دفعه: " ال محمد امته ". فقال الرضا عليه السلام: أخبروني هل تحرم الصدقة علي ال محمد؟ قالوا: نعم. قال عليه السلام: فتحرم علي الامة؟ قالوا: لا. قال عليه السلام: هذا فرق بين الال وبين الامة، ويحكم أين يذهب بكم، " أ صرفتم عن الذكر صفحا أم أنتم قوم مسرفون " [64]؟! أما علمتم أنما وقعت الرواية في الظاهر [65] علي المصطفين المهتدين دون سائرهم؟!

قالوا: من أين قلت يا أباالحسن؟ قال عليه السلام: من قول الله: " لقد أرسلنا نوحا و ابراهيم وجعلنا في ذريتهما النبوة والكتاب فمنهم مهتد و كثير منهم فاسقون " [66]، فصارت وراثة النبوة والكتاب في المهتدين دون الفاسقين، أما علمتم أن نوحا سأل ربه، " فقال رب ان ابني من أهلي وان وعدك الحق " [67] وذلك ان الله وعده أن ينجيه وأهله، فقال له ربه تبارك وتعالي: " انه ليس من أهلك انه عمل غير صالح فلا تسألن ما ليس لك به علم اني أعظك أن تكون من الجاهلين " [68] فقال المأمون: فهل فضل الله العترة علي سائر الناس [69]؟ فقال الرضا عليه السلام: ان الله العزيز الجبار فضل العترة [70] علي سائر الناس في محكم كتابه. قال

المأمون: أين ذلك من كتاب الله؟ قال الرضا عليه السلام: في قوله تعالي: " ان الله اصطفي ادم ونوحا وال ابراهيم وال عمران علي العالمين ذرية بعضها من بعض " [71]، وقال الله في موضع اخر: " أم يحسدون الناس علي ما اتاهم الله من فضله فقد اتينا ال ابراهيم الكتاب والحكمة واتيناهم ملكا عظيما " [72] ثم رد المخاطبة في أثر هذا الي سائر المؤمنين فقال: " يا ايها الذين امنوا أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولي الامر منكم " [73]، يعني الذين أورثهم الكتاب والحكمة و حسدوا عليهما بقوله: " أم يحسدون الناس علي ما اتاهم الله من فضله فقد اتينا ال ابراهيم الكتاب والحكمة و اتيناهم ملكا عظيما "، يعني الطاعة للمصطفين الطاهرين و الملك هاهنا الطاعة لهم.
قالت العلماء: هل فسر الله تعالي الاصطفاء في الكتاب؟ فقال الرضا عليه السلام: فسر الاصطفاء في الظاهر سوي الباطن في اثني عشر موضعا: فاول ذلك قول الله: " وأنذر عشيرتك الاقربين " [74] - و رهطك المخلصين - هكذا في قراءة ابي بن كعب، وهي ثابتة في مصحف عبد الله بن مسعود، فلما أمر عثمان زيد بن ثابت أن يجمع القران خنس هذه الاية، وهذه منزلة رفيعة وفضل عظيم وشرف عال، حين عني الله عز وجل بذلك الال، فهذه واحدة. والاية الثانية في الاصطفاء قول الله: " انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا " [75]، و هذا الفضل الذي لايجحده معاند، لانه فضل بين. والاية الثالثة، حين ميز الله الطاهرين من خلقه، أمر نبيه في اية الابتهال، فقال: " قل - يا محمد - تعالوا ندع أبناءنا وأبناءكم ونساءنا ونساءكم وأنفسنا وأنفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علي الكاذبين " [76]، فأبرز النبي صلي الله عليه واله عليا والحسن والحسين وفاطمة عليهم السلام، فقرن أنفسهم بنفسه، فهل تدرون ما معني قوله: " وأنفسنا وأنفسكم "؟ قالت العلماء: عني به نفسه. قال أبوالحسن عليه السلام: غلطتم، انما عني به عليا عليه السلام، ومما يدل علي ذلك، قول النبي صلي الله عليه واله حين قال: لينتهين بنو وليعة أو لابعثن اليهم رجلا كنفسي، يعني عليا عليه السلام [77] فهذه خصوصية لايتقدمها أحد، وفضل لايختلف فيه بشر، وشرف لايسبقه اليه خلق، اذ جعل نفس علي عليه السلام كنفسه، فهذه الثالثة. واما الرابعة: فاخراجه الناس من مسجده ما خلا العترة، حين تكلم الناس في ذلك، وتكلم العباس، فقال: يا رسول الله تركت عليا وأخرجتنا؟ فقال رسول الله صلي الله عليه واله: ما أنا تركته وأخرجتكم، ولكن الله تركه و أخرجكم. وفي هذا بيان قوله لعلي عليه السلام: أنت مني بمنزلة هارون من موسي. قالت العلماء: فأين هذا من القران؟ قال أبوالحسن عليه السلام: أوجدكم في ذلك قرانا أقرؤه عليكم، قالوا: هات. قال عليه السلام: قول الله عز وجل: " وأوحينا الي موسي وأخيه أن تبوءا لقومكما بمصر بيوتا واجعلوا بيوتكم قبلة " [78]،

ففي هذه الاية منزلة هارون من موسي، و فيها أيضا منزلة علي عليه السلام من رسول الله صلي الله عليه واله. ومع هذا دليل ظاهر في قول رسول الله صلي الله عليه واله حين قال: ان هذا المسجد لا يحل لجنب ولا لحائض الا لمحمد وال محمد.
فقالت العلماء: هذا الشرح وهذا البيان لا يوجد الا عندكم معشر أهل بيت رسول الله صلي الله عليه واله. قال أبوالحسن عليه السلام: ومن ينكر لنا ذلك، و رسول الله صلي الله عليه واله يقول: أنا مدينة العلم و علي بابها، فمن أراد مدينة العلم [79] فليأتها من بابها، ففيما أوضحنا وشرحنا من الفضل والشرف والتقدمة و الاصطفاء والطهارة، ما لاينكره الا معاند، ولله عز وجل الحمد علي ذلك، فهذه الرابعة. وأما الخامسة: فقول الله عز وجل: " وات ذا القربي حقه " [80]، خصوصية خصهم الله العزيز الجبار بها، و اصطفاهم علي الامة. فلما نزلت هذه الاية علي رسول الله صلي الله عليه واله قال: ادعوا لي فاطمة، فدعوها له، فقال: يا فاطمة، قالت: لبيك يا رسول الله، فقال: ان فدك لم يوجف عليها بخيل ولا ركاب، وهي لي خاصة دون المسلمين، وقد جعلتها لك لما أمرني الله به، فخذيها لك ولولدك، فهذه الخامسة. وأما السادسة: فقول الله عز وجل: " قل لا أسألكم عليه أجرا الا المودة في القربي " [81]، فهذه خصوصية للنبي صلي الله عليه واله دون الانبياء، وخصوصية للال دون غيرهم. وذلك أن الله حكي عن الانبياء في ذكر نوح عليه السلام: " يا قوم لا أسألكم عليه مالا ان أجري الا علي الله وما أنا بطارد الذين امنوا انهم ملاقوا ربهم ولكني أريكم قوما تجهلون " [82]، وحكي عن هود عليه السلام قال: " ... لا أسألكم عليه أجرا ان أجري الا علي الذي فطرني أفلا تعقلون " [83] وقال لنبيه صلي الله عليه واله: " قل لا أسألكم عليه أجرا الا المودة في القربي "، ولم يفرض الله مودتهم الا وقد علم أنهم لا يرتدون عن الدين أبدا، ولايرجعون الي ضلالة أبدا. واخري أن يكون الرجل وادا للرجل، فيكون بعض أهل بيته عدوا له، فلا يسلم قلب، فأحب الله أن لا يكون في قلب رسول الله صلي الله عليه واله علي المؤمنين شئ، اذ فرض عليهم مودة ذي القربي. فمن أخذ بها وأحب رسول الله صلي الله عليه واله و أحب أهل بيته عليهم السلام، لم يستطع رسول الله أن يبغضه، ومن تركها ولم يأخذ بها وأبغض أهل بيت نبيه صلي الله عليه واله، فعلي رسول الله صلي الله عليه واله أن يبغضه، لانه قد ترك فريضة من فرائض الله، وأي فضيلة وأي شرف يتقدم هذا. ولما أنزل الله هذه الاية علي نبيه صلي الله عليه و اله: " قل لا أسألكم عليه أجرا الا المودة في القربي "، قام رسول الله صلي الله عليه واله في أصحابه، فحمد الله و أثني عليه وقال: أيها الناس ان الله قد فرض عليكم فرضا فهل أنتم مؤدوه، فلم يجبه أحد، فقام فيهم يوما ثانيا، فقال مثل ذلك، فلم يجبه أحد. فقام فيهم يوم الثالث، فقال: أيها الناس ان الله قد فرض عليكم فرضا

فهل أنتم مؤدوه، فلم يجبه أحد، فقال: أيها الناس انه ليس ذهبا ولا فضة ولا مأكولا ولا مشروبا، قالوا: فهات اذا، فتلا عليهم هذه الاية، فقالوا: أما هذا فنعم، فما وفي به أكثرهم. ثم قال أبوالحسن عليه السلام: حدثني أبي، عن جدي، عن ابائه، عن الحسين بن علي عليهم السلام قال: اجتمع المهاجرون والانصار الي رسول الله صلي الله عليه واله فقالوا: ان لك يا رسول الله مؤونة في نفقتك و فيمن يأتيك من الوفود، وهذه أموالنا مع دمائنا فاحكم فيها بارا مأجورا، أعط ما شئت وأمسك ما شئت، من غير حرج. فأنزل الله عز وجل عليه الروح الامين فقال: يا محمد " قل لا أسألكم عليه أجرا الا المودة في القربي "، لاتؤذوا قرابتي من بعدي، فخرجوا. فقال اناس منهم: ما حمل رسول الله علي ترك ما عرضنا عليه الا ليحثنا علي قرابته من بعده، ان هو الا شئ افتراه في مجلسه، وكان ذلك من قولهم عظيما. فأنزل الله هذه الاية: " أم يقولون افتريه قل ان افتريته فلاتملكون لي من الله شيئا هو أعلم بما تفيضون فيه كفي به شهيدا بيني وبينكم وهو الغفور الرحيم " [84]، فبعث اليهم النبي صلي الله عليه واله فقال: هل من حدث؟ فقالوا: اي والله يا رسول الله، لقد تكلم بعضنا كلاما عظيما فكرهناه، فتلا عليهم رسول الله فبكوا واشتد بكاؤهم. فأنزل الله تعالي: " وهو الذي يقبل التوبة عن عباده ويعفو عن السيئات ويعلم ما تفعلون " [85]، فهذه السادسة. وأما السابعة، فيقول الله: " ان الله وملائكته يصلون علي النبي يا أيها الذين امنوا صلوا عليه وسلموا تسليما " [86] وقد علم المعاندون منهم أنه لما نزلت هذه الاية قيل: يا رسول الله، قد عرفنا التسليم عليك فكيف الصلاة عليك؟ فقال: تقولون: اللهم صل علي محمد وال محمد كما صليت علي ابراهيم وال ابراهيم انك حميد مجيد، وهل بينكم معاشر الناس في هذا اختلاف؟ قالوا: لا. فقال المأمون: هذا ما لااختلاف فيه أصلا وعليه الاجماع، فهل عندك في الال شئ أوضح من هذا في القران؟ قال أبوالحسن عليه السلام: أخبروني عن قول الله: " يس والقران الحكيم انك لمن المرسلين علي صراط مستقيم " [87]، فمن عني بقوله: " يس "؟ قال العلماء: يس محمد، ليس فيه شك. قال أبوالحسن عليه السلام: أعطي الله محمدا وال محمد من ذلك فضلا لم يبلغ أحد كنه وصفه لمن عقله، و ذلك أن الله لم يسلم علي أحد الا علي الانبياء صلوات الله عليهم. فقال تبارك وتعالي: " سلام علي نوح في العالمين " [88]، وقال: " سلام علي ابراهيم " [89]، وقال: " سلام علي موسي و هارون " [90]، ولم يقل: سلام علي ال نوح، ولم يقل: سلام علي ال ابراهيم، ولا قال: سلام علي ال موسي وهارون، و قال عز وجل: " سلام علي ال يس " [91]، يعني ال محمد. فقال المأمون: لقد علمت أن في معدن النبوة شرح هذا وبيانه، فهذه السابعة. وأما الثامنة، فقول الله عز وجل: " واعلموا أنما غنمتم من شئ فأن لله خمسه وللرسول ولذي القربي " [92]، فقرن سهم ذي

القربي مع سهمه وسهم رسوله صلي الله عليه واله.
فهذا فصل بين الال والامة، لان الله جعلهم في حيز و جعل الناس كلهم في حيز دون ذلك، ورضي لهم ما رضي لنفسه واصطفاهم فيه، وابتدأ بنفسه ثم ثني برسوله، ثم بذي القربي في كل ما كان من الفيئ والغنيمة وغير ذلك مما رضيه عزوجل لنفسه ورضيه لهم، فقال - وقوله الحق -: " واعلموا أنما غنمتم من شئ فأن لله خمسه و للرسول ولذي القربي "، فهذا توكيد مؤكد وأمر دائم لهم الي يوم القيامة في كتاب الله الناطق، الذي " لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه تنزيل من حكيم حميد ". وأما قوله: " واليتامي والمساكين "، فان اليتيم اذا انقطع يتمه خرج من المغانم، ولم يكن له نصيب، وكذلك المسكين اذا انقطعت مسكنته لم يكن له نصيب في المغنم، ولا يحل له أخذه، وسهم ذي القربي الي يوم القيامة قائم فيهم للغني والفقير، لانه لا أحد أغني من الله ولا من رسوله صلي الله عليه واله، فجعل لنفسه منها سهما ولرسوله صلي الله عليه واله سهما، فما رضي لنفسه ولرسوله رضيه لهم.
وكذلك الفيئ ما رضيه لنفسه ولنبيه صلي الله عليه واله رضيه لذي القربي كما جاز لهم في الغنيمة، فبدأ بنفسه، ثم برسوله صلي الله عليه واله ثم بهم، وقرن سهمهم بسهم الله وسهم رسوله صلي الله عليه واله. وكذلك في الطاعة، قال عز وجل: " يا أيها الذين امنوا أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولي الامر منكم " [93]، فبدأ بنفسه، ثم برسوله صلي الله عليه واله ثم بأهل بيته. وكذلك اية الولاية: " انما وليكم الله ورسوله و الذين امنوا " [94]، فجعل ولايتهم مع طاعة الرسول مقرونة بطاعته، كما جعل سهمه مع سهم الرسول مقرونا بأسهمهم في الغنيمة والفيئ، فتبارك الله ما أعظم نعمته علي أهل هذا البيت. فلما جاءت قصة الصدقة نزه نفسه عز ذكره ونزه رسوله صلي الله عليه واله ونزه أهل بيته عنها، فقال: " انما الصدقات للفقراء والمساكين والعاملين عليها والمؤلفة قلوبهم وفي الرقاب والغارمين وفي سبيل الله وابن السبيل فريضة من الله " [95] فهل تجد في شئ من ذلك أنه جعل لنفسه سهما، أو لرسوله صلي الله عليه واله أو لذي القربي، لانه لما نزههم عن الصدقة نزه نفسه ونزه رسوله ونزه أهل بيته، لا بل حرم عليهم، لان الصدقة محرمة علي محمد وأهل بيته، و هي أوساخ الناس لا تحل لهم، لانهم طهروا من كل دنس و وسخ، فلما طهرهم واصطفاهم رضي لهم ما رضي لنفسه و كره لهم ما كره لنفسه. وأما التاسعة، فنحن أهل الذكر الذين قال الله في محكم كتابه: " فاسألوا أهل الذكر ان كنتم لاتعلمون " [96] فقال العلماء [97] انما عني بذلك اليهود والنصاري. قال أبوالحسن عليه السلام: وهل يجوز ذلك، اذا يدعونا الي دينهم ويقولون: انه افضل من دين الاسلام.
فقال المأمون: فهل عندك في ذلك شرح يخالف ما قالوا يا أباالحسن؟ قال:

نعم، الذكر رسول الله ونحن أهله، وذلك بين في كتاب الله بقوله في سورة الطلاق: " فاتقوا الله يا اولي الالباب الذين امنوا قد أنزل الله اليكم ذكرا رسولا يتلوا عليكم آيات الله مبينات "، فالذكر رسول الله ونحن أهله، فهذه التاسعة. وأما العاشرة، فقول الله عز وجل في اية التحريم: " حرمت عليكم أمهاتكم وبناتكم وأخواتكم - الي آخرها " [98]، أخبروني هل تصلح ابنتي أو ابنة ابني أو ما تناسل من صلبي لرسول الله أن يتزوجها لو كان حيا؟ قالوا: لا. قال عليه السلام: فأخبروني هل كانت ابنة أحدكم تصلح له أن يتزوجها؟ قالوا: بلي. قال: فقال عليه السلام: ففي هذا بيان أنا من اله و لستم من اله، ولو كنتم من اله لحرمت عليه بناتكم كما حرمت عليه بناتي، لانا من اله وأنتم من امته، فهذا فرق بين الال والامة، لان الال منه والامة اذا لم تكن الال فليست منه، فهذه العاشرة. وأما الحادية عشر، فقوله في سورة المؤمن، حكاية عن قول رجل: " وقال رجل مؤمن من ال فرعون يكتم ايمانه أتقتلون رجلا أن يقول ربي الله وقد جاءكم بالبينات من ربكم - الآية " [99]، وكان ابن خال فرعون، فنسبه الي فرعون بنسبه، ولم يضفه اليه بدينه. وكذلك خصصنا نحن، اذ كنا من ال رسول الله صلي الله عليه واله بولادتنا منه، وعممنا الناس بدينه، فهذا فرق ما بين الال والامة، فهذه الحادية عشر. وأما الثانية عشر، فقوله: " وأمر أهلك بالصلاة و اصطبر عليها " [100]، فخصنا بهذه الخصوصية، اذ أمرنا مع أمره، ثم خصنا دون الامة، فكان رسول الله صلي الله عليه واله يجيئ الي باب علي وفاطمة عليهما السلام بعد نزول هذه الاية تسعة أشهر، في كل يوم عند حضور كل صلاة خمس مرات، فيقول: الصلاة يرحمكم الله، وما أكرم الله أحدا من ذراري الانبياء بهذه الكرامة التي أكرمنا الله بها وخصنا من جميع أهل بيته. فهذا فرق ما بين الال والامة، والحمد لله رب العالمين، وصلي الله علي محمد نبيه.

هنگامي كه امام رضا (عليه السلام) در مجلس مأمون، كه گروهي از علماء عراق و خراسان در آن گرد آمده بودند، حضور يافت، مأمون گفت: مرا از معني اين آيه آگاه كنيد: " آنگاه كتاب را به بندگان مان كه ايشان را برگزيديم به ارث داديم - تا آخر آيه. " دانشمنداني كه در مجلس حاضر بودند گفتند: مراد خداوند تمامي امت است. مأمون گفت: اي ابو الحسن چه مي‌گوئي؟ امام فرمود: گفتار آنان را تصديق نمي‌كنم، بلكه مي‌گويم: مراد خداوند خاندان پيامبر است. مأمون گفت: چرا مراد تمامي امت نبوده وتنها خاندان پيامبر مراد باشند؟ امام فرمود: اگر تمامي امت مراد بودند، بايد تمامي ايشان در بهشت باشند، زيرا خداوند مي‌فرمايد: " پس گروهي از ايشان به خود ستم نمودند، و گروهي ميانه رو هستند، و بعضي با توفيق خداوند در خيرات پيشي مي‌گيرند، واين فضل وبهره بزرگي است "، آنگاه تمامي ايشان را از اهل بهشت به شمار آورد وفرمود: " بهشتهاي جاودانه كه در آن داخل مي‌شوند "، پس وراثت تنها براي خاندان پيامبر است. آنگاه امام فرمود: ايشان كساني هستند كه خداوند در قرآن ايشان را توصيف كرده وفرمود: " خداوند اراده كرده است كه از شما خاندان پيامبر زشتي و پليدي را دور كرده وشما را پاك و پاكيزه گرداند "، و ايشان كساني هستند كه پيامبر مي‌فرمايد: من در ميان شما دو چيز گرانبها، كتاب خدا و خاندانم را باقي مي‌گذارم، آن دو از هم جدا نمي‌شوند تا در حوض كوثر بر من وارد شوند، بنگريد شما چگونه حق جانشيني مرا در مورد ايشان به عمل مي‌آوريد، به آنان چيزي را ياد ندهيد كه از شما دانا ترند. دانشمندان گفتند: اي ابو الحسن! بگو عترت، خاندان پيامبرند يا غير از آنان؟ امام فرمود: آنان خاندان پيامبرند. دانشمندان گفتند: از خود پيامبر نقل شده است كه فرمود: امت من خاندانم مي‌باشند، و اصحاب با خبر مستفيض كه قابل خدشه نيست نقل مي‌كنند كه آل محمد امت او هستند. امام فرمود: بگوئيد آيا صدقه بر خاندان پيامبر حرام است، گفتند: آري. فرمود: آيا بر امت او حرام است؟ گفتند: خير، امام فرمود: اين فرق بين خاندان پيامبر و امت او مي‌باشد، واي بر شما در كدام راه طي طريق مي‌كنيد، " آيا از ياد خداوند روي گردانديد يا اسراف كار نيستيد "، آيا نمي‌دانيد كه ظاهرا مراد روايت افراد برگزيده مي‌باشد، نه تمامي آنها.

گفتند: اي ابو الحسن به چه دليل اين سخن را گفتي؟ فرمود: از اين آيه قرآن: " ما نوح وابراهيم را فرستاده و پيامبري وكتاب را در فرزندان ايشان قرار داديم، گروهي هدايت يافته و گروهي از آنان فاسقند "، پس وراثت كتاب و نبوت در هدايت يافتگان است نه گروه فاسق، آيا نمي‌دانيد

نوح از پروردگارش تقاضا كرد وگفت: " پروردگارا پسرم از خاندان من است و وعده تو حق مي‌باشد ". زيرا خداوند به او وعده داده بود كه او و خاندانش را نجات دهد، و خداوند فرمود: " او از خاندان تو نيست، او شخصي غيرصالح است، از آنچه بدان علم نداري سؤال نكن، من تو را پند مي‌دهم كه از جاهلان نباشي ". مأمون گفت: آيا خداوند خاندان پيامبر را بر سائر مردم برتري داده است. امام فرمود: خداوند بزرگ خاندان پيامبر را در كتاب خود بر سائر مردم برتري داده است.
مأمون گفت: در كجاي كتاب بدان اشاره شده است؟ امام فرمود: در اين آيه: " خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهيم و خاندان عمران را بر جهانيان برگزيد فرزنداني كه بعضي از بعضي ديگر مي‌باشند "، ودر آيه ديگر فرمود: " آيا مردم نسبت به آنچه به ايشان داده ايم حسد مي‌ورزند، ما به خاندان ابراهيم كتاب وحكمت و سلطنت بزرگي را عطا كرديم ". آنگاه در ادامه اين بحث سائر مؤمنان را مخاطب قرار داده و فرموده: " اي ايمان آورندگان، از خدا وپيامبر و صاحبان امر از ميان خودتان پيروي كنيد "، يعني كساني كه كتاب وحكمت به ايشان داده ايم و نسبت به آن مورد حسد قرار گرفته اند، بنابر اين آيه: " آيا مردم نسبت به آنچه به ايشان داده ايم حسد مي‌ورزند، ما به خاندان ابراهيم كتاب وحكمت وقدرت بزرگي عطا كرديم "، و مراد از قدرت و پادشاهي در اينجا اطاعت مردم از ايشان مي‌باشد.
دانشمندان گفتند: آيا خداوند در كتابش برگزيدن را تفسير كرده است؟ امام فرمود: خداوند برگزيدن ظاهري - ونه واقعي را - در دوازده جاي قرآن تفسير كرده است: اولين موضع اين آيه است: " و خاندان نزديك - و خويشان مخلص خود - را انذار كن "، اينگونه در قرائت ابي بن كعب بوده ودر مصحف عبد الله بن مسعود آمده است، هنگامي كه عثمان به زيد بن ثابت دستور داد كه قرآن را جمع آوري كند، اين آيه را پوشيده داشتند، واين منزلت بزرگ وارزش والا و شرافت برتر است، چرا كه خداوند مراد خود را تنها خاندان پيامبر به شمار آورده، اين موضع اول بود. و آيه دوم در تفسير برگزيدن در قرآن اين آيه است: " خداوند مي‌خواهد كه از شما خاندان پيامبر پليدي را دور سازد وشما را پاك و پاكيزه نمايد "، واين فضيلتي است كه هيچ معاند و منكري آن را انكار نمي‌نمايد، چرا كه بسيار روشن وآشكار است. و آيه سوم در موضعي است كه خداوند بندگان پاكش را از سائر مردم جدا نمود ودر آيه مباهله به پيامبر دستور داد: " - اي محمد - بگو فرزندانمان و فرزندان تان و زنان مان و زنانتان و خودتان و خودمان را خوانده، آنگاه مباهله انجام داده و لعنت الهي را بر كساني قرار دهيم كه دروغ مي‌گويند "، وپيامبر حضرت علي وحسن و حسين و فاطمه (عليهم السلام) را بيرون آورد وآنان را خويشان خود خواند، آيا

مي‌دانيد معناي: خودمان و خودتان، چيست؟. دانشمندان گفتند: منظور شخص خودش است. امام فرمود: اشتباه كرديد، منظور علي (عليه السلام) است، واز دلائلي كه به اين امر حاكي است اين گفتار پيامبر است كه فرمود: قبيله بني وليعه يا بايد از حركتشان بازمانند يا فردي را به سوي ايشان مي‌فرستم كه همچون خودم مي‌باشد، و مراد علي (عليه السلام) بود. اين ويژگي، خصوصيتي است كه كسي قبل از او بدان حائز نگرديده، و فضلي است كه هيچ كس در آن اختلاف نمي‌كند، و شرافتي است كه موجودي بر او پيشي نمي‌گيرد، چرا كه علي (عليه السلام) را همچون خود به شمار آورد، واين دليل سوم بود. و دليل چهارم، هنگامي كه پيامبر همه را از مسجد خارج ساخت، تنها خاندان پيامبر را از آن خارج ننمود، و عباس اشكال گرفت، وگفت: اي رسول خدا! علي (عليه السلام) را باقي گذارده وما را بيرون مي‌كني؟ فرمود: من او را باقي نگذارده وشما را اخراج ننمودم، ولكن خداوند شما را خارج ساخت واو را باقي گذارد، واين بيان اين حديث پيامبر است كه فرمود: " تو نسبت به من به منزله هارون از موسي هستي ". دانشمندان گفتند: اين مطلب در كجاي قرآن آمده است؟ امام فرمود: آيه اي از قرآن را براي شما در اين زمينه مي‌خوانم، گفتند: بخوان. فرمود: خداوند مي‌فرمايد: " به موسي و برادرش وحي كرديم كه قوم خود را در مصر ساكن گردانيد و خانه هايتان را قبله قرار دهيد "، ودر اين آيه منزلت هارون نسبت به موسي ونيز منزلت علي (عليه السلام) نسبت به پيامبر روشن مي‌شود. وبا اين همه دليل، ديگري در سخن پيامبر وجود دارد كه فرمود: اين مسجد براي شخص جنب و حائض حلال نمي‌باشد جز براي محمد و خاندان او.
دانشمندان گفتند: اين شرح وبيان تنها در نزد شما خاندان پيامبر وجود دارد. امام فرمود: چه كسي اين موارد را از ما انكار مي‌كند، در حاليكه پيامبر (صلي الله عليه وآله) مي‌فرمايد: من شهر دانش بوده وعلي در آنست، هر كه قصد ورود به شهر علم را دارد از درب آن بايد وارد شود، ودر آنچه از فضل و شرف و رتبه و برگزيدن وپاكي، كه شرح و توضيح داديم، كسي جز معاند آنرا انكار نمي‌كند، و حمد وسپاس از آن خداست، واين مورد چهارم بود. واما مورد پنجم، سخن خداوند است كه مي‌فرمايد: " وحق خويشان را به آنها بده "، اين خصوصيتي است كه خداوند ايشان را بدان تخصيص داد وبر امت ترجيح شان داد. هنگامي كه اين آيه نازل شد، فرمود: فاطمه را بگوئيد تا بيايد، او را خواندند، وفرمود: اي فاطمه، گفت: بلي اي پيامبر، فرمود: سرزميني فقط با لشگر كشي گرفته شده است، كه به من اختصاص دارد، وآن را به خاطر دستور خداوند براي تو قرار دادم، پس آن را براي خود و فرزندانت قرار ده، واين مورد پنجم بود. واما مورد ششم، اين سخن خداوند است كه مي‌فرمايد: " بگو در مقابل كارهايم از

شما پاداش نمي‌خواهم جز دوستي خاندانم "، واين خصوصيتي است كه از ميان پيامبران تنها به پيامبر اسلام اختصاص يافت، و تنها خاندانش بدان منظور گرديده اند. چرا كه خداوند آنگاه كه از نوح حكايت مي‌كند مي‌فرمايد: " از شما مالي را نمي‌خواهم، پاداش من با خداست، ومن ايمان آورندگان را از خود دور نمي‌سازم، آنان پروردگارشان را ملاقات مي‌كنند، لكن من شما را گروهي نادان مي‌پندارم "، واز هود اينگونه حكايت كرده: " ... بر كارهايم پاداش نمي‌خواهم، پاداش من با كسي است كه مرا خلق كرده، آيا تدبر نمي‌كنيد ". وبه پيامبر خود فرمود: " بگو پاداشي بر كارهايم نمي‌خواهم جز دوستي خاندانم "، وخداوند دوستي ايشان را واجب نساخت، مگر اين كه مي‌دانست ايشان هرگز از دين مرتد نشده وگمراه نمي‌گردند. و دليل ديگر اين كه هر گاه فردي با كسي دوست باشد، اما در قلب او كينه اي از يكي از نزديكان او باشد، قلبش تسليم او نمي‌گردد، وخداوند مي‌خواست كه در قلب پيامبر در مورد مؤمنان چيزي نبوده (وهمه دوستدار خاندان پيامبر باشند تا پيامبر نسبت به ايشان اندك بغضي نداشته باشند)، وبه اين خاطر محبت خاندانش را واجب ساخت. پس هر كه اين امر را انجام داده وپيامبر و خاندانش را دوست داشته باشد، پيامبر نمي‌تواند او را مبغوض دارد، و هر كه او را واگذارد واين امر را انجام نداده و خاندان پيامبر را مبغوض بشمارد، پس بر پيامبر است كه او را دشمن دارد، چرا كه يكي از واجبات الهي را ترك كرده است، وچه فضيلت و شرافتي بر اين امر برتري دارد. و هنگامي كه اين آيه بر پيامبر نازل شد: " بگو بر اين كارها اجر و پاداش نمي‌خواهم جز محبت خاندانم را "، پيامبر در ميان اصحابش برخاسته و حمد وثناي الهي گفته وفرمود: اي مردم خداوند چيزي را بر شما واجب ساخته آيا شما آن را انجام مي‌دهيد، كسي پاسخ نداد، روز بعد همين سخن را تكرار كرد، ولي كسي پاسخ نداد. روز سوم باز آن را بازگو نمود وفرمود: اي مردم خداوند چيزي را بر شما واجب ساخته آيا آن را انجام مي‌دهيد، ولي باز كسي پاسخي نداد، فرمود: اي مردم آن از مقوله طلا و نقره و خوردني و نوشيدني نيست، گفتند: آن چيست؟ اين آيه را بر ايشان خواند، گفتند: اين را مي‌پذيريم، اما بيشتر آنان به آن عمل ننمودند. آنگاه امام فرمود: پدرم، از جدم، از پدرانش، از امام حسين (عليهم السلام) روايت كرده كه فرمود: مهاجرين وانصار نزد پيامبر جمع شده و گفتند: اي پيامبر تو در زمينه افرادي كه بر تو وارد مي‌شوند مخارجي داري، واين اموال ماست كه همراه جان هايمان در اختيار توست، در مورد آنها آنگونه كه مي‌خواهي عمل نما، بدون هيچ مشكلي آنچه مي‌خواهي بده وآنچه مي‌خواهي را براي خود نگاهدار. خداوند جبرئيل را بر ايشان نازل فرمود كه گفت: اي محمد بگو من در مورد رسالتم از شما پاداشي نمي‌خواهم جز محبت خاندانم را، بعد از من آنان را

آزار ندهيد، آنان خارج شدند، گروهي از ايشان گفتند: آنچه پيامبر را واداشت كه سخن ما را جامه عمل نپوشد آن بود كه ما را نسبت به خاندانش بعد از رحلتش ترغيب و تشويق گرداند، اين تهمتي بود كه در آن مجلس زده شد كه سخن بسيار بزرگي است. وخداوند اين آيه را نازل فرمود: " آيا مي‌گويند او به دروغ چنين سخني را گفته، بگو اگر تهمت زده باشم شما بر من توانائي چيزي را نداريد، او به آنچه شما در نظر داريد آگاه تر است، وبين ما وشما براي شهادت او كافي مي‌باشد واو آمرزنده ومهربان است ". پيامبر نزد ايشان فرستاد وفرمود: آيا چيزي اتفاق افتاده؟ گفتند: اي پيامبر سوگند به خدا آري، بعضي از ما كلام بزرگي را بر زبان آورده اند كه ما آن را ناپسند مي‌شماريم، پيامبر آيه را بر آنان خواند، كه بسيار گريستند، و خداوند اين آيه را نازل كرد: " واو كسي است كه توبه بندگانش را مي‌پذيرد واز خطاها مي‌گذرد وآنچه انجام مي‌دهيد را مي‌داند "، واين مورد ششم بود. واما مورد هفتم، خداوند مي‌فرمايد: " خداوند و فرشتگانش بر پيامبر درود مي‌فرستند، اي ايمان آورند گان بر او سلام و درود فرستيد ". دشمنان مي‌دانند هنگامي كه اين آيه نازل شد گفته شد: اي پيامبر سلام بر تو را دانستيم چگونه بر تو درود فرستيم؟، فرمود: بگوئيد: خداوندا بر محمد و خاندانش درود فرست همان گونه كه بر ابراهيم و خاندانش درود فرستادي، تو ستوده و برتري، اين مردم آيا بين شما در اين زمينه اختلافي هست، گفتند: نه. مأمون گفت: اين از مواردي است كه اختلافي در آن نبوده و بر آن همه اتفاق نظر دارند، آيا در مورد خاندان پيامبر روشن تر از اين چيز ديگري را سراغ داري. امام فرمود: از اين آيه مرا خبر دهيد: " يس، سوگند به قرآن حكيم، تو از فرستاده شدگان هستي، وبر راه مستقيم قرار داري "، مراد از " يس " چيست؟ دانشمندان گفتند: يس، پيامبر است، و شكي در آن نيست. امام فرمود: خداوند به پيامبر و خاندانش در اين مورد فضيلتي را عنايت كرد كه هيچ عاقلي را راه به كنه آن نمي‌باشد، چرا كه خداوند بر كسي جز پيامبران درود نفرستاده است. و فرموده: " سلام بر نوح در دو جهان "، و فرموده: " سلام بر ابراهيم "، و فرموده: " سلام بر موسي و هارون ". و نفرموده: سلام بر خاندان نوح، و نفرموده: سلام بر خاندان ابراهيم، و نفرموده: سلام بر خاندان موسي و هارون، ومي فرمايد: " سلام بر خاندان يس "، يعني خاندان پيامبر. مأمون گفت: دانستم كه در شما خاندان شرح اين مطالب مي‌باشد، و اين مورد هفتم بود. واما مورد هشتم، خداوند مي‌فرمايد: " و بدانيد آنچه بدست مي‌آوريد، خمس آن براي خدا و رسول و خاندان او مي‌باشد "، وخداوند سهم خاندان پيامبر (صلي الله عليه وآله) را همراه سهم خود و سهم پيامبر قرار داد.

واين نقطه جدايي بين خاندان و امت است، چرا كه خداوند آنان را در

جايگاهي ومردم را در جايگاهي ديگر قرار داد، وبراي آنان به چيزي خشنود گرديد كه براي خود پسنديد ودر اين زمينه ايشان را برگزيد، ابتدا نام خود را آورد وسپس نام پيامبر و خاندان او را ذكر فرمود، در آنچه از غنايم وسائر بهره هاي مادي كه خداوند براي خود پسنديد براي ايشان نيز منظور داشت وفرمود: " و بدانيد كه هر چه بدست مي‌آوريد خمس آن براي خدا وپيامبر و خاندان او است، واين تأكيدي محكم و امري است جاودانه كه تا روز قيامت براي ايشان باقي مي‌ماند، در كتاب خداوند كه " باطل در پيشاپيش ودر پشت سر او قرار نداشته واز جانب خداوند حكيم و پسنديده نازل شده است ". واما سخن خداوند: " و يتيم ها و نيازمندان "، يتيم هنگامي كه از يتيمي خارج شد بهره اي به او نمي‌رسد و نصيبي از خمس ندارد، و هم چنين نيازمند هنگامي كه احتياجش بر طرف شد نصيب وبهره اي در غنائم ندارد، و مجاز نيست كه از آن چيزي را دريافت كند، اما سهم خاندان پيامبر تا روز قيامت براي نيازمند وبي نياز برقرار است، چرا كه كسي از خدا و رسول او بي نياز تر نيست، وبا اين همه براي خود و پيامبرش سهم هائي قرار داد، و آنچه براي خود و پيامبرش خشنود گشت براي آنان نيز مقرر داشت.
و هم چنين در غنائم هر چه براي خود و پيامبرش قرار داد براي آنان نيز مقرر داشت، و ابتدا نام خود وسپس نام پيامبرش و آنگاه نام ايشان را ذكر كرد، و سهم ايشان را قرين سهم خود و پيامبرش نمود. و همين گونه در اطاعت، خداوند مي‌فرمايد: " اي ايمان آورند گان خداوند وپيامبر و صاحبان امر از خودتان را اطاعت كنيد "، ابتدا نام خود، سپس پيامبرش آنگاه اهل بيت او را ذكر كرد. و هم چنين در آيه ولايت: " بدرستي كه سرپرست شما خداست و رسول او و آناني كه ايمان آورده اند "، و ولايتشان را همراه اطاعت پيامبر و قرين طاعت خود قرار داد، همچنانكه سهم خود و پيامبرش را قرين سهم ايشان در غنائم جنگي وسائر بهره هاي مادي قرار داد، پس خداوند را سپاس كه چه مقدار نعمتش بر اين خاندان زياد است. هنگامي كه داستان صدقه پيش آمد، خود وپيامبر و خاندان او را از آن منزه دانست، وفرمود: " صدقات براي فقراء و نيازمندان و كارمندان آن وبراي تأليف قلوب غير مسلمانان وبراي آزاد كردن بندگان و بدهكاران و مصرف در راه خدا، ودر راه ماندگان مي‌باشد و امري است واجب از جانب خداوند ". آيا مي‌يابي كه در اين مورد براي خود يا رسولش يا خاندان پيامبر سهمي را قرار داده است، هنگامي كه خداوند ايشان را از صدقه منزه داشت، خود و پيامبرش را نيز منزه دانست، بلكه آن را بر ايشان حرام نمود، زيرا صدقه بر پيامبر و خاندانش حرام است، وآن همانند چرك هاي دستهاي مردم است، وبراي آنان حلال نمي‌باشد، زيرا ايشان از هر زشتي و پليدي پاك گردانيده شده اند، و هنگامي كه ايشان را پاك گرداند و

آنان را برگزيد، براي ايشان خشنود شد به آنچه براي خود خشنود گشته، وبراي ايشان ناپسند شمرد آنچه براي خود ناپسند شمرده است. واما مورد نهم، ما اهل ذكري هستيم كه خداوند در قرآن مي‌فرمايد: " از اهل ذكر سؤال كنيد اگر نمي‌دانيد ". دانشمندان گفتند: مقصود آيه يهود ونصاري هستند. امام فرمود: آيا اين مطلب درست است، پس در اين حالت ما را به دين خود مي‌خوانند و گويند: آن از دين اسلام برتر است.
مأمون گفت: آيا در اين زمينه گفتاري داري كه مخالف گفتار دانشمندان باشد؟ فرمود: آري، ذكر، پيامبر خدا وما اهل ذكر هستيم، واين مطلب را خداوند در قرآن كريم در سوره طلاق اينگونه تبيين كرده و گويد: " اي خردمندان كه ايمان آورده ايد تقواي الهي پيشه سازيد، خداوند ذكر فرستاد شده اي را نزد شما فرستاد كه آيات روشن خداوند را بر شما مي‌خواند "، پس ذكر پيامبر وما اهل او هستيم، واين مورد نهم بود. اما مورد دهم، اين سخن خداوند در سوره تحريم است كه مي‌فرمايد: " مادرانتان و دختران تان و خواهران تان بر شما حرام مي‌باشد - تا آخر آيه "، به من بگوئيد آيا درست است كه دخترم يا دختر دخترم يا نوادگان من را، اگر پيامبر زنده بود تزويج نمايد؟ گفتند: نه. فرمود: به من بگوئيد آيا درست است كه پيامبر با يكي از دختران شما ازدواج كند؟ گفتند: آري. فرمود: واين مطلب روشن مي‌كند كه ما از خاندان پيامبر بوده وشما از خاندان او نيستيد، واگر شما از خاندان او بوديد دختران تان بر او حرام بود، همچنانكه دختران من بر او حرام است، زيرا ما از خاندان او وشما از امت او هستيد، واين فرق بين خاندان و امت است، زيرا خاندان از او و امت هر گاه از خاندان نباشد از او نيست، واين مورد دهم است. واما مورد يازدهم، اين گفتار خداوند در سوره مؤمن است كه از قول يك شخص اينگونه نقل مي‌كند: " مرد مؤمني از خاندان فرعون كه ايمانش را پوشيده مي‌داشت گفت: آيا مردي را مي‌كشيد كه مي‌گويد پروردگارم خداوند است، ودر حاليكه همراه دلائل روشن از جانب او آمده است - تا آخر آيه "، واو پسر دايي فرعون است واز اينرو او را به فرعون نسبت داده است، اما در دين او را منسوب به فرعون نكرده است. و هم چنين ما به خاندان پيامبر اختصاص يافته ايم، زيرا از او به دنيا آمده ايم، ودين خدا را گسترانده ايم، واين فرق بين خاندان و امت است، و اين مورد يازدهم مي‌باشد. واما مورد دوازدهم، اين گفتار خداوند است: " خاندانت را امر به نماز كن وبر آن صبر نما "، وما را به اين خصوصيت امتياز بخشيد، زيرا با اين كه امر به نماز را فرموده بود باز نسبت به آن به ما امر كرده است، وتنها ما را دوباره امر نمود، وپيامبر بعد از نزول اين آيه در مدت نه ماه هر روز در هنگام نماز كنار خانه حضرت علي و فاطمه (عليهما السلام) آمده ومي فرمود: خداوند شما را رحمت كند هنگام نماز است، وخداوند هيچ يك از فرزندان پيامبران را به

اين كرامتي كه ما را به آن گرامي داشت، گرامي ننموده است، واز بين خاندان پيامبران ما را به اين امتياز اختصاص داده است. واين فرق بين خاندان پيامبر و امت است، وسپاس خداي را سزاست و درود خدا بر محمد پيامبرش.

مناظرته في عدم لياقة من غصب خلافة الائمة

اشاره

روي ان قوم انتدب للرضا (عليه السلام) يناظرون في الامامة عند المأمون، فأذن لهم، فاختاروا يحيي بن الضحاك السمرقندي، فقال (عليه السلام): سل يا يحيي، فقال يحيي: بل سل انت يا بن رسول الله لتشرفني بذلك. فقال (عليه السلام): يا يحيي ما تقول في رجل ادعي الصدق لنفسه و كذب الصادقين؟ أيكون صادقا محقا في دينه أم كاذبا؟ فلم يحر جوابا ساعة.
فقال المأمون: اجبه يا يحيي، فقال: قطعني يا أمير المؤمنين، فالتفت الي الرضا (عليه السلام) فقال: ما هذه المسألة التي اقر يحيي بالانقطاع فيها، فقال (عليه السلام): ان زعم يحيي انه صدق الصادقين، فلا امامة لمن شهد بالعجز علي نفسه، فقال علي منبر الرسول: وليتكم و لست بخيركم، والامير خير من الرعية. وان زعم يحيي انه صدق الصادقين، فلا امامة لمن اقر علي نفسه علي منبر الرسول: ان لي شيطانا يعتريني، و الامام لايكون فيه شيطان. وان زعم يحيي انه صدق الصادقين، فلا امامة لمن اقر عليه صاحبه، فقال: كانت امامة ابي بكر فلتة وقي الله شرها، فمن عاد الي مثلها فاقتلوه. فصاح المأمون عليهم، فتفرقوا، ثم التفت الي بني هاشم فقال لهم: الم اقل لكم ان لا تفاتحوه ولاتجمعوا عليه، فان هؤلاء علمهم من علم رسول الله (صلي الله عليه وآله).

مناظره آن حضرت در عدم شايستگي غاصبان خلافت ائمه

روايت شده كه گروهي براي مناظره با آن حضرت در امر امامت دعوت شدند، ايشان يحيي بن ضحاك سمرقندي را انتخاب كردند، امام فرمود: اي يحيي سؤال كن، يحيي گفت: اي پسر رسول خدا شما سؤال كنيد تا مرا بدان شرافت دهيد. امام فرمود: اي يحيي چه مي‌گوئي در حق كسي كه ادعايي را در مورد خود مطرح ساخت و راستگويان را تكذيب كرد، آيا او در گفتارش راستگو ودر دينش محق است يا دروغگوست، از پاسخ بازماند.
مأمون گفت: اي يحيي پاسخ ده، گفت: اي أمير المؤمنين از پاسخ باز ماندم، مأمون رو به امام كرد وگفت: اين مسأله كه يحيي در پاسخش ماند را پاسخ گو، فرمود: اگر يحيي مي‌پندارد كه راستگويان را تصديق كرده، پس كسي كه به ناتواني خود گواهي دهد شايستگي امامت ندارد، او بر بالاي منبر پيامبر گفت: سرپرستي شما را به عهده گرفتم ولي بهتر از شما نيستم، در حاليكه فرمانروا از رعايا بهتر است. واگر يحيي گمان مي‌كند كه او راستگويان را تصديق كرده، پس كسي كه بر بالاي منبر پيامبر بر عليه خود اعتراف كرد وگفت: من شيطاني دارم كه بر من عارض مي‌شود، شايستگي امام بودن را ندارد، زيرا در امام شيطان وجود ندارد. واگر يحيي گمان مي‌كند كه او راستگويان را تصديق كرده، پس كسي كه بر عليه دوستش اقرار كرده و گويد: امامت ابي بكر امري ناگهاني بود، خداوند شر آنرا زائل سازد، هر كه همانند او ادعا كرد را به قتل رسانيد، شايستگي امامت را ندارد. مأمون فرياد زد ومردم پراكنده شدند، آنگاه نظر به بني هاشم كرد و گفت: نگفتم با او بحث نكنيد وبر عليه او اقدام ننمائيد، واين گروه علمشان از پيامبرشان است.
[صفحه 313]

کلام آن حضرت علیه السلام در توحید

اشاره

در كليات توحيد
در كليات توحيد
در كليات توحيد
در فرق بين معاني نامهاي مشترك خداوند و انسان
در حدوث اسماء الهي
در حادث بودن جهان و اثبات پديد آورنده آن
در دليل حادث بودن جهان
در بودن و جاي او
در ابطال ديدن خداوند
در نفي رؤيت خداوند
در نهي از جسم قرار دادن خداوند
در نهي او توصيف خداوند به غير آنچه خود را بدان توصيف فرموده است
در مشيت واراده
در مشيت واراده
در قدرت واراده
در اين كه خداوند آنچه بخواهد را مقدم يا مؤخر مي‌دارد
در مورد كسي كه خدا را به خلقش تشبيه مي‌كند
در كمترين مرتبه شناسائي خداوند
در تبيين كيفيت اختيار انسان در اعمالش
در تبيين كيفيت اختيار انسان در اعمالش
در كيفيت اختيار انسان در اعمالش
در تبيين كيفيت اختيار انسان در اعمالش
در تبيين كيفيت اختيار انسان در اعمالش
در كيفيت اختيار انسان در اعمالش
در مورد كسي كه قائل به جبر است
در فضيلت سوره توحيد
در مورد كلام پيامبر: خداوند آدم را بر صورت خود آفريد
در ابطال تناسخ
[صفحه 314]

كلامه في جوامع التوحيد

اشاره

روي أن المأمون لما أراد ان يستعمل الرضا (عليه السلام) علي هذا الامر، جمع بني هاشم فقال: اني اريد أن استعمل الرضا علي هذا الامر من بعدي، فحسده بنو هاشم، وقالوا: أتولي رجلا جاهلا ليس له بصر بتدبير الخلافة، فابعث اليه رجلا يأتنا فتري من جهله ما يستدل به عليه، فبعث اليه فأتاه، فقال له بنوهاشم: يا أبا الحسن اصعد المنبر وانصب لنا علما نعبد الله عليه. فصعد (عليه السلام) المنبر، فقعد مليا لايتكلم مطرقا، ثم انتفض انتفاضة واستوي قائما، وحمد الله وأثني عليه وصلي علي نبيه و أهل بيته، ثم قال: اول عبادة الله معرفته، واصل معرفة الله توحيده، و نظام توحيد الله نفي الصفات عنه، لشهادة العقول ان كل صفة وموصوف مخلوق، وشهادة كل مخلوق ان له خالقا ليس بصفة ولا موصوف، وشهادة كل صفة وموصوف بالاقتران، وشهادة الاقتران بالحدث، وشهادة الحدث بالامتناع من الازل الممتنع من الحدث. فليس الله عرف من عرف بالتشبيه ذاته، ولا اياه وحد من اكتنهه، ولا حقيقته اصاب من مثله، ولا به صدق من نهاه، ولا صمده من اشار اليه، ولا اياه عني من شبهه، ولا له تذلل من بعضه، ولا اياه اراد من تو همه. كل معروف بنفسه مصنوع، وكل قائم في سواه معلول، بصنع الله يستدل عليه، وبالعقول يعتقد معرفته، و بالفطرة تثبت حجته. خلق الله الخلق حجاب بينه وبينهم، ومباينته اياهم مفارقته انيتهم، وابتداؤه اياهم دليلهم علي ان لا ابتداء له، لعجز كل مبتدء عن ابتداء غيره، وادوه اياهم دليل علي ان لا اداة فيه، لشهادة الادوات بفاقة المتادين. واسماؤه تعبير وافعاله تفهيم، وذاته حقيقة، وكنهه تفريق بينه وبين خلقه، وغبوره تحديد لما سواه. فقد جهل الله من استوصفه، وقد تعداه من اشتمله، و قد اخطاه من اكتنهه، ومن قال: كيف، فقد شبهه، ومن قال: لم، فقد علله، ومن قال: متي، فقد وقته، ومن قال: فيم، فقدضمنه، ومن قال: الي م، فقد نهاه. ومن قال: حتي م، فقد غياه، ومن غياه فقد غاياه، و من غاياه فقد جزأه، ومن جزأه فقد وصفه، ومن وصفه فقد الحد فيه. لا يتغير الله بانغيار المخلوق، كما لايتحدد بتحديد المحدود، احد لا بتأويل عدد، ظاهر لا بتأويل المباشرة، متجل لا باستهلال رؤية، باطن لا بمزايلة، مبائن لا بمسافة، قريب لا بمداناة. لطيف لا بتجسم، موجود لا بعد عدم، فاعل لا باضطرار، مقدر لا بحول فكرة، مدبر لا بحركة، مريد لا بهمامة، شاء لا بهمة، مدرك لا بمجسة، سميع لا بالة، بصير لا باداة. لا تصحبه الاوقات، ولا تضمنه الاماكن، ولا تأخذه السنات، ولا تحده الصفات، ولا تقيده الادوات، سبق الاوقات كونه، والعدم وجوده، والابتداء ازله، بتشعيره المشاعر عرف ان لا مشعر له، وبتجهيره الجواهر عرف ان لا جوهر له، وبمضادته بين الاشياء عرف ان لا ضد له، و بمقارنته

بين الامور عرف ان لا قرين له. ضاد النور بالظلمة، والجلاية بالبهم، والجسو بالبلل، والصرد بالحرور، مؤلف بين متعادياتها، مفرق بين متدانياتها، دالة بتفريقها علي مفرقها، وبتأليفها علي مؤلفها، ذلك قوله عز وجل: " ومن كل شئ خلقنا زوجين لعلكم تذكرون ". [101] ففرق بها بين قبل وبعد، ليعلم ان لا قبل له ولا بعد، شاهدة بغرائزها ان لا غريزة لمغرزها، دالة بتفاوتها ان لا تفاوت لمفاوتها، مخبرة بتوقيتها ان لا وقت لموقتها، حجب بعضها عن بعض، ليعلم ان لا حجاب بينه وبينها غيرها.
له معني الربوبية اذ لا مربوب، وحقيقة الالهية اذ لا مألوه، ومعني العالم ولا معلوم، ومعني الخالق ولا مخلوق، وتأويل السمع ولا مسموع، ليس منذ خلق استحق معني الخالق، ولا باحداثه البرايا استفاد معني البارئية. كيف، ولا تغيبه مذ، ولا تدينه قد، ولا تحجبه لعل، و لا توقته متي، ولا تشمله حين، ولا تقارنه مع، انما تحد الادوات انفسها، وتشير الالة الي نظائرها، وفي الاشياء يوجد فعالها، منعتها منذ القدمة، وحمتها قد الازلية، و جنبتها لولا التكلمة. افترقت فدلت علي مفرقها، وتباينت فاعربت عن مباينها، لما تجلي صانعها للعقول، وبها احتجب عن الرؤية، واليها تحاكم الاوهام، وفيها اثبت غيره، ومنها انيط الدليل، وبها عرفها الاقرار، وبالعقول يعتقد التصديق بالله، وبالاقرار يكمل الايمان به، ولا ديانة الا بالاخلاص، ولا اخلاص مع التشبيه، ولا نفي مع اثبات الصفات للتشبيه.
وكل ما في الخلق لا يوجد في خالقه، وكل ما يمكن فيه يمتنع من صانعه، لا تجري عليه الحركة والسكون، و كيف يجري عليه ما هو اجراه، او يعود اليه ما هو ابتداه، اذا لتفاوتت ذاته، ولتجزا كنهه، ولامتنع من الازل معناه، و لما كان للبارئ معني غير المبروء، ولو حد له وراء اذا حد له امام، ولو التمس له التمام اذا لزمه النقصان. كيف يستحق الازل من لا يمتنع من الحدث، وكيف ينشئ الاشياء من لا يمتنع من الاشياء، اذا لقامت فيه اية المصنوع، ولتحول دليلا بعد ما كان مدلولا عليه. ليس في محال القول حجة، ولا في المسألة عنه جواب، ولا في معناه له تعظيم، ولا في ابانته عن الخلق ضيم، الا بامتناع الازلي ان يثني، وما لا بدأ له ان يبدأ، لا اله الا الله العلي العظيم. كذب العادلون بالله وضلوا ضلالا بعيدا، وخسروا خسرانا مبينا، وصلي الله علي محمد النبي واله الطيبين الطاهرين.

روايت شده: هنگاميكه مأمون قصد داشت امام رضا (عليه السلام) را به ولايتعهدي منصوب كند، بني هاشم را جمع كرد وگفت: من قصد دارم كه خلافت بعد از خود را به امام رضا (عليه السلام) واگذارم، بني هاشم نسبت به امام حسد ورزيدند و گفتند: آيا مي‌خواهي را متصدي امري كني كه از آن آگاهي ندارد، اگر مي‌خواهي ناداني او بر تو آشكار شود كسي را نزد او بفرست تا بيايد، مأمون نزد آن حضرت فرستاد، بني هاشم به ايشان عرض كردند: اي ابا الحسن بر منبر برو وخداوند را توصيف كن، آنگونه كه خدا را بر آن عبادت كنيم. امام بر منبر رفت، لحظه اي نشست وتأمل كرد، آنگاه ايستاد وپس از حمد وثناي الهي و درود فرستادن بر پيامبر و خاندانش اينگونه سخن گفت: اولين مرتبه بندگي خداوند شناخت او است، و پايه شناسائي او يگانه دانستن او است، وكمال يكتا دانستن او نفي صفات (زائد بر ذات) از ذات اقدس او است، زيرا عقول گواهي دهند كه هر صفت و موصوفي مخلوق است، وهر موصوفي گواهي دهد به اين كه براي او خالقي است كه آن خالق داراي چنين صفتي نبوده و موصوف به اين صفت نمي‌باشد، و هر صفت و موصوفي گواهي دهند به ارتباط داشتن با يكديگر، واين ارتباط گواهي دهد به ايجاد شدن، وايجاد شدن گواهي دهد به اين كه ازلي نمي‌باشند، زيرا محال است شئ حادث ازلي باشد. پس آن كه به تشبيه در آيد و شناخته شود خدا نيست، وكسي كه بخواهد به كنه ذات او پي ببرد خدا را يگانه ندانسته، وكسي كه براي او مثل و مانند آورد به حقيقت او نرسيده، وهر كه براي او نهايتي تصور كند او را تصديق ننموده، وهر كه بسوي او اشاره كند او را قصد نكرده است، وهر كه او را به چيزي تشبيه كند او را اراده نكرده، وهر كه قائل به جزئيت او شود براي او خوار نگشته است، وهر كه او را به وهم و خيال در آورد او را اراده نكرده است. آنچه شناخته شود بخودي خود مصنوع و ساخته شده است، وهر چه به سبب ديگري پابرجا است معلول است، به آفرينش او به وجود او دليل آورده شود، وبه عقل به شناسائي او راه برده شود، وحجت الهي در فطرت هر كس وجود دارد. آفرينش خدا آفريدگان را حجاب و پرده ايست بين او وبين آفريده شدگان، و مغايرت او با مخلوق مفارقت او با ماهيت آنهاست، و ابتداء نمودن خدا خلق را خود دليل است بر آن كه براي خدا ابتدائي نيست، زيرا هر ابتداء شده اي عاجز است از اين كه غير خود را ابتداء كند، ابزار و اسباب دادن خداوند به خلق دليل است بر اين كه براي خدا آلات و ادوات و ابزار نيست، زيرا ابزار و اسباب گواه احتياج ماديين است. نامهاي خداوند تعبير از او است (نه عين ذات او)، و افعال

خدا راه شناسائي او است، و ذات او حقيقت او است (كه تغييري در او نيست)، و كنه او جدائي است بين او وبين خلق او، غيريت او تحديد كننده آنچه غير او مي‌باشد، چنانكه ثابت مي‌كند غير او محدود است. نشناخته است كسي كه خدا را وصف نموده، واز او تجاوز كرده كسي كه خدا را مشمول چيزي بداند، وبه خطا و اشتباه افتاده كسي كه بخواهد به كنه او پي ببرد، وكسي كه گويد: خدا چگونه است او را به چيزي تشبيه كرده، و كسي كه گويد: خدا چرا اينگونه است براي او به دنبال علت گشته است، و هر كه گويد: خدا در چه زماني بوجود آمده او را محدود به زماني ساخته است، وهر كه گويد: خدا در چيست، او را متضمن چيزي فرض كرده، وهر كه گويد: خدا تا چه زماني وجود دارد، براي او نهايتي فرض كرده است. وهر كه گويد: او تا فلان زمان وجود دارد او را موقت دانسته است و براي او نهايتي تصور كرده است، وهر كه براي او نهايتي تصور كند براي او مدت قائل شده است، وكسي كه براي او مدت قائل شود او را تجزيه كرده، وهر كه او را تجزيه كند او را توصيف نموده، وكسي كه او را مانند ممكنات توصيف كند از راه حق منحرف شده و ملحد گشته است. به تغيير مخلوق خدا تغيير نيابد، چنانكه به تحديد محدود خدا محدود نگردد، خدا يكي است نه در مقام شماره كردن، خدا ظاهر است نه چنانكه او را به چشم ظاهر ديد وبا او مباشرت نمود، خدا تجلي وظهور دارد نه چنانكه ديده شود، باطن است نه چنانكه از ظاهر به باطن انتقال يابد، از خلق جدا و مباين است نه از حيث مسافت، به خلق نزديك است نه از جهت مكان. لطيف است نه به جسمانيت، موجود است نه آن كه وجود او بعد از عدم باشد، انجام دهنده امور است نه از روي اجبار، امور را بدون فكر اندازه گيري كند، و بدون حركت تدبير امور كند، بدون آن كه بخاطر آورد اراده مي‌كند، درك كننده است بدون آن كه همت بگمارد، شنواست بدون آلت و اسباب، بيناست بدون ابزار بينائي. با زمان ارتباط نداشته، و مكانها او را در بر نگيرد، و خواب و چرت او را فرا نگيرد، اوصاف او را محدود نكند، آلات و ابزار او را نفع نبخشد، وجودش بر زمان پيشي جسته، و وجودش بر عدم سبقت گرفته، و ازليتش بر هر ابتداء مقدم بوده، از آنجا كه به مشاعر آدمي قدرت درك داد دانسته شد كه براي او مشاعر و آلاتي نيست، وچون جوهر و ماهيات اشياء را ايجاد كرد دانسته شد كه براي او ماهيتي مانند ممكنات نباشد، وچون بين اشياء ضديت قرار داد دانسته شد كه براي او ضدي نيست، وچون امور را قرين يكديگر قرار داد دانسته شد كه قريني براي او نيست. روشنائي را ضد تاريكي، وآشكار را ضد نهان، و خشكي را ضد رطوبت، و سردي را ضد گرمي قرار داد، خداوند بين چيزهائي كه با يكديگر سازش ندارند دوستي و الفت قرار دهد، وبين چيزهائي كه با يكديگر نزديكند جدائي اندازد، اين جدائي دليل است بر اين كه جدا كننده اي دارد،

واين دوستي دلالت كند بر اين كه كسي دوستي را قرار داده است، واين است فرموده خداي بزرگ: " از هر چيز جفت آفريديم تا اين كه متذكر شويد ". تا آن كه دانسته شود براي خدا قبل و بعدي نيست، وايجاد غرائز گواه است كه براي ايجاد كننده آن غريزه ندارد، وچون تفاوت را در بين اشياء قرار داد دانسته شود كه براي موجد آنها تفاوت نيست، وچون براي هر شئ زماني را قرار داد معلوم مي‌گردد كه براي خدا زماني نبوده است، بعضي از اشياء براي بعضي ديگر حجابند تا دانسته شود كه بين خدا و اشياء حجابي نيست.
او پروردگار بوده است هنگامي كه پرورش يافته اي نبوده، وحقيقت خدائي براي او بوده هنگامي كه ستايش گري در جهان نبوده، عالم و دانا بوده هنگامي كه معلوم و دانسته شده اي نبوده، آفريدگار بود هنگامي كه آفريده شده اي نبوده، شنوا بوده هنگامي كه شنيده شده اي نبوده، وحقيقت آفريدگاري را پيش از آن كه بيافريند را دارا بوده است، وحقيقت خالقيت را دارا بود پيش از آن كه خلق نمايد. چگونه چنين نباشد در صورتيكه از چيزي غائب نبوده، و تحولي در او صورت نمي‌گيرد، اميد و آرزو در او وجود ندارد، محدود به زماني نبوده، و قرين چيزي نيست، ادوات و ابزار اشياء را محدود مي‌كند، و اثبات نيازمندي و احتياج مي‌نمايد، و آلات و اسباب به همانند خود اشاره مي‌كند، قديميت اشياء را حادث بودنشان نفي مي‌كند و از ازلي بودنشان ممانعت بعمل مي‌آورد، و كمالي در او نيست. بين اشياء جدائي انداخت تا دلالت كنند بر وجود جدائي اندازنده، و دوري انداخت تا دلالت كنند بر دوري اندازنده، با اشياء خالق شان براي عقول تجلي كرد، وبه آنها از ديدن در حجاب قرار گرفت، وبه آنها اوهام توجه نموده، ودر آنها غير او را ثابت كردند، و ادله از آنها اخذ شد، واز آنها اقرار گرفته شد، وبه عقل ها اعتقاد به خداوند استحكام يابد، وبه اقرار ايمان كامل شود، ديندارى جز با شناخت تحقق نپذيرد، وشناخت جز با اخلاص ميسر نيست، وبا تشبيه اخلاص صورت نمي‌گيرد، و تشبيه را نتواند نفي كند اگر براي او صفات مخلوقين را اثبات نمايد.
پس هر چه در مخلوقات است در خالق نبوده، وآنچه در او امكان دارد در خالق او امتناع دارد، حركت وسكون در خدا جريان ندارد، و چگونه براي او اين امور تصور شود در صورتيكه او خود آنها را به جريان انداخت و به سوي او بازگشت مي‌كند، واگر چنين باشد ذاتش در حال تحول و دگرگوني است و كنه او تجزي يابد، و تركيب مانع از ازلي بودن او است، و معناي خالقيت در او تصور نمي‌شود، اگر براي او نهايتي باشد، الزاما آغازي نيز دارد، واگر براي او تماميتي تصور شود الزاما نقصان نيز براي او وجود دارد. وچگونه شايسته ازليت باشد كسي كه از تحول و دگرگوني مبري نباشد، وچگونه مي‌تواند اشياء را ايجاد كند كسي كه خود منعي از ايجاد

شدن ندارد، وهر گاه چنين باشد نشانه هاي مصنوعيت در او يافت شود، و اين امر بجاي آن كه دليلي بر خالقيت او باشد دليل است بر موجود بودنش. بنابر اين در مقام گفتار دليلي بر خالقيت او نبوده، و پاسخي براي سؤالات وارده در اين زمينه نخواهد بود، ودر معنا و حقيقتش بزرگي نباشد، وآشكار شدنش در ميان خلق ظلمي نخواهد بود، مگر آن كه ازليت مانع است از اين كه دو تا بودن براي او تصور شود، و آنكه ابتدائي برايش نيست ابتداء كرده شود، معبودي جز خداوند بزرگ نيست. و دروغ گفتند آنانكه براي خداوند شريك قائل شدند، وگمراه گشتند واز حق دور شدند و زيان كردند زيان آشكاري، و درود خدا بر محمد و خاندان پاكش باد.

كلامه في جوامع التوحيد

اشاره

الحمد لله الملهم عباده الحمد، وفاطرهم علي معرفة ربوبيته، الدال علي وجوده بخلقه، وبحدوث خلقه علي ازليته، وباشتباههم علي ان لا شبه له، المستشهد باياته علي قدرته، الممتنع من الصفات ذاته، ومن الابصار رؤيته، ومن الاوهام الاحاطة به. لا امد لكونه ولا غاية لبقائه، لاتشمله المشاعر، و لاتحجبه الحجاب، فالحجاب بينه وبين خلقه خلقه، لامتناعه مما يمكن في ذواتهم، ولامكان ذواتهم مما يمتنع منه ذاته، ولافتراق الصانع والمصنوع، والرب والمربوب، والحاد والمحدود. احد لا بتأويل عدد، الخالق لا بمعني حركة، السميع لا باداة، البصير لا بتفريق الة، الشاهد لا بمماسة، البائن لا بتراخي مسافة، الباطن لا باجتنان، الظاهر لا بمحاذ، الذي قد حسرت دون كنهه نوافذ الابصار، واقمع وجوده جوائل الاوهام. اول الديانة معرفته، وكمال المعرفة توحيده، وكمال التوحيد نفي الصفات عنه، لشهادة كل صفة انها غير الموصوف، وشهادة الموصوف انه غير الصفة، و شهادتهما جميعا علي انفسهما بالتثنية، الممتنع منها الازل. فمن وصف الله فقد حده، ومن حده فقد عده، ومن عده فقد ابطل ازله، ومن قال: كيف، فقد استوصفه، ومن قال: علا م، فقد حمله، ومن قال: اين، فقد اخلي منه، ومن قال: الي م، فقد وقته. عالم اذ لا معلوم، وخالق اذ لا مخلوق، ورب اذ لامربوب، واله اذ لا مألوه، وكذلك يوصف ربنا، وهو فوق ما يصفه الواصفون.

ستايش خداي را سزاست كه حمد وستايش را به بندگانش الهام فرمود، و شناسائي ربوبيتش را سرشت ايشان ساخت، بوسيله خلقش بر وجود خود رهنمون گشت، وبه حادث بودن مخلوقش بر ازلي بودن خود، و به همانند داشتن آنها بر بي ماندي خود دلالت نمود، آيات خود را گواه قدرتش گرفت، ذاتش از پذيرش صفات امتناع دارد (زيرا تمام صفات كمال عين ذات او است)، و ديدگان از ديدنش و اوهام از احاطه او درمانده اند. وجودش سرآغازي نداشته و بقايش پاياني ندارد، ابزار درك او را فرا نگيرد، و پرده‌ها او را نپوشاند، پرده ميان او و مخلوقش همان مخلوقاتش مي‌باشند، زيرا آنچه لايق به ذات مخلوق است نسبت به او ممتنع است، وآنچه نسبت به وي ممتنع است مخلوق سزاوار آنست، ونيز به جهت فرق ميان سازنده و ساخته شده، و پروردگار و پرورده شده، و محدود كننده ومحدود شده. يكتاست نه به معني واحد بودن عددي (يعني مركب نيست)، آفريننده است نه به معني جنبش اعضاء (چنانكه هر سازنده اي با اعضاء خود كار انجام مي‌دهد)، بيناست بدون ابزار، شنواست بدون آلت، حاضر است بدون تماس جسمي، بر كنار است نه به معني دوري مسافت، باطن است نه به معناي در زير پرده قرار گرفتن، ظاهر است نه به معناي در مقابل چيزي قرار داشتن، كه كنه وحقيقت او ديدگان تيزبين را درمانده كرده، و وجودش خاطرات ذهني را از ريشه بر كنده است. آغاز اعتقاد به خدا شناسائي او است، وكمال شناسائي اش يگانه دانستن او، وكمال يگانه دانستن او نفي صفات (زائد بر ذات) از او مي‌باشد، بواسطه گواهي دادن هر صفتي كه غير موصوف است، و گواهي هر موصوفي كه غير صفت است، و گواهي اين دو كه دو چيز مي‌باشند، كه ازليت را نشايد، (يعني اگر بگوئيم صفات خدا غير ذاتش و زائد بر آن مي‌باشد قائل به تركيب و تعدد قديم و احتياج آنها به يكديگر شده ايم)، هر كه خدا را توصيف كند محدودش كرده، وهر كه محدودش كند معدودش نموده، وهر كه او بشمارش در آورده ازليت او را باطل ساخته، وهر كه گويد: چگونه است، جوياي وصف او شده، وهر كه گويد: در چيست؟ او را در چيزي گنجانده است، وهر كه گويد: روي چيست؟ او را نشناخته، و هر كه گويد: كجاست، جائي را از او خالي دانسته، وهر كه گويد: ذات او چيست؟ تعريفش نموده، وهر كه گويد: تا كي مي‌باشد، متناهيش دانسته، عالم است آنگاه كه معلومي نبود، خالق است زمانيكه مخلوقي نبود، (پس هميشه توانائي خلقت دارد)، پروردگار است در زمانيكه پروريده اي نبوده، پروردگار ما اينگونه توصيف شود، بلكه او بالاتر از توصيف وصف كنندگان است.

كلامه في جوامع التوحيد

اشاره

الحمد لله البدئ البديع، القادر القاهر، الرقيب علي عباده، المقيت علي خلقه، الذي خضع كل شئ لملكته، و ذل كل شئ لعزته، واستسلم كل شئ لقدرته، وتواضع كل شئ لسلطانه وعظمته، واحاط بكل شئ علمه، و احصي عدده، فلايؤوده كبير، ولايعزب عنه صغير. الذي لاتدركه ابصار الناظرين، ولاتحيط به صفة الواصفين، له الخلق والامر والمثل الاعلي في السماوات والارض، وهو العزيز الحكيم الخبير.

كلام آن حضرت در كليات توحيد

سپاس خداي را سزاست كه آغاز جهان و خالق آن، نيرومند و توانا، مراقب بندگان است، بر بندگانش تسلط دارد، هر چيزي در برابر فرمانروائيش خاضع و هرچيز در برابر عزتش ذليل است، هر چيز در مقابل قدرتش تسليم، وهر چيز در برابر سلطنت و عظمتش متواضع است، علمش به هر چيز احاطه داشته و شمارش آنها را مي‌داند، امور بزرگ او را به رنج و تعب در نياورد و چيز كوچك از ديدش پنهان نگردد. ديدگان بينندگان او را درك نكرده ووصف توصيف گران او را احاطه نكند، عالم خلق و امر از آن او است، و مثال والا در آسمانها وزمين براي او است، واو گرامي و دانا و حكيم است.

كلامه في الفرق بين المعاني التي تحت اسماء الله و اسماء المخلوقين

اشاره

اعلم علمك الله الخير، ان الله تبارك وتعالي قديم، و القدم صفته التي دلت العاقل علي انه لا شئ قبله، ولا شئ معه في ديموميته، فقد بان لنا با قرار العامة معجزة الصفة انه لا شئ قبل الله، ولا شئ مع الله في بقاءه، و بطل قول من زعم انه كان قبله، او كان معه شئ.
وذلك انه لو كان معه شئ في بقائه لم يجز ان يكون خالقا له، لانه لم يزل معه، فكيف يكون خالقا لمن لم يزل معه، ولو كان قبله شئ كان الاول ذلك الشئ، لا هذا، و كان الاول اولي بان يكون خالقا للاول. ثم وصف نفسه تبارك وتعالي باسماء، دعا الخلق اذ خلقهم وتعبدهم وابتلاهم الي ان يدعوه بها، فسمي نفسه سميعا، بصيرا قادرا، قائما ناطقا، ظاهرا باطنا، لطيفا خبيرا، قويا عزيزا، حكيما عليما، وما اشبه هذه الاسماء. فلما راي ذلك من اسمائه الغالون المكذبون، وقد سمعوا نحدث عن الله انه لاشئ مثله، ولا شئ من الخلق في حاله، قالوا: اخبرونا اذا زعمتم انه لا مثل لله ولاشبه له، كيف شاركتموه في اسمائه الحسني، فتسميتم بجميعها، فان في ذلك دليلا علي انكم مثله في حالاته كلها، او في بعضها دون بعض، اذ جمعتم الاسماء الطيبة. قيل لهم: ان الله تبارك وتعالي الزم العباد اسماء من اسمائه علي اختلاف المعاني، وذلك كما يجمع الاسم الواحد معنيين مختلفين.
والدليل علي ذلك قول الناس الجائز عندهم الشائع، و هو الذي خاطب الله به الخلق، فكلمهم بما يعقلون، ليكون عليهم حجة في تضييع ما ضيعوا، فقد يقال للرجل: كلب و حمار، وثور وسكرة، وعلقمة واسد، كل ذلك علي خلافه وحالاته، لم تقع الاسامي علي معانيها التي كانت بنيت عليه، لان الانسان ليس با سد ولا كلب، فافهم ذلك رحمك الله. وانما سمي الله تعالي بالعلم بغير علم حادث علم به الاشياء، استعان به علي حفظ ما يستقبل من امره، والروية فيما يخلق من خلقه، ويفسد ما مضي مما افني من خلقه، مما لو لم يحضره ذلك العلم ويغيبه كان جاهلا ضعيفا، كما انا لو راينا علماء الخلق انما سموا بالعلم لعلم حادث، اذ كانوا فيه جهلة، وربما فارقهم العلم بالاشياء فعادوا الي الجهل، وانما سمي الله عالما لانه لايجهل شيئا، فقد جمع الخالق والمخلوق اسم العالم، واختلف المعني علي ما رايت.
وسمي ربنا سميعا لا بخرت فيه، يسمع به الصوت و لايبصر به، كما ان خرتنا الذي به نسمع لانقوي به علي البصر، ولكنه اخبر انه لايخفي عليه شئ من الاصوات، ليس علي حد ما سمينا نحن، فقد جمعنا الاسم بالسمع و اختلف المعني. وهكذا البصر لا بخرت منه ابصر، كما انا نبصر بخرت منا لاننتفع به في غيره، ولكن الله بصير لايحتمل شخصا منظورا اليه، فقد جمعنا الاسم واختلف المعني. وهو قائم ليس علي معني انتصاب وقيام علي ساق في

كبد كما قامت الاشياء، ولكن قائم يخبر انه حافظ، كقول الرجل: القائم بامرنا فلان، والله هو القائم علي كل نفس بما كسبت والقائم ايضا في كلام الناس: الباقي، و القائم ايضا يخبر عن الكفاية، كقولك للرجل: قم بامر بني فلان، اي اكفهم، والقائم منا قائم علي ساق، فقد جمعنا الاسم ولم نجمع المعني.
واما اللطيف، فليس علي قلة وقضافة وصغر، ولكن ذلك علي النفاذ في الاشياء والامتناع من ان يدرك، كقولك للرجل: لطف عني هذا الامر، ولطف فلان في مذهبه، و قوله يخبرك انه غمض فيه العقل وفات الطلب، وعاد متعمقا متلطفا لايدركه الوهم، فكذلك لطف الله تبارك و تعالي عن ان يدرك بحد، او يحد بوصف، واللطافة منا: الصغر والقلة، فقد جمعنا الاسم واختلف المعني. واما الخبير، فالذي لايعزب عنه شئ ولايفوته، ليس للتجربة ولا للاعتبار بالاشياء، فعند التجربة و الاعتبار علمان، ولولاهما ما علم، لان من كان كذلك كان جاهلا، والله لم يزل خبيرا بما يخلق، والخبير من الناس المستخبر عن جهل المتعلم، فقد جمعنا الاسم واختلف المعني. واما الظاهر فليس من اجل انه علا الاشياء بركوب فوقها وقعود عليها، وتسنم لذراها، ولكن ذلك لقهره و لغلبته الاشياء وقدرته عليها، كقول الرجل: ظهرت علي اعدائي، واظهرني الله علي خصمي، يخبر عن الفلج و الغلبة فهكذا ظهور الله علي الاشياء. ووجه اخر، انه الظاهر لمن اراده، ولا يخفي عليه شئ، وانه مدبر لكل ما برأ، فاي ظاهر اظهر واوضح من الله تبارك وتعالي، لانك لايقدم صنعته حيثما توجهت، و فيك من اثاره ما يغنيك، والظاهر منا البارز بنفسه، و المعلوم بحده، فقد جمعنا الاسم ولم يجمعنا المعني. واما الباطن، فليس علي معني الاستبطان للاشياء، بان يغور فيها، ولكن ذلك منه علي استبطانه للاشياء، علما وحفظا وتدبيرا، كقول القائل: ابطنته، يعني خبرته و علمت مكتوم سره، والباطن منا الغائب في الشئ المستتر، وقد جمعنا الاسم واختلف المعني. واما القاهر فليس علي علاج ونصب، واحتيال و مداراة ومكر، كما يقهر العباد بعضهم بعضا، والمقهور منهم يعود قاهرا، والقاهر يعود مقهورا، ولكن ذلك من الله تبارك وتعالي علي ان جميع ما خلق ملبس به الذل لفاعله وقلة الامتناع لما اراد به، لم يخرج منه طرفة عين ان يقول له: كن فيكون، والقاهر منا علي ما ذكرت و وصفت، فقد جمعنا الاسم واختلف المعني. وهكذا جميع الاسماء، وان كنا لم نستجمعها كلها، فقد يكتفي الاعتبار بما القينا اليك، والله عونك وعوننا في ارشادنا وتوفيقنا.

كلام آن حضرت در فرق بين معاني نامهاي مشترك خداوند و انسان

بدان - خدايت خير و نيكي را به تو بياموزد - خداي تبارك وتعالي قديم است، و قديم بودن صفتي است براي او، كه خردمند را رهبري مي‌كند به اين كه چيزي پيش از او نبوده ودر جاودانه بودن شريك ندارد، پس با توجه به اعتراف خردمندان در عدم درك اين صفت، براي ما روشن گشت كه چيزي پيش از خدا نبوده و نسبت به جاودانگيش چيزي با او نيست، وگفته كسي كه معتقد است پيش از او، يا همراه او چيزي بوده باطل گشت.

زيرا اگر چيزي هميشه با او باشد خدا خالق او نخواهد بود، چرا كه او هميشه با خدا بوده، چگونه خدا خالق كسي است كه هميشه با او بوده، واگر چيزي پيش از او باشد او اول خواهد بود نه اين، و آنكه اول است سزاوارتر است كه خالق ديگري باشد. آنگاه خداي تبارك وتعالي خود را به نامهائي توصيف نمود، و هنگاميكه موجودات را آفريد و پرستش و آزمايش شان را خواست، ايشان را دعوت كرد كه او را به آن نامها بخوانند، پس خود را شنوا بينا، توانا قائم، گويا، آشكار نهان، لطيف آگاه، قوي عزيز، حكيم دانا، و مانند اينها ناميد. وچون بدخواهان تكذيب كننده اين نامها را ملاحظه كردند، واز طرفي از ما شنيده بودند كه از خدا خبر مي‌داديم كه چيزي مانند او نيست، و مخلوقي حالش همچون او نباشد، گفتند: شما كه عقيده داريد خدا مانند و نظيري ندارد، پس چگونه در اسماء حسناي الهي خود را شريك او ساختيد وخود را همنام او نموديد، اين خود دليل است كه شما در تمام يا بعض حالات مانند خدا هستيد، زيرا نامهاي خوب را براي خودتان هم جمع كرديد. ما به آنها جواب گوئيم، همانا خداي تبارك وتعالي بندگانش را به نامهائي از نامهاي خويش با اختلاف معاني الزام نموده است، چنانكه يك اسم دو معني مختلف دارد.

دليل بر اين مطلب گفته خود مردم است، كه نزد آنها پذيرفته ومشهور مي‌باشد، وخدا هم مخلوقش را بهمان گفته خطاب كرده وبه آنچه مي‌فهمند با آنها سخن گفته، تا نسبت به آنچه ضايع كردند حجت بر آنها تمام باشد، گاهي به مردي گفته مي‌شود: سگ، خر، گاو، تلخ وشير، تمام اينها برخلاف حالات مرد است، واين اسامي به همان معاني كه براي آنها نهاده شده بكار نرفته است، زيرا انسان نه شير است ونه سگ، اين را بفهم خدايت بيامرزد. خدا عالم ناميده مي‌شود، اين نام بخاطر علم حادثي نيست كه چيزها را به آن بداند، وبر نگهداري امر آينده اش وتفكر در آنچه آفريند و تباه كند، وآنچه را از مخلوقش نابود كرده بدان استعانت جويد، كه اگر اين علم نزدش حاضر نبود واز او غيبت كرده بود نادان و ناتوان باشد، چنانكه دانشمندان از ميان مخلوقات را مي‌بينيم براي علم پديد آمده در

آنها عالم ناميده مي‌شوند، زيرا پيش از آن نادان بودند و بسا باشد كه همان علم از آنها دوري كند وبه ناداني برگردند، وخدا را عالم نامند زيرا به چيزي نادان نيست، پس خالق و مخلوق در اسم عالم شريك شدند، و معني چنانكه دانستي مختلف بود.
و پروردگارمان شنوا ناميده مي‌شود، نه به اين معني كه سوراخ گوشي دارد كه با آن آواز را بشنود وبا آن چيزي نبيند، مانند سوراخ گوش ما كه با آن مي‌شنويم، ولي با آن نتوانيم ديد، اما خدا خود خبر دهد كه هيچ آوازي بر او پوشيده نيست، واين بر طبق آنچه ما اسم مي‌بريم، نمي‌باشد، پس او در اسم شنيدن با ما شريك است ولي معني مختلف است. همچنين است ديدن او با سوراخ چشم نيست، چنانكه ما با سوراخ چشم خود ببينيم واز آن استفاده ديگري نكنيم، ولي خدا بيناست وبه هر چه مي‌توان نگاه كرد نادان نيست، پس در اسم بينائي با ما مشترك است ولي معني مختلف است. او قائم است ولي نه به اين معني كه راست ايستاده و سنگيني روي ساق پا انداخته، چنانچه چيزهاي ديگر اينگونه مي‌ايستند، بلكه معني آن اين است كه خدا حافظ و نگهدار است، چنانكه كسي گويد: فلاني قائم به امر ماست، وخدا بر هر جاني نسبت به آنچه انجام داده قائم و مسلط است، و نيز قائم در زبان مردم به معني باقي است و معني سرپرستي را هم مي‌دهد، چنانكه به مردي گوئي: به امر فرزندان فلاني قيام كن، يعني آنان را سرپرستي نما، و قائم از ما كسي مي‌باشد كه روي پا ايستاده است، پس در اسم شريك او شديم ودر معني شريك نگشتيم.
اما لطيف بودن به معني كمي و باريكي و خردي نيست، بلكه به معني نفوذ در اشياء (احاطه علمي به همه چيز) و ديده نشدن او است، چنانكه به شخصي مي‌گوئي: اين امر از من لطيف شد، و فلاني در كردار و گفتارش لطيف است، به او خبر مي‌دهي كه عقلت در آن امر مانده است وراه جوئي از دست رفته است، وبه طوري عميق و باريك گشته كه انديشه آن را درك نكند، همچنين لطيف بودن خداي تبارك وتعالي از اين نظر است كه به حد ووصف درك نشود، و لطافت ما به معني خردي و كمي است، پس در اسم شريك او شديم و معني مختلف گشت. واما خبير كسي است كه چيزي بر او پوشيده نيست واز دستش نرفته، خبير بودن خدا از نظر آزمايش و عبرت گفتن از چيزها نيست، كه اگر آزمايش و عبرت باشد بداند وچون نباشد نداند، زيرا كسي كه چنين باشد نادان است وخدا هميشه نسبت به آفريدگانش آگاه است، ولي آگاه در ميان مردم كسي است كه از ناداني دانش آموز خبرگيري كند (كه پس از ناداني آگاه و دانا شده)، پس در اسم شريك او شديم و معني مختلف است. واما ظاهر بودن خدا از آن نظر نيست كه روي چيزها بر آمده و سوار گشته، وبر آنها نشسته و بالا آمده باشد، بلكه بواسطه غلبه و تسلط و قدرتش بر

چيزهاست، چنانچه مردي گويد: بر دشمنانم غلبه يافتم وخدا مرا بر دشمنم غالب گردانيد، او از پيروزي و غلبه خبر مي‌دهد، همچنين است غلبه خدا بر چيزها. و معني ديگر ظاهر بودنش اين است كه براي كسي كه او را طلب كند ظاهر است (وبراي خدا هم همه چيز ظاهر است)، وچيزي بر او پوشيده نيست واوست مدبر هر چه آفريده، پس چه ظاهري از خداي تبارك و تعالي ظاهرتر و روشن تر است، زيرا هر سو كه توجه كني صنعت او موجود است ودر وجود خودت از آثار او بقدر كفايت هست، و ظاهر از ما كسي است كه خودش آشكار ومحدود و معين باشد، پس در اسم شريكيم ودر معني شريك نيستيم. واما باطن بودن خدا به معني درون چيزها بودن نيست، بلكه به اين معني است كه علم و نگهداري و تدبيرش به درون چيزها راه دارد، چنانكه كسي گويد: خوب آگاه شدم و راز پنهانش را دانستم، و باطن در ميان ما كسي است كه در چيزي نهان و پوشيده گشته، پس در اسم شريكيم و معني مختلف است. واما قاهر بودن خدا به معني رنج و زحمت وچاره جوئي و ملاطفت و نيرنگ نيست، چنانكه بعضي از بندگانش بر بعضي غلبه كند و مغلوب غالب شود و غالب مغلوب گردد، ولي قاهر بودن خداي بزرگ اين است كه تمام آفريدگانش در برابر او كه آفريدگار است لباس خواري و زبوني پوشيده اند، از آنچه خدا نسبت به آنها اراده كند قدرت سرپيچي ندارند، به اندازه چشم بر هم زدني از حكومت او كه گويد: باش ومي باشد، خارج نشوند، قاهر در ميان ما آنگونه است كه بيان ووصف كردم، پس در اسم شريكيم ودر معني مختلف است. همچنين است تمام نامهاي خداوند، واگر ما تمام آنها را بيان نكرديم براي آن كه به مقداري كه به تو گفتيم براي پند گفتن ونيك انديشيدن كفايت كند، خدايت ياور تو و ياور ما در هدايت و توفيق مان باشد.

كلامه في حدوث اسماء الله تبارك و تعالي

اشاره

عن ابن سنان قال: سألت ابا الحسن الرضا (عليه السلام): هل كان الله عز وجل عارفا بنفسه قبل أن يخلق الخلق؟ قال: نعم، قلت: يراها و يسمعها؟ قال: ما كان محتاجا الي ذلك، لانه لم يكن يسألها و لايطلب منها، هو نفسه ونفسه هو، قدرته نافذة فليس يحتاج ان يسمي نفسه، ولكنه اختار لنفسه اسماء لغيره، يدعوه بها، لانه اذا لم يدع باسمه لم يعرف.
فاول ما اختار لنفسه: العلي العظيم، لانه اعلي الاشياء كلها، فمعناه الله، واسمه العلي العظيم، هو اول اسمائه، علا علي كل شئ.

كلام آن حضرت در حدوث اسماء الهي

از ابن سنان روايت شده كه گفت: از امام سؤال كردم: آيا خداي بزرگ پيش از آن كه مخلوقي را بيافريند به ذات خود شناسائي داشت؟ فرمود: آري، گفتم: آن را مي‌ديد ومي شنيد؟ فرمود: نيازي بدان نداشت، زيرا نه از آن پرسشي داشت ونه خواهش، او خودش بود وخودش، قدرتش نافذ بود پس نيازي نداشت كه ذات خود را نام ببرد، ولي براي خود نامهائي برگزيد تا ديگران او را به آن نامها بخوانند، زيرا اگر او به نام خود خوانده نمي‌شد مورد شناسائي قرار نمي‌گرفت.
و نخستين نامي كه براي خود برگزيد: علي عظيم بود، زيرا او برتر از همه چيز است، نام او (به اعتبار ذاتش) الله است، واسم او (به اعتبار صفات) علي عظيم است، كه اولين نامهاي او است وبرتر از هر چيزي است.

كلامه في حدوث العالم و اثبات المحدث

اشاره

دخل رجل من الزنادقة علي ابي الحسن (عليه السلام) وعنده جماعة، فقال ابو الحسن (عليه السلام): أيها الرجل أرايت ان كان القول قولكم - و ليس هو كما تقولون - ألسنا واياكم شرعا سواء، لا يضرنا ما صلينا و صمنا وزكينا واقررنا؟ فسكت الرجل. ثم قال ابو الحسن (عليه السلام): وان كان القول قولنا - وهو كما نقول - ألستم قد هلكتم ونجونا؟ فقال: رحمك الله فأجدني كيف هو واين هو؟ فقال: ويلك، ان الذي ذهبت اليه غلط، هو اين الاين بلا اين، وكيف الكيف بلا كيف، فلا يعرف بالكيفوفية، ولا باينونية، ولايدرك بحاسة، ولايقاس بشئ.
فقال الرجل: فاذا أنه لا شئ اذا لم يدرك بحاسة من الحواس؟ فقال ابو الحسن (عليه السلام): ويلك، لما عجزت حواسك عن ادراكه انكرت ربوبيته، ونحن اذا عجزت حواسنا عن ادراكه، ايقنا انه ربنا، وانه شئ بخلاف الاشياء. قال الرجل: فأخبرني متي كان؟ قال ابو الحسن (عليه السلام): اخبرني متي لم يكن، فاخبرك متي كان. قال الرجل: فما الدليل عليه؟ فقال ابو الحسن (عليه السلام): اني لما نظرت الي جسدي، ولم يمكني فيه زيادة و لانقصان في العرض والطول، ودفع المكاره عنه، وجر المنفعة اليه، علمت ان لهذا البنيان بانيا، فاقررت به، مع ما اري من دوران الفلك بقدرته، وانشاء السحاب وتصريف الرياح، ومجري الشمس والقمر والنجوم، وغير ذلك من الايات العجيبات المبينات، علمت ان لهذا مقدرا ومنشئا. قال الرجل: فلم لا تدركه حاسة البصر؟ قال: للفرق بينه وبين خلقه الذي تدركه حاسة الابصار، منهم ومن غيرهم، ثم هو اجل من ان يدركه بصر، او يحيط به وهم، او يضبطه عقل. قال: فحده لي، قال: لا حد له، قال: ولم؟ قال: لان كل محدود متناه، واذا احتمل التحديد احتمل الزيادة، واذا احتمل الزيادة احتمل النقصان، فهو غير محدود، ولا متزايد، ولا متناقص، ولا متجز، ولا متوهم.

كلام آن حضرت در حادث بودن جهان و اثبات پديد آورنده آن

مردي از زنادقه خدمت امام رسيده و نزد ايشان عده اي حضور داشتند، امام فرمود: به من بگو اگر قول حق گفته شما باشد - با اين كه چنان نيست - مگر نه اين است كه ما وشما همانند و برابريم، آنچه نماز گزارديم و روزه گرفتيم و زكات داديم و ايمان آورديم به ما زياني نمي‌رساند، آن مرد خاموش ماند. سپس امام فرمود: واگر قول حق گفته ما باشد - كه اين درست است - مگر نه اين است كه شما هلاك شده وما نجات يافتيم، گفت: خدايت رحمت كند، به من بفهمان كه خدا چگونه ودر كجاست، فرمود: واي بر تو اين راه كه رفته اي نادرست است، او مكان را مكان قرار داد بدون اين كه براي او مكاني باشد، و چگونگي را چگونگي قرار داد بدون اين كه براي خود او كيفيت و چگونگي وجود داشته باشد، پس خدا به چگونگي و مكان گرفتن شناخته نشود، وبه هيچ حسي درك نشود وبا چيزي سنجيده نگردد.
آن مرد گفت: در صورتيكه او به هيچ حسي ادراك نشود، پس چيزي نيست، امام فرمود: واي بر تو، هنگاميكه حواست از ادراك او عاجز گشت منكر ربوبيتش شدي، ولي ما چون حواسمان از ادراكش عاجز گشت يقين كرديم او پروردگار ماست كه بر خلاف همه چيزهاست. آن مرد گفت: پس بگو خدا از چه زماني بوده است، امام فرمود: تو به من بگو چه زماني بوده كه او نبوده است، تا بگويم از چه زماني وجود داشته است. آن مرد گفت: دليل بر وجود او چيست؟ امام فرمود: هنگاميكه بدن خود را نگريستم كه نمي‌توانم در طول و عرض آن كاستي وافزايش پديد آورم، و زيان و بدي را از خود دور سازم، و سود و خوبي‌ها را به او برسانم، يقين كردم اين ساختمان را سازنده اي است وبه وجودش اعتراف كردم، علاوه بر اين كه مي‌بينيم گردش فلك به قدرت او است، و پيدايش ابر و گردش بادها، وجريان خورشيد و ماه و ستارگان، و نشانه هاي شگفت وآشكار ديگر را كه ديدم، دانستم كه اين دستگاه را سازنده و مخترعي است. آن مرد گفت: پس چرا ديدگان او را نمي‌بيند؟ فرمود: بخاطر تفاوتي كه بين او وسائر مخلوقات، از انسان گرفته تا ديگر موجودات، كه با چشم ظاهري ديده مي‌شوند، وجود دارد، مضافاً آن كه او برتر از آنست كه با چشمي ديده شود، يا وهمي او را احاطه نمايد، يا عقلي او را بيابد. آن مرد گفت: حدود او را براي من تبيين كن، فرمود: او حدي ندارد، گفت: چرا اينگونه است؟ فرمود: زيرا هر چيز محدود متناهي است، وهر گاه محدوديت احتمال داده شود، احتمال زيادتي در او مي‌رود، وهر گاه احتمال زيادتي وجود داشته

باشد، احتمال كاستي نيز وجود دارد، پس او نا محدود، وغير قابل افزايش، و بدون كاستي، وغير قابل تجزيه بوده، و مورد تو هم قرار نمي‌گيرد.

كلامه في الدليل علي حدوث العالم

اشاره

دخل عليه (عليه السلام) رجل فقال له: يا ابن رسول الله ما الدليل علي حدوث العالم؟ فقال: انت لم تكن ثم كنت، وقد علمت انك لم تكون نفسك، ولا كونك من هو مثلك.

كلام آن حضرت در دليل حادث بودن جهان

مردي نزد ايشان آمد وگفت: اي پسر پيامبر چه دليلي بر حادث بودن جهان وجود دارد؟ فرمود: تو نبودي وبه وجود آمدي، ومي داني تو خود را ايجاد نكرده اي، و نيز آنانكه مانند تو هستند تو را موجود نساخته اند.

كلامه في الكون والمكان

اشاره

جاء رجل الي الرضا (عليه السلام) فقال: اني أسالك عن مسألة، فان أجبتني فيها بما عندي قلت بامامتك، فقال ابو الحسن (عليه السلام): سل عما شئت. فقال: أخبرني عن ربك متي كان وكيف كان وعلي اي شئ كان اعتماده؟ فقال ابو الحسن (عليه السلام): ان الله تبارك وتعالي اين الاين بلا اين، وكيف الكيف بلا كيف، وكان اعتماده علي قدرته.

كلام آن حضرت در بودن و جاي او

مردي نزد آن حضرت آمد و پرسيد: من سؤالي را از تو مي نمايم كه اگر به آنچه مي‌دانم جواب گوئي به امامتت معتقد مي‌شوم، امام فرمود: هر چه خواهي بپرس. گفت: به من بگو پروردگارت از كي بوده و كجا بوده، وچگونه بوده و تكيه اش بر چيست؟ امام فرمود: خداي تبارك وتعالي مكان را مكان كرد بي آن كه خود مكاني داشته باشد، و چگونگي را چگونگي ساخت، بي آن كه خود چگونگي داشته باشد، وبر قدرتش تكيه دارد.

كلامه في ابطال الرؤية

اشاره

عن ابي هاشم الجعفري قال: سألته عن الله يوصف؟ فقال: أما تقرء القرآن؟ قلت: بلي. قال: أما تقرء قوله تعالي: " لاتدركه الابصار وهو يدرك الابصار "؟ قلت: بلي. قال: فتعرفون الابصار؟ قلت: بلي، قال: ما هي؟ قلت: أبصار العيون، فقال: ان اوهام القلوب اكبر من ابصار العيون، فهو لاتدركه الاوهام، وهو يدرك الاوهام.

كلام آن حضرت در ابطال ديدن خداوند

از ابي هاشم جعفري روايت شده كه گفت: از امام سؤال كردم كه آيا خداوند توصيف مي‌شود؟ فرمود: آيا قرآن نخوانده اي؟ گفتم: آري، فرمود: نخوانده اي كه مي‌فرمايد: " ابصار او را درك نكنند واو آنها را درك مي‌كند "، گفتم: آري. فرمود: مي‌دانيد ابصار چيست؟ گفتم: ديدن چشمها، فرمود: خاطرات دلها از بينائي چشمها قويتر است، خاطرات او را درك نكنند واو خاطرات را درك كند.
[صفحه 352]

كلامه في نفي الرؤية

اشاره

عن ذي الرياستين قال: قلت لابي الحسن الرضا (عليه السلام): جعلت فداك أخبرني عما اختلف في الناس من الرؤية، فقال بعضهم: لايري، فقال: يا ابا العباس من وصف الله بخلاف ما وصف به نفسه، فقد اعظم الفرية علي الله، قال الله: " لاتدركه الابصار وهو يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير "، هذه الابصار ليست هي الاعين، انما هي الابصار التي في القلوب، لا تقع عليه الاوهام ولايدرك كيف هو.

كلام آن حضرت در نفي رؤيت خداوند

ذوالرياستين گويد: به امام عرضه داشتم: فدايت شوم در مورد ديدن خداوند كه بين مردم اختلاف پيش آمده مرا خبر ده، گروهي گويند: خداوند ديده نمي‌شود، امام فرمود: اي ابو العباس! هر كه خداوند را به غير آنچه خود را به آن توصيف كرده وصف كند، تهمت بزرگي به خداوند زده است، خداوند مي‌فرمايد: " ابصار او را نديده واو بر ابصار ناظر بوده واو عالم وآگاه است "، منظور از ابصار چشمهاي ظاهري نيست، بلكه چشمهائي مراد است كه در قلوب قرار دارد، اوهام بر او واقع نشده واو را درك نمي‌كند، چه رسد به چشمهاي ظاهري.

كلامه في النهي عن الجسم والصورة

اشاره

عن محمد بن زيد قال: جئت الي الرضا (عليه السلام) أسأله عن التوحيد، فأملي علي: الحمد لله فاطر الاشياء انشاء، ومبتدعها ابتداعا بقدرته وحكمته، لا من شئ فيبطل الاختراع، ولا لعلة فلايصح الابتداع، خلق ما شاء كيف شاء، متوحدا بذلك لاظهار حكمته وحقيقة ربوبيته، لاتضبطه العقول، و لاتبلغه الاوهام، ولاتدركه الابصار، ولايحيط به مقدار. عجزت دونه العبارة، وكلت دونه الابصار، وضل فيه تصاريف الصفات، احتجب بغير حجاب محجوب، واستتر بغير ستر مستور، عرف بغير رؤية، ووصف بغير صورة، و نعت بغير جسم، لا اله الا الله الكبير المتعال.

كلام آن حضرت در نهي از جسم قرار دادن خداوند

از محمد بن زيد روايت شده كه گفت: نزد امام آمده واز توحيد از ايشان سؤال كردم، ايشان اين مطالب را برايم فرمود كه بنويسم:
ستايش خداي را سزاست كه همه چيز را بدون نقشه و مقدمات پديد آورده، وبه قدرت وحكمت خويش اختراع شان كرد، آنها را از چيزي نيافريد تا نوآوري صادق نباشد، و علت و سببي در ميان نبود كه تا ابتكار صحت نداشته باشد، آنچه را خواست، آنگونه كه خواست، با يكتائي خويش براي اظهار حكمت وحقيقت ربوبيتش آفريد، خرد ها او را احاطه نكند، و اوهام به او دست نيابد، افكار او را درك نكرده ودر اندازه اي گنجانده نشود. عبارات از توصيفش درمانده وافكار از دركش عاجز مي‌باشند، هر گونه ستايشي در مقام او نارسا است، بي پرده نهان است وبي پوشش پوشيده، ناديده شناخته شده، وبي تصور ستوده گرديده، وبي جسم توصيف شده است، شايسته ستايشي جز خداوند بزرگ نيست.

كلامه في النهي عن الصفة بغير ما وصف به نفسه

اشاره

سبحانك ما عرفوك ولا وحدوك، فمن اجل ذلك وصفوك، سبحانك لو عرفوك بما وصفت به نفسك، سبحانك كيف طاوعتهم انفسهم ان شبهوك بغيرك.
اللهم لا اصفك الا بما وصفت به نفسك، ولا اشبهك بخلقك، انت اهل لكل خير، فلاتجعلني من القوم الظالمين، ما توهمتم من شئ فتوهموا الله غيره.
نحن ال محمد النمط الاوسط الذي لايدركنا الغالي و لايسبقنا التالي.

كلام آن حضرت در نهي او توصيف خداوند به غير آنچه خود را بدان توصيف فرموده است

خداوندا! پاك و منزهي، تو را نشناختند و يگانه ات ندانستند، از اينرو برايت صفاتي را برگزيدند، پاك و منزهي، اگر تو را مي‌شناختند تو را به آنچه خود را به آنها توصيف كرده اي توصيف مي‌كردند، پاك و منزهي، چگونه به خود اجازه دادند كه تو را به ديگري تشبيه كنند.
بار خدايا، من تو را جز به آنچه خود را ستوده اي نستايم، وبه مخلوقت همانندت نسازم، تو سزاوار هر خيري هستي، پس مرا از ستمگران قرار مده، هر چه به اذهان تان خطور كرد خدا را غير از آن بدانيد. ما خاندان پيامبر راه ميانه اي هستيم كه غلو كننده به ما نرسد، و عقب افتاده از ما نگذرد.

كلامه في المشيئة والارادة

اشاره

سئل عن المشية والارادة، فقال: المشيئة كالاهتمام بالشئ، والارادة اتمام ذلك الشئ.

کلام آن حضرت در مشیت و اراده

از مشیت واراده سؤال شد، فرمود: مشیت مانند اهتمام به انجام کار است، واراده پایان دادن آن کار مي‌باشد.

كلامه في المشيئة والارادة

اشاره

عنه (عليه السلام): قال الله: يا بن ادم! بمشيتي كنت انت الذي تشاء لنفسك ما تشاء، وبقوتي اديت فرائضي، وبنعمتي قويت علي معصيتي، جعلتك سميعا بصيرا قويا، ما اصابك من حسنة فمن الله، وما اصابك من سيئة فمن نفسك، وذاك اني اولي بحسناتك منك، وانت اولي بسيئاتك مني، و ذاك انني لا اسأل عما افعل وهم يسألون.

كلام آن حضرت در مشيت و اراده

از آن حضرت روايت شده كه فرمود: خداوند مي‌فرمايد: اي پسر آدم به خواست من است كه تو هرچه براي خود خواهي بر آن قادري، وبه نيروي من است كه واجباتم را انجام مي‌دهي،وبه نعمت من است كه بر نافرمانيم توانا مي‌گردي، من تو را شنوا و بينا و توانا قرار دادم، هر نيكي كه به تو مي‌رسد از جانب خداست، وهر بدي كه به تو رسد از خود توست، واين براي آنست كه من به كارهاي نيك تو از خودت سزاوارترم، (زيرا اينها نعمتهاي الهي بوده)، وتو به كارهاي زشتت از من سزاوارتري (زيرا او خود از مسير حق منحرف گرديده)، من در آنچه مي‌كنم بازخواست نشوم (زيرا آنچه كرده خير و احسان بوده است)، ولي مردم مورد بازخواست قرار گيرند (زيرا صرف آن نعمتها در مسير رضاي او يا در راه انحرافي است).

كلامه في القدرة والارادة

اشاره

المشيئة من صفات الافعال، فمن زعم ان الله لم يزل مريدا شائيا، فليس بموحد.

مشیت از صفات فعل خداوند است، هر که بپندارد خداوند همواره (از ازل) اراده کننده بوده، یکتا پرست نیست.

كلامه في ان الله يقدم ما يشاء و يؤخر ما يشاء

اشاره

قال سليمان المروزي له - في حديث -: الا تخبرني عن " انا انزلناه في ليلة القدر "، في اي شئ انزلت؟ قال: يا سليمان ليلة القدر يقدر الله عز وجل فيها ما يكون من السنة، من حياة او موت، او خير او شر او رزق، فما قدره في تلك الليلة فهو من المحتوم.
قال سليمان: الان قد فهمت، جعلت فداك فزدني، قال: يا سليمان ان من الامور امورا موقوفة عند الله تبارك وتعالي، يقدم منها ما يشاء ويؤخر ما يشاء، يا سليمان ان عليا عليه السلام كان يقول: العلم علمان، فعلم علمه الله ملائكته ورسله، فما علمه الله ملائكته ورسله فانه يكون، ولايكذب نفسه ولا ملائكته ولا رسله، و علم عنده مخزون لم يطلع عليه احدا من خلقه، يقدم منه ما يشاء ويؤخر ما يشاء، ويمحو ويثبت ما يشاء.

كلام آن حضرت در اين كه خداوند آنچه بخواهد را مقدم يا مؤخر مي‌دارد

در حديثي از سليمان مروزي آمده كه گفت: به امام عرضه داشتم: آيا مرا از مفهوم اين آيه: " ما آنرا در شب قدر نازل كرديم "، خبر نمي‌دهي كه در مورد چه چيزي نازل شده است؟ فرمود: اي سليمان، خداوند در شب قدر آنچه تا سال آينده بايد انجام بگيرد، از زندگي و مرگ، يا خير و شر وروزي، را مقدر مي‌كند، وآنچه در آن شب تقدير شود حتمي است.
سليمان گويد: هم اكنون دانستم، فدايت شوم توضيح بيشتري بدهيد، فرمود: بعضي از امور، اموري است كه نزد خداوند قرار دارد، هر كدام از آنها را كه بخواهد مقدم يا مؤخر مي‌گرداند، اي سليمان حضرت علي (عليه السلام) فرمود: علم بر دو قسم است، علمي است كه خداوند آن را به فرشتگان و پيامبران خود داده است، وآنچه خداوند به ايشان داده است تخلف پذير نيست و محقق مي‌شود، وخداوند به خود و فرشتگان و پيامبران دروغ نمي‌گويد، وعلمي است كه نزد خداوند مخزون است و هيچ كس از آن خبر ندارد، آنچه از آنرا بخواهد مقدم يا مؤخر گردانده، و محو و اثبات مي‌كند.

كلامه فيمن شبه الله

اشاره

من شبه الله تعالي بخلقه فهو مشرك، ومن نسب اليه ما نهي عنه فهو كافر.

كلام آن حضرت در مورد كسي كه خدا را به خلقش تشبيه مي‌كند

هر كه خداوند را به مخلوقاتش تشبيه كند مشرك است، وهر كه به خداوند چيزهائي را نسبت دهد كه از آنها نهي فرموده كافر است.

كلامه في ادني المعرفة

اشاره

عن الفتح بن يزيد قال: سألته عن ادني المعرفة؟ قال: الاقرار با نه لا اله غيره، ولا شبيه له، ولا نظير له، و انه مثبت قديم موجود غير فقيد، وانه ليس كمثله شئ.

كلام آن حضرت در كمترين مرتبه شناسائي خداوند

فتح بن يزيد گويد: از امام از كمترين مرتبه شناسائي خداوند سؤال كردم، فرمود: اقرار به اين كه معبودي جز او نبوده، و شبيهي ندارد، و همانندي براي او نيست، واينكه ازلي بوده وهمواره وجود خواهد داشت، وچيزي مانند او نمي‌باشد.

كلامه في تبيين اختيار الانسان في اعماله

اشاره

قال (عليه السلام) وقد قال به رجل: ان الله تعالي فوض الي العباد افعالهم؟ فقال: هم اضعف من ذلك واقل. قال: فجبرهم؟ قال: هو اعدل من ذلك واجل. قال: فكيف تقول؟ قال: نقول: ان الله امرهم ونهاهم، واقدرهم علي ما امرهم به ونهاهم عنه.

کلام آن حضرت در تبیین کیفیت اختیار انسان در اعمالش

امام به شخصي كه عرضه داشت: خداوند اعمال مردم را به خودشان واگذار كرده، فرمود: آنان ضعيف تر وكمتر از آنند كه قابليت اين كار را داشته باشند. گفت: آنان را مجبور ساخته است؟ فرمود: او عادل تر وبرتر از آنست كه چنين كند. گفت: چگونه اين امر ممكن است؟ فرمود: خداوند ايشان را امر ونهي فرموده است، و نسبت به آنچه امر ونهي كرده ايشان را قادر و توانا ساخته است.

كلامه في المشيئة والارادة

اشاره

سأله (عليه السلام) الفضل بن الحسن بن سهل: الخلق مجبورون؟ قال: الله اعدل من ان يجبر ويعذب. قال: فمطلقون؟ قال: الله احكم ان يمهل عبده ويكله الي نفسه.

کلام آن حضرت در تبیین کیفیت اختیار انسان در اعمالش

فضل بن حسن بن سهل از ایشان پرسید: مردم مجبور هستند؟ فرمود: خداوند عادل تر از آنست که مردم را مجبور ساخته و عذاب نماید. گفت: آنان در اعمالشان آزادند؟ فرمود: خداوند حاکم تر از آنست که به بنده اش مهلت دهد واو را به خود واگذار کند.

كلامه في الجبر والتفويض والامر بين الامرين

اشاره

عن الوشاء قال: سألته فقلت: الله فوض الامر الي العباد؟ قال: الله اعز من ذلك. قلت: فجبرهم علي المعاصي؟ قال: الله اعدل واحكم من ذلك. قال: ثم قال: قال الله: يا بن ادم! انا اولي بحسناتك منك، وانت اولي بسيئاتك مني، عملت المعاصي بقوتي التي جعلتها فيك.

کلام آن حضرت در کیفیت اختیار انسان در اعمالش

از وشاء روایت شده که گفت: از امام سؤال کرده و گفتم: خداوند کار را به خود بندگان واگذار کرده است؟ فرمود: خداوند قادر تر از این است. گفتم: پس ایشان را بر گناه مجبور ساخته است؟ فرمود: خداوند عادل تر و حکیم تر از این است. سپس فرمود: خداوند مي‌فرمايد: اي پسر آدم من به كارهاي نيك تو از خودت سزاوارترم، وتو به كارهاي زشتت از من سزاوارتري، مرتكب گناه مي‌شوي به سبب نيروئي كه من در وجودت قرار داده ام.

كلامه في الجبر والتفويض والامر بين الامرين

اشاره

عن يزيد بن عمير الشامي قال: دخلت علي علي بن موسي الرضا (عليه السلام) بمرو، فقلت له: يا ابن رسول الله روي لنا عن الصادق جعفر بن محمد (عليه السلام) انه قال: لا جبر ولا تفويض بل امر بين الامرين، ما معناه؟ فقال: من زعم ان الله يفعل افعالنا ثم يعذبنا عليها، فقد قال بالجبر، ومن زعم ان الله فوض امر الخلق والرزق الي حججه (عليهم السلام) فقد قال بالتفويض، والقائل بالجبر كافر، و القائل بالتفويض مشرك. فقلت: يا ابن رسول الله فما امر بين الامرين؟ فقال: وجود السبيل الي اتيان ما امروا به، وترك ما نهوا عنه. قلت: وهل لله مشية وارادة في ذلك؟ فقال: اما الطاعات، فارادة الله ومشيته فيها، الامر بها و الرضا لها، والمعاونة عليها، وارادته ومشيته في المعاصي، النهي عنها، والسخط لها، والخذلان عليها. قلت: فلله عز وجل فيها القضاء؟ قال: نعم، ما من فعل يفعله العباد من خير او شر الا ولله فيه قضاء.
قلت: ما معني هذا القضاء؟ قال: الحكم عليهم بما يستحقونه من الثواب والعقاب في الدنيا والاخرة.

كلام آن حضرت در تبيين كيفيت اختيار انسان در اعمالش

يزيد بن عمير شامي گويد: در شهر مرو بر امام وارد شده و گفتم: اي پسر پيامبر از امام صادق (عليه السلام) براي ما نقل شده است كه فرموده: جبر و تفويض باطل است و امر بين امرين درست است، معناي اين جمله چيست؟ امام فرمود: هر كه گمان كند اعمال ما را خداوند انجام داده و آنگاه ما را به سبب آن عذاب مي‌كند قائل به جبر شده، وهر كه گمان كند خداوند اختيار موجودات وروزي آنان را به حجج خود واگذار كرده است، قائل به تفويض شده، وهر كه قائل به جبر باشد كافر بوده، وهر كه قائل به تفويض باشد مشرك است. گفتم: اي پسر پيامبر امر بين امرين چه معنائي دارد؟ فرمود: آزادي انسان نسبت به انجام آنچه بدان امر شده، و ترك آنچه مورد نهي قرار گرفته است. گفتم: آيا در اين مورد خواست واراده خداوند نيز مطرح است؟ فرمود: خواست واراده خداوند در آنچه طاعت بحساب مي‌آيد، همان امر الهي به آن وخشنودي از آن و ياري بر آن مي‌باشد، و خواست واراده خداوند در گناهان همان نهي از آن وغضب به سبب انجام آن و عقاب بر انجام آن مي‌باشد. گفتم: آيا خداوند در مورد آن حكمي نيز دارد؟ فرمود: آري، هر كاري از خوبي و بدي كه بندگان انجام مي‌دهند خداوند در مورد آن حكم دارد.
گفتم: معني حكم خدا چيست؟ فرمود: حكم خداوند بر آنها ثواب و عقاب در دنيا وآخرت، بمقداري كه او شايسته آنست، مي‌باشد.

كلامه في الجبر والتفويض والامر بين الامرين

اشاره

روي انه ذكر عنده الجبر والتفويض فقال: ان الله لم يطع باكراه، ولم يعص بغلبة، ولم يمهل في ملكه، هو المالك لما ملكهم، والقادر علي ما اقدرهم عليه، فان ائتمر العباد بطاعة، لم يكن الله عنها صادا ولا منها مانعا، وان ائتمروا بمعصية، فشاء ان يحول بينهم و بين ذلك فعل، وان لم يحل وفعلوه فليس هو الذي ادخلهم فيه.

کلام آن حضرت در تبیین کیفیت اختیار انسان در اعمالش

روایت شده نزد آن حضرت سخن از جبر و تفویض برده شد، امام فرمود: خداوند به اجبار اطاعت نشده، وبا در تسلط قرار گرفتن عصیان نمي‌گردد، ودر کار بندگان اهمال نورزیده است، او مالك چیزهائي است که به آنان داده است، بر آنچه ایشان را قادر ساخته تواناست، اگر بندگان اطاعت او را بنمایند خداوند آنان را از این عمل منع ننموده و ایشان را باز ندارد، و اگر قصد عصیان او را داشتند وخداوند اگر اراده کرد که ایشان را از آن باز دارد، بین ایشان و گناه مانع مي‌گردد، واگر بین ایشان و گناه مانع نگردد و آنان گناه را انجام دهند، خداوند ایشان را در گناه قرار نداده است.

كلامه في تبيين اختيار الانسان في اعماله

اشاره

قال له (عليه السلام) بعض اصحابه: روي لنا عن الصادق (عليه السلام) أنه قال: لاجبر ولاتفويض بل امر بين الامرين، فما معناه؟ قال: من زعم ان الله فوض امر الخلق والرزق الي عباده، فقد قال بالتفويض. قلت: يا بن رسول الله، والقائل به مشرك؟ فقال: نعم، ومن قال بالجبر، فقد ظلم الله تعالي. فقلت: يا بن رسول الله، فما امر بين امرين؟ فقال: وجود السبيل الي اتيان ما امروا به، وترك ما نهوا عنه.

كلام آن حضرت در كيفيت اختيار انسان در اعمالش

بعضي از اصحاب به امام عرض كردند: از امام صادق (عليه السلام) براي ما روايت شده كه فرموده است: جبر و تفويض باطل بوده و امر بين امرين صحيح است، مفهوم آن چيست؟ فرمود: هر كه بپندارد خداوند امر خلقش وروزي آنان را به بندگانش تفويض كرده، به تفويض قائل شده است. گفتم: اي پسر پيامبر آيا قائل به آن مشرك است؟ فرمود: آري، هر كه قائل به مجبور بودن بندگان باشد به خداوند ستم ورزيده است. گفتم: اي پسر پيامبر، امر بين امرين چيست؟ فرمود: توانائي عمل به آنچه بدان امر شده و ترك آنچه مورد نهي قرار گرفته است.

كلامه فيمن قال بالجبر

اشاره

من قال بالجبر فلا تعطوه من الزكاة شيئا، ولا تقبلوا له شهادة ابدا، ان الله لايكلف نفسا الا وسعها، ولا يحملها فوق طاقتها، ولا تكسب كل نفس الا عليها، ولا تزر وازرة وزر اخري.

كلام آن حضرت در مورد كسي كه قائل به جبر است

به هر كه قائل به جبر است زكات ندهيد، وشهادت او را نپذيريد، خداوند جز به اندازه قدرت افراد به آنان تكليف نمي‌كند، وبيش از آن به كسي تحميل نمي‌نمايد، وهر كس كاري را انجام دهد عواقب آن دامنگير ش خواهد شد، وكسي متحمل عواقب كار ديگري نمي‌باشد.
[صفحه 372]

كلامه في فضل سورة التوحيد

اشاره

عن عبد العزيز بن المهتدي قال: سألت الرضا (عليه السلام) عن التوحيد، فقال: كل من قرء " قل هو الله احد "، وامن بها، فقد عرف التوحيد. قلت: كيف يقرؤها؟ قال: كما يقرؤها الناس، وزاد فيه: كذلك الله ربي، كذلك الله ربي.

كلام آن حضرت در فضيلت سوره توحيد

از عبد العزيز بن مهتدي روايت شده كه گفت: از امام (عليه السلام) در مورد توحيد سؤال كردم، فرمود: هر كه سوره توحيد را خوانده وبه آن ايمان آورد، توحيد را مي‌شناسد. گفتم: آنرا چگونه بخواند؟ فرمود: همان گونه كه مردم مي‌خوانند، و بعد از خواندن اضافه فرمود كه دوبار بگويد: اين چنين است پروردگارم.

كلامه في قول النبي خلق الله آدم علي صورته

عن الحسين بن خالد قال: قلت للرضا (عليه السلام): يا بن رسول الله ان الناس يروون ان رسول الله (صلي الله عليه وآله) قال: ان الله خلق آدم علي صورته، فقال: قاتلهم الله، لقد حذفوا اول الحديث، ان رسول الله صلي الله عليه واله مر برجلين يتسابان، فسمع احدهما يقول لصاحبه: قبح الله وجهك ووجه من يشبهك، فقال صلي الله عليه واله: يا عبد الله لا تقل هذا لاخيك، فان الله عزوجل خلق ادم علي صورته.

كلام آن حضرت در مورد كلام پيامبر: خداوند آدم را بر صورت خود آفريد

حسين بن خالد روايت مي‌كند كه به امام رضا (عليه السلام) عرضه داشتم: اي پسر پيامبر مردم روايت مي‌كنند كه پيامبر فرمود: خداوند آدم را بر صورت خودش آفريد، فرمود: خداوند ايشان را بكشد، اول حديث را حذف كرده اند، پيامبر به دو نفر كه به يكديگر فحاشي مي‌كردند بر خورد كرد، يكي از آنان به ديگري مي‌گفت: خداوند چهره ات و چهره هر كه همانند توست را زشت گرداند، پيامبر فرمود: اي بنده خدا، اين گفتار را به برادرت نگو، خداوند حضرت آدم را مانند چهره او آفريده است.

كلامه في ابطال التناسخ

اشاره

من قال بالتناسخ فهو كافر بالله العظيم، يكذب بالجنة والنار.

کلام آن حضرت در ابطال تناسخ

هر كه قائل به تناسخ شود (يعني انتقال روح از شخصي به شخصي ديگر) به خداوند بزرگ كفر ورزيده است، و بهشت ودوزخ را تكذيب نموده است.

گزيده اي از گفتار آن حضرت عليه السلام

اشاره

در ارکان ایمان
در مراتب ایمان
در درجات ایمان
در مورد کسي که حقیقت ایمان را دار است
در صفات افراد مؤمن
در صفات افراد مؤمن
در بعضي از مکارم اخلاق
در توصیف بهترین بندگان
در توصیف بهترین اخلاق
در درجات توکل
در حد توکل
در فضیلت تفکر
در فضیلت سکوت
در فضیلت عفو
در گمان نیکو داشتن به خدا
در نشانه هاي بصیرت در دین
در صفات کسي که عقلش کامل است
در توصیف سخاوتمند و بخیل
در فضیلت صله رحم
در دوستي با مردم
[صفحه 378]

قوله في اركان الايمان

اشاره

الايمان اربعة اركان: التوكل علي الله، والرضا بقضاء الله، والتسليم لامرالله، والتفويض الي الله.

سخن آن حضرت در ارکان ایمان

ایمان بر چهار رکن قرار دارد: توکل بر خدا، وخشنودي به قضاء الهي، و تسليم در مقابل اوامر خدا، و واگذاري امور به او.

قوله في مراتب الايمان

اشاره

ان الايمان افضل من الاسلام بدرجة، والتقوي افضل من الايمان بدرجة، ولم يعط بنو آدم افضل من اليقين.

سخن آن حضرت در مراتب ایمان

ايمان يك درجه برتر از اسلام، و تقوي يك درجه برتر از ايمان، و يقين يك درجه برتر از ايمان مي‌باشد، وهيچ چيز برتر از يقين در ميان مردم تقسيم نشده است.

قوله في درجات الايمان

اشاره

ان الله يعطي الايمان من يشاء، فمنهم من يجعله مستقرا فيه، ومنهم من يجعله مستودعا عنده، فاما المستقر فالذي لا يسلبه الله ذلك ابدا، واما المستودع فالذي يعطاه الرجل ثم يسلبه اياه.

سخن آن حضرت در درجات ايمان

خداوند بهر كس كه مي‌خواهد ايمان مي‌دهد، در بعضي از افراد ايمان مستقر بوده، ودر گروهي بعنوان امانت قرار داده مي‌شود، ايمان مستقر هرگز از قلب زائل نمي‌گردد، و ايماني كه بعنوان امانت قرار داده مي‌شود از فرد سلب مي‌گردد.
[صفحه 380]

قوله لمن استكمل حقيقة الايمان

اشاره

لايستكمل عبد حقيقة الايمان حتي تكون فيه خصال ثلاث: التفقه في الدين، وحسن التقدير في المعيشة، والصبر علي الرزايا.

سخن آن حضرت در مورد كسي كه حقيقت ايمان را دار است

حقيقت ايمان بنده كامل نمي‌گردد تا اين كه سه صفت را دارا باشد: بصيرت در دين داشته باشد، ودر زندگي ميانه رو بوده، ودر مصيبتها صبور باشد.

قوله في صفات المؤمن

اشاره

لايكون المؤمن مؤمنا حتي تكون فيه ثلاث خصال: سنة من ربه، وسنة من نبيه، وسنة من وليه، فاما السنة من ربه فكتمان السر، واما السنة من نبيه فمداراة الناس، واما السنة من وليه فالصبر في البأساء والضراء.

سخن آن حضرت در صفات افراد مؤمن

صفت ايمان در مؤمن تحقق نمي‌پذيرد جز آن كه سه صفت در او باشد: روشي از خداوند، و روشي از پيامبرش، و روشي از امامش، روشي كه از خدايش بايد در او باشد راز داري، و روشي پيامبرش بر خورد نيكو با مردم، و روشي كه از امامش بايد در او باشد صبر و شكيبائي در غمها و اندوه هاست.

قوله في صفات المؤمن

اشاره

المؤمن اذا غضب لم يخرجه غضبه عن حق، واذا رضي لم يدخله رضاه في باطل، واذا قدر لم يأخذ اكثر من حقه.

سخن آن حضرت در صفات افراد مؤمن

مؤمن آنگاه كه خشمگين شود خشم او را از راه حق خارج نمي‌سازد، و هنگامي كه خرسند گردد، خرسندي او را در باطل وارد نمي‌كند، وآن هنگام كه قادر و توانا شود از حق خود بيشتر طلب نمي‌نمايد.
[صفحه 382]

قوله في بعض مكارم الاخلاق

اشاره

خمس من لم تكن فيه فلا ترجوه لشئ من الدنيا والاخرة: من لم تعرف الوثاقة في ارومته، والكرم في طباعه، والرصانة في خلقه، والنبل في نفسه، والمخافة لربه.

سخن آن حضرت در بعضي از مكارم الاخلاق

پنج چيز اگر در كسي نبود در كارهاي دنيا وآخرت از او انتظار كار نيك نداشته باش: اصالت خانوادگي، اخلاق نيكو، ثبات در اخلاق، كرامت نفس، و ترس از پروردگارش.

قوله في وصف خيار العباد

اشاره

الذين اذا احسنوا استبشروا، واذا اساؤوا استغفروا، واذا اعطوا شكروا، واذا ابتلوا صبروا، واذا غضبوا عفوا.

سخن آن حضرت در توصيف بهترين بندگان

(بهترين بندگان) كساني هستند كه هنگام انجام كار نيك خرسند، وهنگام ارتكاب عمل زشت از خداوند طلب بخشش كنند، و آنگاه كه چيزي به آنان داده شود سپاسگزار بوده، و زمانيكه به مصيبتي دچار شوند صبر كنند، و در هنگام خشم عفو نمايند.

قوله في اكرم الاخلاق

اشاره

اجل الخلائق واكرمها اصطناع المعروف، واغاثة الملهوف، وتحقيق امل الامل، وتصديق مخيلة الراجي.

سخن آن حضرت در وصف بهترين اخلاق

برترين اخلاق و ارزشمندترين آنها: انجام كار نيك، دستگيري از ناتوان، انجام آرزوي آرزومند، و متحقق ساختن اميد اميدوار.
[صفحه 384]

قوله في درجات التوكل

اشاره

التوكل درجات: منها ان تثق به في امرك كله فيما فعل بك، فما فعل بك كنت راضيا وتعلم انه لم يألك خيرا ونظرا، وتعلم ان الحكم في ذلك له، فتتوكل عليه بتفويض ذلك اليه، ومن ذلك الايمان بغيوب الله التي لم يحط علمك بها فوكلت علمها اليه والي امنائه ووثقت به فيها وفي غيرها.

سخن آن حضرت در درجات توكل

توكل داراي درجاتي است: يك رتبه از آن آنست كه در آنچه خداوند نسبت به او انجام مي‌دهد به او اعتماد داشته باشد، نسبت به آن خرسند بوده، و بداني كه از خير خواهي در حق تو كوتاهي نكرده است، و بداني كه حكم در اين زمينه از آن او است، وبا سپردن امور به او بر او توكل مي‌نمايي، و رتبه بعد ايمان به امور غيبي است كه علم تو بدان راه ندارد، و علمت را به او و امينان او مي‌سپاري، ودر آن وغير آن به او توكل مي‌نمايي.

دعاؤه في حد التوكل

اشاره

حد التوکل ان لاتخاف احدا الا الله.

سخن آن حضرت در حد توکل

حدتوکل آنست که جز خدا از کسي نترسي.

قوله في فضل التفكر

اشاره

ليست العبادة كثرة الصيام والصلاة، وانما العبادة كثرة التفكر في امرالله.

سخن آن حضرت در فضيلت تفكر

عبادت و بندگي خداوند به كثرت نماز و روزه نيست، و بلكه به بسيار انديشيدن در امر آفرينش خداوند است.
[صفحه 386]

قوله في فضل الصمت

اشاره

الصمت باب من ابواب الحكمة، ان الصمت يكسب المحبة، انه دليل علي كل خير.

سخن آن حضرت در فضيلت سكوت

سكوت دري از درهاي حكمت است، سكوت محبت را جذب مي‌كند و راهنما بسوي هر نيكي است.

قوله في فضل العفو

اشاره

ماالتفت فئتان قط الا نصر اعظمهما عفوا.

سخن آن حضرت در فضيلت عفو

هيچ دو گروهي با هم ستيز نكنند مگر آن كه پيروزي از آن دسته اي است كه گذشت داشته باشد.

قوله في حسن الظن بالله

اشاره

احسنوا الظن بالله، فان الله عز وجل يقول: انا عند ظن عبدي المؤمن بي، ان خيرا فخير، وان شرا فشر.

سخن آن حضرت در گمان نیکو داشتن به خدا

گمان خود را به خداوند نیکو نمائید، که مي‌فرماید: من همان گونه با بنده ام رفتار مي‌کنم که بمن گمان آنرا دارد، اگر گمان خیر بمن دارد بر خورد نیکو با او دارم، واگر گمان بد دارد بر طبق آن با او رفتار مي‌کنم.

قوله في علامات الفقه

اشاره

ان من علامات الفقه: الحلم والعلم.

سخن آن حضرت در نشانه هاي بصيرت در دين

از نشانه هاي داشتن بصيرت در دين: بردباري ودانش است.
[صفحه 388]

قوله فيمن تم عقله

اشاره

لا يتم عقل امرئ مسلم حتي تكون فيه عشر خصال: الخير منه مأمول، والشر منه مأمون، يستكثر قليل الخير من غيره، ويستقل كثير الخير من نفسه، لايسأم من طلب الحوائج اليه، ولا يمل من طلب العلم طول عمره، الفقر في الله احب اليه من الغني، والذل في الله احب اليه من العز في عدوه، والخمول اشهي اليه من الشهرة، لايري احدا الا قال هو خير مني واتقي.

سخن آن حضرت در صفات كسي كه عقلش كامل است

عقل مسلمان كامل نمي‌گردد جز با داشتن ده صفت: كار نيك از او انتظار رود، و شر ازاو صادر نشود، كار نيك اندك غير خودرا زياد شمرد، و كار نيك بسيار خود را اندك بشمار آورد، از درخواست حاجات مردم از او ناراحت نشده، ودر طول زندگي از دانش اندوزي ملول نگردد، فقر در راه خدا نزد او محبوبتر از غنا، و ذلت در راه او از عزت در راه دشمن خدا خوشايندتر باشد، وعدم شهرت نزد او از شهرت نيكوتر بوده، فردي را نبيند جز آنكه او را بهتر از خود مي‌داند.

قوله في وصف السخي والبخيل

اشاره

السخي يأكل من طعام الناس ليأكلوا من طعامه، والبخيل لايأكل من طعام الناس لئلا يأكلوا من طعامه.

سخن آن حضرت در توصيف سخاوتمند و بخيل

سخي كسي است كه از غذاي مردم استفاده مي‌كند تا مردم از طعام او بهره برند، و بخيل كسي است كه از غذاي مردم استفاده نمي‌كند تا مردم از غذاي او بهره نبرند.

قوله في فضل صلة الرحم

اشاره

صل رحمك ولو بشربة من ماء، وافضل ماتوصل به الرحم كف الاذي عنها.

سخن آن حضرت در فضيلت صله رحم

صله رحم كن اگر چه با يك جرعه آب باشد، و بهترين چيزي كه صله رحم به آن واقع مي‌شود آزار نرساندن به او است.

قوله في التودد الي الناس

اشاره

التودد الي الناس نصف العقل.

سخن آن حضرت در دوستي با مردم

دوستي با مردم نيمي از عقل است.
[صفحه 393]

گزيده اي از گفتار آن حضرت عليه السلام

اشاره

در مورد ياري كردن به افراد ناتوان
در مورد بعضي از صفات مذموم
در مورد درجات عجب وخود پسندي
در مورد بعضي از صفات زشت
در مورد صفات بخيل و حسود و دروغگو
در مورد دوست ودشمن هر كس
در مورد برترين مال وعقل
در مورد حالات قلب
در مورد فضيلت محاسبه نفس
در مورد فضيلت محاسبه نفس
در مورد گونه هاي مردم
در مورد معاشرت نيكو داشتن
در مورد كسي كه به رزق حلال خويشتن راضي است
در مورد كسي كه به روزي اندك قانع است
در مورد كسي كه در راه كسب روزي حلال تلاش مي‌كند
در مورد گشايش و توسعه بر خانواده
در مورد مهماني دادن هنگام ازدواج
در مورد كيفيت رفتار با نعمتهاي الهي
در مورد كيفيت رفتار با بعضي از افراد
در مورد اهميت وعده
[صفحه 394]

قوله في العون للضعيف

اشاره

عونك للضعيف افضل من الصدقة.

سخن آن حضرت در ياري كردن به افراد ناتوان

ياري كردن به افراد ناتوان، از صدقه در راه خدا برتر است.

قوله في بعض الصفات المذمومة

اشاره

سبعة اشياء بغير سبعة اشياء من الا ستهزاء: من استغفر بلسانه ولم يندم بقلبه فقد استهزء بنفسه، ومن سأل الله التوفيق ولم يجتهد فقد استهزء بنفسه، ومن استحزم ولم يحذر فقد استهزء بنفسه، ومن سأل الله الجنة ولم يصبر علي الشدائد فقد استهزء بنفسه، ومن تعوذ بالله من النار ولم يترك شهوات الدنيا فقد استهزء بنفسه، ومن ذكر الله ولم يستبق الي لقائه فقد استهزء بنفسه.

سخن آن حضرت در بعضي از صفات مذموم

هفت چيز بدون هفت چيز امري است كه مورد تمسخر قرار مي‌گيرد: هر كه با زبان از خداوند طلب بخشش كند و در قلب پشيمان نباشد، و هر كه از خداوند درخواست توفيق كند ولي كوشش وتلاش ننمايد، و هر كه دور انديشي كند ولي خود را بر حذر ندارد، و هر كه از خداوند طلب بهشت كند و بر شدائد صابر و شكيبا نباشد، و هر كه از جهنم به خداوند پناه برد ولي شهوات دنيايي را ترك نكند، و هر كه نام خدا را بر زبان آورد ولي مشتاق لقاي او نباشد، اينگونه افراد با اين عمل، خود را مورد تمسخر قرار داده اند.

قوله في درجات العجب

اشاره

العجب درجات: منها ان يزين للعبد سوء عمله فيراه حسنا، فيعجبه ويحسب انه يحسن صنعا، ومنها ان يؤمن العبد بربه فيمن علي الله، ولله المنة عليه فيه.

سخن آن حضرت در درجات عجب و خود پسندي

عجب وخود پسندي مراحلي دارد: يكي آنست كه عمل زشت فرد در نظرش خوب جلوه كند و او دچار شگفتي شود وگمان كند كار نيكي انجام داده است، ديگري آنست كه بنده به پروردگارش ايمان آورد وبر خدا منت گذارد، در حاليكه در اين مورد خدا بايد بر او منت نهد.

قوله في بعض الصفات المذمومة

اشاره

ان الله يبغض القيل والقال، واضاعة المال، وكثرة السؤال.

سخن آن حضرت در بعضي از صفات زشت

خداوند جدال بي مورد، و تباه كردن مال، وسؤال كردن بسيار را ناخوش دارد.

قوله في صفات البخيل والحسود والكذوب

اشاره

ليس لبخيل راحة، ولالحسود لذة، ولا لملوك وفاء، ولا لكذوب مروة.

سخن آن حضرت در صفات بخيل و حسود و دروغگو

بخيل فكرش آسوده نيست، حسود از زندگيش لذت نمي‌برد، پادشاهان وفاء ندارند، دروغگو جوانمردي ندارد.

قوله في صديق كل فرد و عدوه

اشاره

صدیق کل امرئ عقله، وعدوه جهله.

سخن آن حضرت در مورد دوست و دشمن هر کس

دوست واقعي هر كس عقل او، و دشمنش ناداني او مي‌باشد.

قوله في افضل المال والعقل

اشاره

افضل المال ما وقي به العرض، وافضل العقل معر فة الانسان نفسه.

سخن آن حضرت در برترين مال و عقل

برترين مال آنست كه حافظ آبروي انسان باشد، ارزنده ترين خرد، شناسائي خوشتن است.

قوله في حالات القلب

اشاره

ان للقلوب اقبالا وادبارا ونشاطا وفتورا، فاذا اقبلت بصرت وفهمت، واذا ادبرت كلت وملت، فخذوها عند اقبالها ونشاطها، واتركوها عند ادبارها وفتورها.

سخن آن حضرت در حالات قلب

قلبها گاه در حالت روي آوردن و گاه در حال پشت كردن، و هنگامي با نشاط، و زماني در حال سستي و فتورند، آنگاه كه روي مي‌آورند مي‌يابي و درك مي‌كني، و هنگامي كه روي مي‌گردانند سست و ملول شده واز فهم بازداشته مي‌شوند، پس در هنگام نشاط و روي آوردن از آنها بهره بريد، ودر زمان سستي و روي گرداندن آنها را رها سازيد

قوله في فضل محاسبة النفس

اشاره

ليس منا من لم يحاسب نفسه في كل يوم.

سخن آن حضرت در فضیلت محاسبه نفس

كسي كه هر روز به حساب اعمال خود نرسد از ما نيست.

قوله في فضل محاسبة النفس

اشاره

من حاسب نفسه ربح، ومن غفل عنها خسر.

سخن آن حضرت در فضيلت محاسبه نفس

هر كه اعمالش را مورد حسابرسي قرار دهد از زندگي بهره مند شده، و هر كه از آن غافل گردد زيان مي‌بيند.

قوله في أقسام الناس الناس

اشاره

ضربان: بالغ لا يكتفي، وطالب لا يجد.

سخن آن حضرت در گونه هاي مردم

مردم دو گروهند: دسته اي به آرزو رسيده كه بدان قانع نيستند، و گروهي تلاشگر كه بدان نمي‌رسند.

قوله في حسن المعاشرة

اشاره

اجمل معاشرتك مع الصغير والكبير.

سخن آن حضرت در معاشرت نیکو داشتن

بر خورد خود را با افراد کوچك و بزرگ نیکو گردان.

قوله لمن رضي بالرزق الحلال

اشاره

من رضي باليسير من الحلال خفت مؤونته، ونعم اهله، وبصره الله داء الدنيا ودواءها، واخرجه منها سالما الي دار السلام.

سخن آن حضرت در مورد كسي كه بر رزق حلال خويشتن راضي است

هر كه به روزي حلال اندك خود راضي و خشنود باشد رنج او كمتر و خاندانش در آسايش زندگي مي‌كنند، وخداوند عيوب دنيا و كيفيت رفع آنها را به او مي‌آموزد، و او را با سلامتي در بهشتش مستقر مي‌گرداند.

قوله لمن رضي بالقليل من الرزق

اشاره

من رضي عن الله تعالي بالقليل من الرزق، رضي الله بالقليل من العمل.

سخن آن حضرت در مورد كسي كه به روزي اندك قانع است

هر كه به روزي اندكي كه خدا به او مي‌دهد راضي باشد، خداوند عمل اندك او را مي‌پذيرد.

قوله فيمن سعي في طلب الرزق

اشاره

ان الذي يطلب من فضل يكف به عياله، اعظم اجرا من المجاهد في سبيل الله.

سخن آن حضرت در مورد كسي كه در راه كسب روزي تلاش مي‌كند

هر كه در راه بدست آوردن روزي تلاش مي‌كند تا مخارج زندگي خود را تامين كند، پاداشش از جهادگر در راه خدا بيشتر است.

قوله في التوسع علي العيال

اشاره

صاحب النعمة يجب ان يوسع علي عياله.

سخن آن حضرت در گشایش و توسعه بر خانواده

افرادي كه از جنبه مالي قدرت دارند، بايد بر زن و فرزند خود توسعه و گشايش دهند.

قوله في اطعام الطعام عند التزويج

اشاره

من السنة اطعام الطعام عند التزويج.

سخن آن حضرت در مهماني دادن هنگام ازدواج

مهماني دادن هنگام ازدواج از سنتهاي پيامبر است.

قوله في كيفية المعاملة مع نعم الله تعالي

اشاره

احسنوا جوار النعم فانها وحشية، مانأت عن قوم فعادت اليهم.

سخن آن حضرت در كيفيت رفتار با نعمتهاي الهي

نعمتهاي الهي كه در اختيارتان مي‌باشد را گرامي بداريد، چرا كه آنها گريزان مي‌باشند، از هركه كناره گيرند ديگر بازگشتي برايشان نيست.

قوله في كيفية المصاحبة

اشاره

اصحب السلطان بالحذر، والصديق بالتواضع، والعدو بالتحرز، والعامة بالبشر.

سخن آن حضرت در كيفيت رفتار با بعضي از افراد

با پادشاهان با احتياط، و با دوست متواضعانه، وبا دشمن با كناره گيري، و با مردم با خوشرويي برخورد كن.

قوله في الوعدة

اشاره

انا اهل بيت نري وعدنا علينا دينا، كما صنع رسول الله صلي الله عليه واله.

سخن آن حضرت در اهمیت وعده

ما خاندان، وعده هايمان را همچون دين بر خود تلقي مي‌كنيم، همان گونه كه پيامبر چنين بود.

اشعاري در مدح آن حضرت عليه السلام

اشاره

مرو از مقدم او شد ز صفا باغ ارم
تو زمزمي وتو حجري، تو ركني وتو مقامي
اين جا مقام و مشهد سلطان دين رضاست
مظهر علم علي، وارث ميراث نبي
عرش رحمان بود اين روضه سلطان خراسان

مرو از مقدم او شد ز صفا باغ ارم

خبر از طوس مگر آمده با پيك صبا
كه چو گل كرده بتن پيرهن صبر قبا
از غريب الغرباء
از غمش آل عبا
طور سيناي تجلي شده يكسان با خاك
گوئي از سوز غم و حسرت آن مهر لقا
سينه سينا چاك
خر موسي صعقا
يوسف مصر حقيقت چو شد از يثرب دور
پير كنعان طريقت به سرودي ز قفا شد
بپا شور نشور
نغمه وا اسفا
تا كه آن قبله آفاق روان شد ز حرم
سيل خوناب غمش موج زد از ام قري
خون فشان شد زمزم
تا ثريا ز ثري
چون سنا برق حقيقت به سنابا رسيد
از تجلاي شكوهش دل آن كوه رسا
عرش بر خود لرزيد
نعره زد رعد آسا
مرو از مقدم او شد ز صفا باغ ارم
ز فروغ رخ او مطلع انوار هدي
شد پناهگاه امم
ملجأ شاه وگدا
طوس شد از شرف مركز طاووس ازل
سزد ار بوسه زند بر ره او عرش علا
يا كه ناموس ازل
جل شأنا وعلا
آه از آن عهد ولايت كه با نامش بستند
نشنيدم كه به آن عهد كس كرده وفا
دل او را خستند
مگر از زهر جفا
تخت شاهي به عوض تخته تابوتش بود

ز آن جنايت كه ز مأمون شده با شاه رضا
زهر غم قوتش بود
سوخت ديوان قضا
آن ستم پيشه كه با خسرو اقليم الست
نه ز حق بيم ونه انديشه اي از روز جزا
عهد را بست و شكست
نه هراسي ز سزا
پنجه زد بر رخ عنقاء قدم زاغ سياه
ريخت زين واقع بال و پر سلطان هما
عالمي گشت تباه
شاهد غيب نما
گر غريبانه در آن منزل غربت جان داد
ليك از جلوه دلدار شدش كام روا
در ره جانان داد
و بسي درد دوا
نوح طوفان بلا رخت از اين مرحله بست
غرقه لجه غم شد دل خلق دو سرا
فلك ايجاد شكست
يك بيك نوحه سرا
تا كه از زهر ستم سوخت ز سر تا به قدم
رفت زين حادثه هائله بر باد فنا
شمع ايوان قدم
رونق بزم " دني "
ميوه باغ نبوت چو ز انگور چشيد
ريخت برگ وبر آن شاخ گل روح افزا
زهر جانسوز چشيد
نخله شكر زا
با دل وبا جگرش دانه انگور چه كر
خرمني سوخت ز يك خوشه بيقدر وبها
زهر مستور چه كر
و چها كرد چها
نه عجب گر ز غمش چشم فلك خون گريد
يا پر از خون شود اين سينه سوزان فضا
رود جيحون گريد
از غم شاه رضا
" كمپاني "

تو زمزمي و تو حجري، تو ركني و تو مقامي

غني به كعبه ببالد فقير سوي تو آيد
فداي خاك تو گردم كه حجة الفقرائي
بعيد نيست خراسان اگر به كعبه ببالد
تو هم صفات خدا، هو تو كعبه، هم تو منائي
بلي كه آيه تطهير شد به شأن تو نازل
از آن كه مظهر حقي و مستحق ثنائي
تو زمزمي وتو حجري، تو ركني وتو مقامي
بيا به دور تو گردم، تو مروه اي، تو صفائي
خوش آن كه جاي حجر خاك آستان تو بوسد
تو بنده اي نه خدائي، نه از خدا تو جدائي
مشيت ازلي بود تا به شهر خراسان
ز جور كينه مأمون شهيد زهر جفائي
ميان حجره چنين گفت كاي صبا به مدينه
بگو بنور دو چشمم عزيز من تو كجائي
تقي بيا دم مردن به شهر طوس غريبم
در انتظار تو باشم كه كي ز در تو در آئي
منم گداي تو (صالح) كه غرق بحر گناهم
چه مي‌شود دم مردن دمي كنار من آئي

اين جا مقام و مشهد سلطان دين رضاست

اين مهبط ملائكه صحن و سراي كيست
اين بارگاه سر به فلك رفته جاي كيست
اين جلوه اي كه مطلع آن شهر مشهد است
روشن نموده ارض وسما از جلاي كيست
اين جا كه سر به خاك درش مي‌نهند خلق
آرامگاه كي بود وخاك پاي كيست
اين جا كه جن وانس به تعظيم اندرند
اين احترام بهر چه واز براي كيست
اين جا كه با تفضفل و لطف و عنايتش
مس را توان طلا كني از كيمياي كيست
اين جذبه اي كه خلق كشاند بسوي خود
كي باشد آن كه مي‌كشد واز صلاي كيست
اين نور كو رسيده شعاعش به طاق عرش
از پرتو فروغ جمال و ضياء كيست
اين مأمني كه كهنه نگردد به دور چرخ
اين اعتبار واتبه ز قدر و بهاي كيست
اين بست را كه داده خداوند رفعتش
از موقف و بزرگي بي انتهاي كيست
اين شمع كاين چنين همه پروانه گرد او
گرديده مست زجام عطاي كيست
اين خلق دردمند كه گيرند عافيت
درمان درد كي كند واز دواي كيست
اين ناله‌ها كه عارف و عامي در اين مكان
سر مي‌دهند روز و شب اندر هواي كيست
اين جوش واين خروش كه دارند مردمان
در راه عشق كي بود ودر ولاي كيست
اين جا مقام و مشهد سلطان دين رضاست
اين جا امام هشتم و فرزند مصطفي است
گفت اين قصيده را " علي " و شكر كردگار
اندر جوار او چو گدائي به التجاست
" علي صافي گلپايگاني "

مظهر علم علي عليه السلام ، وارث ميراث

اشاره

نبي مژده اي جان كه شب هجر به پايان آمد
صبح شد موكب خورشيد درخشان آمد
دردمندان به شما مژده كه عيسي نفسي
ز شفا خانه غيب از پي درمان آمد
خضر را گو مطلب آب حيات از ظلمات
روشني بخش دو صد چشمه حيوان آمد
مو را گو به كناري برود از سر راه
كه به صد حشمت و اجلال، سليمان آمد
گو ملائك همه از ملك جهان تا ملكوت
سر تعظيم بسايند كه انسان آمد
آن كه آئينه اسماء و صفات ازلي است
ز امر واجب به سرا پرده امكان آمد
حسن مطلق كه نهان بود پس پرده غيب
پرده يك سوزد وبي پرده نمايان آمد
باز عيسي نفسي آمده در خطه طوس
كه ز انفاسش خوشش در تن ما جان آمد
كف بزن، گل بفشان، مشك بسا، عود بسوز
جان بر افشان به ره دوست كه جانان آمد
شهر را اينه بنديد و چراغان سازيد
كه ز ره موكب سلطان خراسان آمد
زآده حضرت موسي به سوي مصر وجود
با دو صد معجزه موسي عمران آمد
قبله هفتم دين، كعبه ارباب يقين
قطب اقطاب جهان، حجت يزدان آمد
مظهر علم علي، وارث ميراث نبي
هادي روح قدس، صاحب قرآن آمد
چشمه علي لدني كه ز حكمت، لقمان
پيش او طفل نو آموز دبستان، آمد
بار ديگر ز تلاقي دو درياي وجود
رشك صد درج گهر، لؤلؤ ومرجان آمد
شاه شاهان عجم، مير اميران عرب
ريب تخت جم وتاج سر شاهان آمد
آن كه جاروكش صحن حرمش شاه صفي ست

و آنکه دربان درش شاه سلیمان آمد
فرش زوار رهش بال ملك، گیسوي حور
کفشداري درش منصب رضوان آمد
تا بشوید ز سر و صورت زوار غبار
حور با مژه تر، زلف پریشان آمد
" نفس باد صبا مشك فشان خواهد شد "
زین گل نار که در ساحت بستان آمد
تا برد سجده بر پرچم ایران خورشید
سایه او به سر پرچم ایران آمد
دگر از فتنه دوران چه خطر ایران را
که ورا دست خداوند، نگهبان آمد
بلبل طبع " ریاضي " است که در گلشن دین
نغمه پرداز و ثنا گوي و غزل خوان آمد
" ریاضي یزدي "

عرش رحمان بود اين روضه سلطان خراسان

اي شه طوس كه سلطان سرير دو سرائي
ما سوي الله همه ظل تو وتو ظل خدائي
تا خلائق همه در روي تو بينند خدا را
پرده بردار كه بي پرده خدا را بنمائي
پرده بردار حرم سر عفاف ملكوتي
آيه رحمتي از صنع سماوات علائي
خازن مخزن اسماء تعالي و تقدس
والي ملك قدر منشي ديوان قضائي
ثقل اكبر كه به فرمان نبي تا لب كوثر
در ميان تو وقرآن به خدا نيست جدائي
نظري هم به گدائي چو من خاك نشين كن
اي كه در پادسهي صاحب ايوان طلائي
به گدا قدر بيفزايد واز شاه نكاهد
گاه گاهي كه كند شاه نگاهي به گدائي
عرش رحمان بود اين روضه سلطان خراسان
پاي بر عرش خدا هشته ائي اي دوست كجائي
در حريم حرم زاده موسي به ادب رو
نزني تا به سر و دوش ملائك سر پائي
زان كه در بارگه اقدس سلطان سلاطين
خالي از فوج ملائك نبود گوشه وجائي
آمدم قبر تو بوسيدم و رفتم به اميدي
كه شب اول قبرم تو به ديدار من آئي
زهر با طبع لطيف تو چنان كرد كه فردا
تاج خوني كفنان، افسر شاه شهدائي
واي فرداي " رياضي " اگرش دست نگيري
اي كه خود دست خدا و پسر دست خدائي
" رياضي يزدي "

[1] تا اين تاريخ كه سال 1415 هجري قمري است.
[2] عيون اخبار الرضا (عليه السلام) 1: 100، بحار 48: 227.
[3] عيون اخبار الرضا (عليه السلام) 2: 226، كشف الغمة 3: 105.
[4] كافي 8: 257.
[5] داستان كيفيت تولد مأمون از او در كتب تاريخ آمده است.
[6] در تاريخ آمده است كه هارون به يكي از واليان و فرمانداران خود بنام " حميد بن قحطبه " دستور داد كه در يك شب 60 نفر از اشخاص محترم و بيگناه، كه به زندان انداخته بودند را سر بريد وبه چاه افكند. (عيون اخبار الرضا (عليه السلام) 1: 108) همين شخص با اين كه يحيي پسر عبد الله افطح (نوه امام كاظم (عليه السلام)) را امان داده بود كه مزاحمتي برايش فراهم نمي‌آورد، دستور داد مرتبا روزي صد تازيانه به او زدند و بالاخره از گرسنگي او را كشتند و بدنش را زير پايه ساختمان قرار دادند.
[7] بحار 49: 117، كشف الغمة 3: 95.
[8] بحار 49: 117.
[9] مرحوم سيد عبد الكريم بن طاووس مؤلف كتاب فرحة الغري متوفي سال 693، شرحي در مورد ورود آن حضرت به قم نقل نموده است، ولي اين مطالب در جاي ديگري نقل نشده است، حتي شيخ صدوق كه خود قمي بوده واز او به زمان امام نزديكتر بوده، چيزي از اين مطالب نقل نكرده است.
[10] در مدارك اصيل تاريخي هنگام دعوت امام به مرو، نامي از خلافت يا ولايتعهدي آن حضرت به ميان نيامده است، و ظاهرا اين فكري بود كه بعدا براي مأمون پيش آمده، ويا اگر هم قبلا داشت آنرا ابراز نمي‌نموده است، وآنچه در بعضي از كتب آمده كه مأمون امام را به عنوان قبول خلافت دعوت نمود مخدوش است.
[11] ارشاد مفيد: 310، كشف الغمة 3: 65، اعلام الوري: 333.
[12] لل الشرايع 1: 226، روضة الواعظين: 247.
[13] واهية (خ ل).
[14] عينك الناظرة باذنك، وشاهدك (خ ل).
[15] المجاهد العائذ بك العابد عندك (خ ل).
[16] لايرام (خ ل).
[17] ما امتحي (خ ل).
[18] استخلصته لنفسك واصطفيته علي غيبك (خ ل).
[19] المهتدي (خ ل).

[20] النقي (خ ل).
[21] واعذنا (خ ل).
[22] زيادة: والائمة من بعده (خ ل).
[23] خواطف (خ ل).
[24] مستقرهم (خ ل).
[25] الزمر: 53.
[26] الحجر: 56.
[27] غافر: 60.
[28] الاسراء: 71.
[29] اذا وقعت الواقعة. ليس لوقعتها كاذبة. خافضة رافعة. اذارجت الارض رجا. وبست الجبال بسا. فكانت هياء منبثا - الواقعه: 1 - 7.
[30] طه: 107.
[31] آل عمران: 8.
[32] بنات نعش مجموعه هفت ستاره در جنوب است وسهي ستاره اي است بسيار كوچك در آن.
[33] وعنده مفاتح الغيب لايعلمها الا هو ويعلم ما في البحر وما تسقط من ورقة الا يعلمها ولاحبة في ظلمات الارض ولارطب ولا يابس الا في كتاب مبين، الانعام: 59.
[34] لانعام: 38.
[35] المائدة: 5.
[36] البقرة: 124.
[37] البقرة: 124.
[38] الانبياء: 72.
[39] آل عمران: 67.
[40] الروم: 56.
[41] العنكبوت: 38.
[42] القصص: 68.
[43] الاحزاب: 36.
[44] القلم: 36.
[45] حمد (صلي الله عليه وآله): 24.
[46] لتوبة: 87.
[47] الانفال: 21 - 23.
[48] البقرة: 93.
[49] الحديد: 21.
[50] يونس: 35.
[51] البقرة: 269.

[52] البقرة: 247.
[53] النساء: 113.
[54] النساء: 55 - 57.
[55] القصص: 50.
[56] محمد (صلي الله عليه وآله): 8.
[57] غافر: 35.
[58] فاطر: 29.
[59] فاطر: 29.
[60] ثم جمعهم كلهم في الجنة (خ ل).
[61] فاطر: 30.
[62] فقال المأمون: من العترة الطاهرة؟ فقال الرضا (عليه السلام): هم (خ ل).
[63] الاحزاب: 33.
[64] افنضرب عنكم الذكر صفحا ان كنتم قوما مسرفين - الزخرف: 5.
[65] انما وقعت الوراثة والطهارة (خ ل).
[66] الحديد: 26.
[67] هود: 45.
[68] هود: 46.
[69] في محكم كتابه (خ ل).
[70] ان الله عز وجل قد ابان فضل العترة (خ ل).
[71] آل عمران: 32.
[72] النساء: 57.
[73] النساء: 59.
[74] الشعراء: 214.
[75] الاحزاب: 33.
[76] آل عمران: 58.
[77] يعني علي بن ابي طالب (عليه السلام)، وعني بالابناء الحسن والحسين (عليهم السلام)، وعني بالنساء فاطمة عليها السلام (خ ل).
[78] يونس: 87.
[79] ومن اراد المدينة (خ ل).
[80] الاسري: 28.
[81] الشوري: 22.
[82] هود: 31.
[83] هود: 53.
[84] الاحقاف: 7.
[85] الشوري: 24.

[86] الاحزاب: 56.
[87] يس: 4 - 1.
[88] الصافات: 77.
[89] الصافات: 109.
[90] الصافات: 120.
[91] الصافات: 130.
[92] الانفال: 42.
[93] النساء: 62.
[94] المائدة: 60.
[95] التوبة: 60.
[96] النحل: 45. الانبياء: 7.
[97] فنحن اهل الذكر، فاسألونا ان كنتم لا تعلمون، فقالت العلماء (خ ل).
[98] النساء: 22.
[99] المؤمن: 28.
[100] طه: 132.
[101] الذاريات: 49.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌اي قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است
اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهاي رایانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران 2333045(0311)
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».
[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹